

امیر خسرو فرماید **س** چو ک زو چشم زخمی را رنگ حسن ز به چشم لور از خم شد بس  
 و با اول مفتوح بنانی زده تمام مرغیت که خود را از درخت بیادیزد چو ک با اول مضموم  
 بنانی زده و کاف عجمی مفتوح بر او زده پیوسته را نامند و در بعضی از کتب بمعنی معنی  
 مرقوم است حکیم نام خسرو فرماید **س** بر بی شیر وین بزوان شوی کربس چو  
 کرامتست تبار دوم خیاگر را گویند شهاب الدین همزه راست **س** زاد اسی  
 مطرب ترا نشان چو کرمول من گمان همچو ماهست در بر جردان مابول و ثانی مفتوح  
 کبیه باشد که انرا از نو بست سازند و انرا اولمیان نیز خوانند مولوی معنوی  
 فرماید **س** دینم از کرم زو را من برانکه چون زر و در جردان تو نیمم هم او گوید **س**  
 کاسه از لاق بیانی پرست کبیه اقبال جردان ماست جرعه مابول مفتوح  
 بنانی زده و میم مفتوح چنگ را گویند مثال حکیم خاقانی فرماید **س** سلطان  
 یکسواره کردون بخت و بی جرعه شک بند و کبر افکنند چو ک با اول و ثانی مفتوح  
 بیون زده نام محله است از محلات تبریز سیخ کمال خجسته نظم نموده **س**  
 تبریز مرا راحت جان خواهد بود پیوسته مراورد زمان خواهد بود تا و رنگش آب  
 جردات و کجیل سرخاب چشم من روان خواهد بود کجیل نام محله است از محلات  
 تبریز و سرخاب نام کوهی در نواحی تبریز چو ک با اول مفتوح بنانی مضموم در بعضی  
 از نوکها نوشته اند که نان باشد و در بعضی خیابان مرقوم است که نانی است  
 که طباطبائی انرا ترتیب کنند و مانند اسکنه فرو دکل و باجه بگذارند و رتوز نهند  
 تا نیک بخته شوند چو زده مابول مفتوح بنانی زده و و او مفتوح بیون زده  
 چیزی باشد که چراغ را در آنجا بپاشند و از جای بجای برند تا با او انرا فرو نشاند  
**س** بمعنی جابه و جستن شمس فخری راست **س** دولت و نصرت و سعادت  
 عیت کاردی بجای چو بیون فصل خان مابول مفتوح چهار معنی دارد اول معروف  
 دوم لای شراب و کل تیره چسبند را گویند که درین حوضها دته سبه آنها نرسد  
 و انرا حوضه نیز خوانند حکیم نغای فرموده **س** بای در زده چو مردم مست

جست این دست موزه دل هم او گوید در دریای معانی در تهر خجایی خست ازین دوی  
 بروی اسباب احوال ماند سیوم جوگی باشد که بر کانه عود در باب و کمانچه و تنبور و امثال این  
 بنند و تارها بر زیران بکشند و انرا حرکت نیز نامند کمال اسمعیل فرماید که بکار میخ بلا  
 خون جگر بایم اسیر زخمها که ازین جرح برده و زدیدم هم او فرموده است نشاند عدل تو بر  
 برکاد زهره را چون دیدی نشد نفی از خرابات جدا چهارم جزیر را گویند که در بوی و رشتی  
 نهایت رسیده باشد چون خرسک و خرام رود که بنواز و حرقت و امثال این خراب  
 دو معنی دارد اول معروفست دوم مست و طامع بود مولوی معنوی فرماید اگر چه  
 مست بود کل خراب نیست چو من که زار ز کس محمود باشم گوید امیر خسرو است  
 شبان چون شد خراب از ماده تاب نه رمود ماده کرکان هند خواب و ازین است  
 خرابات را گویند شرف سفره گوید ببال دست سرک بدان خراباتی که بهجت  
 طرفه بود روزه و در میخانه خراکین اول مفتوح و ماده فوقانی و کاف بعمی مکتوب نوعی از  
 سلاح باشد و انرا خراک نیز نامند خواهر با هر دو خای مفتوح آوازی موقوف را گویند  
 که از کروی مردم خفته و کروی کسی که فشرده باشد بر آید و انرا خراک نیز خوانند خرا  
 مابول مفتوح و را شد و نام بادشاهی بوده بدانش مشهور و معروف و نیز نام  
 بهلوانی از بهلوانان ایران بوده و را شد بد غلیور از را گویند خرازه مابول مفتوح  
 آوازی را گویند که بسبب گریه از کلو بر آید و آوازی را نیز نامند که از بلندی فرود میرود  
 مولوی معنوی فرماید شد بر خرو باند سواد میگرد و میزند خرازه خرازه مابول  
 مفتوح الت تناسل باشد و انرا خرازه بخند الف نیز خوانند حکیم سوزنی گفته  
 میزان روزه بود و نصف از بهر خرازه است و یکی هر از لعلبان بطرف بر خوانند اس را  
 می گویند که به باری میگردانند حکیم خاقانی بنظم آورده یک خروش خروش  
 صبح گرم زمین خراس خراب نشینم خراک مابول مفتوح خرازه است که مرقوم گشت خراکان  
 مابول مضموم دو معنی دارد اول مشرف را گویند خراک را است بلفظ بهلوی  
 هر کس آید خراسان آن بود که روی خرازه خرازه بهلوی معنی خرازه خراسان



از روی حرام و اوستاد و روکی در کتاب دوران بمعنی افتاب گفته است از خراسان برود  
جاده شش نشسته سوی خاور میخوام و گوشه مهر دیدم با دادان چون نیافت از خراسان  
سوی خاور میشتافت و دوم نام ولایت مشهور و معروف چون از ولایت و مشرق  
عراق و بارس واقع است لهذا باین نام خوانند و اعلم عند الله خراسان مابول مفتوح  
و دوم معنی دارد اول معروفست و دوم بمعنی لفظ اگر افساده آمد خرام مابول مکتور پنج معنی  
دارد اول رفتاری باشد از روی ناز و رعنا میسر و فرماید به هر زمین که بخواهی  
بخوابی و دمان مرده بر زمین پرتاب شود و دوم خوش رو و جمیل را گویند و انرا جگر و جگر  
نیز خوانند اوستاد و فرخی این دو معنی را بنظم آورده است کلاه بر خرام جاد و شش مانع  
او بر بنان کبک خرام اول مصراع اول معنی دوم و از مصراع دوم معنی اول مراد است شمس  
غری منطوم نموده است تا نبات کرم همچو لیم تا نبات لیم همچو خرام روح احباب سرخ  
ما بخت روی اعدا بتو همیشه تمام سیوم جز خوش بود و انرا مرده نیز نامند حکیم فردوس  
گفته است سپیداران گفتها گشت رام که پیغام بدنا گوید و خرام مختاری راست است  
ز شمر زمر آب دل را گوید ز پیکان پولاد جانرا حرام چهارم شادمانی بود حکیم  
فردوس گفته است بودند بکفته بانی رود اما بنور حسن و حرام و سروده هم او گوید  
یکی شهر بدشاه را شاه نام همه از در نور حسن و خرام پنجم معانی باشد حکیم فردوس  
فرماید حرام اردو را مشکران یکی خلعت ارای بالایی خواند هم او گوید که جو  
طوس سپید نذر و خرام بیایم روشن دل و شاد کام خرام مابول مکتور ثانی محقق  
و شد و رام و مطلع بود حکیم نامر حسن و فرماید به بیچاره نبات را به بینی همواره خرام  
این دیار اند حکیم سوزنی گفته است تنی و تیزی و لغازی خرام خرام لستوی به تمذ  
لوتس بر نذر و خرام از نذر خرام است معنی دارد اول هجوم عام را گویند شمس غری  
راست است پنج اوقصد و شمس غری می سازند الشم جان خرام نبار است  
دوم چند مرد که بایک زن محاببت کنند حکیم سوزنی راست است سرت رو جو  
لزان گیر نذر ناواید بخوار نبار کنه دعوت چون با دانه اوستاد بمعنی نظم نموده است

یکی مواجری شرمناخوش که نراه هزار بار خواند و پیش عیش و سرور  
 بود این عین فرماید **س** زو میخافان زین خزان روی نبات هم طویل نشود  
 عیس مریم اضره ابلق خرج سوزد مرکب تو همچو مسج **س** خرفری لایق تو نیست خواند و بخواند  
 کرمی باشد دراز که در میان کل تمکون شود و بیشتر در موسم برشکال ظاهر گردد و آن را  
 تباری خراطین و بهندی کچو نامند خربت و خربت بت بزرگ را نامند و آنرا غار بنیز  
 خوانند چون غازی به بلاهت و احمق معروف و مشهور است مردم ابله و احمق را خربت و خربت  
 گویند و آنکه عوام خربت خوانند ابله غلط است چون این لغت عزلی نیست و در فارسی  
 حائیه جبر جبره را خوانند مولوی معنوی فرماید **س** خامی سوی مالیر جان آمد که نا  
 خیر خورده ویری تو خود ما وید کس **س** کاندز جهان خرب خورده و خرب **س** ابدل مفتوح بتانی زده  
 مخفف خراب باشد حکیم خاقانی گفته **س** بودم بسواد با سپاسان بروست عفو ز ناسان  
 چون یاده کنان گرفته ما و **س** در خرب چهل چهل سودا خرب **س** ابدل مفتوح بتانی زده و لایم  
 مفتوح **س** دلا بر او گویند طهر فاریانی فرماید **س** تا که ماه و ولست و الا شد از خرج بقایت  
 کریان در دیارت بچیس خرب خرب **س** کس را گویند که خرب **س** و بهر امر خرب و فرماید  
**س** همیز و ما جری خربده لاف **س** که بالان کریم است **س** در بر نمان ماب **س** خواند و کوچه  
 جان داد و جان برو **س** دلی خربده زیر بار خرب و خرب **س** ابدل مفتوح بتانی زده و مای  
 مکسور و مای مجبور **س** سبزه باشد پس بزرگ که بمقدار غلیو از باشد و خود را سر نکون  
 در خربت بیادیزد و دوست و عسجری فرماید **س** اگر کشم ز جفایت به نیم اف  
 آبی که و و دالتش و وزج **س** است و انبار جان شود که پس ترک بروی هوا **س** از انبار  
 برو هر کجا است **س** خرب و خرب **س** و معنی دارد و دل بسته و زاری را گویند که میانش بلند و طرا  
 سبب بود و خیمه و قیر طاق و الوان و هر چه مثل اینها باشد آنرا بهشت بهشت **س** سبب  
 بلندی میان **س** لطف خرسیت خوانند حکیم شای **س** بمعنی خیمه نظم نموده **س**  
 تبار مقام امن و خربت زانوف **س** چون وقت کو حجت اید مای **س** کمال  
 اسمعیل بمعنی خیمه گفته **س** سنون خیمه قالب کنم و دوست ضعیف چون من **س**



خرشته را بر م بفرزده مولوی معنوی بمعنی فربقید نظم آورده است بر سر خرشته مایه یک زن  
 ای کشته من زانکه من در چشم صورت من در لعلی شیخ نظامی بمعنی طاق و اوان  
 آورده است بر سر خرشته آسمان و در کشت زمین در زمان درق در نوشت و دوم نوی  
 از خوش است مینو چهری راست است آن روز که آن خوش خرشته پوشید از  
 آموئی تنش بیرون جوشد او ستاو فرخی فرموده است مایه یک سنان بوجان  
 این نیست پوست از آن دارد چون خوش خرشته نهنگ خریز با اول مفتوح شبانی  
 زده و یاد عجمی مضموم و اول معروف بمعنی خربوار است که مرقوم شد حکیم تزاری در گوش  
 راسب نظم نموده است اسب دارم که لغزه داری خالی نکند یک شباروزه که بر اثر سن  
 پلنگ بایستد بیرون نشود ز خا بجز بوز حرکت با اول مفتوح شبانی زده و تازی  
 فوقانی مضموم مهره باشد از برای چشم زخم از گردن کو دوکان بیاد بزنند و آن مهره  
 ملون باشد بدو سه لون خروت جنبی از قوت باشد در نهایت بهر که در بون  
 عبد القادر ناسه راست است کمال قدرت او را بحکم عربت مینماید و بناورد بشکر  
 از بی بر شیم از خروت خریال با اول مفتوح شبانی زده نام مرغیست بزرگ خسته گشت  
 آن لوند باشد و آنرا بباروش این و امثال آن شکار کنند شمس غفری راست است  
 با تمام کند هر زمان عقاب عقاب بعد معرفت او بگویند از خریال خریال با اول  
 مفتوح شبانی زده و جیم عجمی مفتوح و کات مضموم و اول معروف خیری باشد  
 کو حکم که بنایت خوش بود و آنرا دستنبوی نیز خوانند خریال با اول مفتوح  
 مفتوح است معنی دارد اول بمعنی خر خرست که مرقوم شد و دوم و دوشدن بود سوم  
 طاق و اوان را گویند خر خسته با هر دو خادشین مفتوح جانور را گویند که بر دلم بندند  
 تا جانور دیگر او را دیده فریب خورده و رد ام افتد و آنرا بتازی بلواج و بهندی مینامند  
 خر خسته و خر خسته با هر دو خای مفتوح خصوصت و محابله بی جا و سموت بود و خوی  
 کرمانی بنظم آورده است ای مسلمانان اگر چشمس کند نقد لم بگویند کردن بان  
 و ترک کا و خر خسته بود بهای جلع راست است نقد فرزند مردمان کردی خر خسته

بر سر من آوردی خرخره بابل مفتوح بنانی زده و خار مکسور و بای معروف ذرا <sup>منقوط</sup>  
 نام شهریت از ملک خطا که قریب واقع است و در انجا مشک و حجامه ابریشمی بسیار  
 خوب میشود حکیم تنای فرماید که شناسد قیمت و مقدار و بیبوفت که مشک  
 فوشک اهوئی خرخره و حنظل حکیم از زرد راست <sup>س</sup> چونان اهوئی خرخره باد حان  
 بوصف خلق نواز مشک بر شود انواه <sup>س</sup> بابل مفتوح بنانی زده کل تیره حسند باشد  
 و انرا خرخره تیر کوسند استاد فرخی گفته <sup>س</sup> بس که ان کاندز منور اندر که دعوی  
 کنند همچو خرخره ماند چون لی بر مان بود خرخره بابل مکسور و تنانی مفتوح عقل بود  
 حکیم تنای فرماید بر سر بر عقل افسریت خرخره و بابل مفتوح بنانی زده چهار  
 معنی دارد اول نام ملکی است که موکل بر ابهای روان و در حان و امور مصالحی که  
 در ماه خرخره واقع شود بدو متعلق زراستیت بهرام گفته <sup>س</sup> جوزرست از ان جا  
 بهر کاشت روی هم انگاه خرخره شد پیش اوی <sup>س</sup> بزرت کشتا که ای یک جان  
 سپردم بتو ابهای روان دوم نام ماه سیوم از سال ششمی دان مدت ماندن شیر  
 اعظم است در برج دو بیکر و انرا بتاری خور خوانند سیف اسفرکی راست <sup>س</sup>  
 بر دوح نامید نقش بهاری بنده نیم خلق تو در کار خانه خرخره و <sup>س</sup> سیوم زود ششم  
 گویند از هر ماه ششمی و بنابر قاعده کلیه که تروپار سیان مقرر است که چون نام روز  
 ازین ماه عید کند جشن نمایند و انرا جشن خرخره و کان گویند آورده اند که نیک است  
 درین روز طلب حاجات خواستن و زن کردن بود چهارم نام انشکده بود چهارم  
 بس عالی بنا امیری فرماید <sup>س</sup> این بولاد با عزت ندر و محکم <sup>س</sup> التشن خرخره  
 با حشمت ندر و اشتاب خرخره غلیو از را گویند خرخره سوز نام انشکده بود که در اوز  
 آباد کان بود شیخ نظامی فرماید <sup>س</sup> از انجا بتدبیر از اذ کان <sup>س</sup> در آمد سوی اوز  
 آباد کان <sup>س</sup> در ان خط بود انست سنگ بست که خوانده خرخره نورش نش برست  
 خرخره بابل مفتوح بنانی زده و دال مفتوح نام جانور است خویش او از دوحش ر  
 حکیم ناصر خرخره فرماید <sup>س</sup> حخته را بخر از خرخره ماند ارد کوش <sup>س</sup> بفتنه را بخر از کوش



ندارد و بایس خرده کاه با اول مضموم بنده کاه سر دست و بای اسب و در آن  
 ان باشد ابو الفرج رونی راست **س** برون کشته خرد از خرد کاه نهوشکیل و انکه  
 طرب ز طره کاه عیش یکام خرده با اول مضموم بنانی زده شش معنی دارد اول  
 رینه هر چیز را گویند و ان معروفست شش گفته **س** مابین خورده سر فرو نام  
 مار تو پیش ازین طبع داریم دوم نکته بود سیف استرکی فرماید **س** درون برده عقل  
 ست جان خرد بنیان را بجزه سوی یکدگر استرهای بنه نام عادی فرماید **س** نسو بر  
 مید خرد خرده بین مراد نفس خرد بیاوه ز لوح دلم بشوی **س** سیوم عیب دکنه بود  
 چهارم حس و خاشاک بود شیخ سعدی این دو معنی را بنظم آورده **س** بداندیش  
 بر خورده چون دست یافت درون بزرگان جواتش بتافت بخورده توان اتش  
 از خشن **س** بس انکه درخت کهن سوختن **س** پنجم نام شکست از جمله است و یک  
 شک ز قدا و سناد فیتی گفته **س** به نیم اخر روزی یکام دل خود راه کپی ابارده خواهم  
 شها کپی خرده **س** ششم معنی شاره آمده خردان با اول و ثانی مفتوح نیزه منقوط زده  
 نام مبارزان توران و در بعضی از فرهنگها بنانی مکسور نیزه فرم است **س** درخت است  
 که برگ انی مانند برگ بید و از ان باشد لیکن از برگ بید سبتر و ستر بود و کل سنج بود  
 کند و بهندی انرا کینل گویند چون برگ انرا حیوانات بخورند بمیرند و خسرو فرماید  
 بینه دل برین باغ مردم و زیب که خورده را نام بر د است سیب خرزین با اول مفتوح  
 تنالی زده و زای منقوط مکسور و بای معروفست **س** معنی دارد اول جوبی باشد که در  
 طوایف و اخته خانها نصب کند و زنبهار ایران نهند حکیم الوزی فرماید **س** ازلی احیا و  
 دین خزان بهاری بر سر خرزین **س** ندید خجک تو زین را **س** امیر معزی فرماید **س** خیمه را  
 میخ فرماید زرمج و میان زنبهار از صلب کا فزان خرزین کشته **س** دوم تکیه کاه بود  
 که بر کوسه های صفر از شکست نجات با جوب سازند **س** سیوم نوع از بالان بود خرسنه  
 با اول و ثانی مکسور یعنی زده و ثانی فوقانی مفتوح و اخفا نام کر میت و راز  
 چون او را بعضوی بحسبانه خون را بکشد و انرا شکوک و ز بود و د یوچه دوستی







تنی چون خرکمان از کوه نشین برود و منشش چو کیمخت از بند رستی ندوم کمافی بایت که از  
 چوب لب از بند بخت دفع بسج و حید انات مانند شغال در دایه که بیافات بخور و ن  
 انگور و خیران آیند و تیری دران کمان تعبیه کنند و بر سر راه جالوزان در زیر خاک  
 پنهان سازند بجهت آنکه چون بایر زنیان بنهند تیر از کمان بسته بر او خورده او را  
 هلاک سازد حکیم خاقانی را است **س** ز امتحان طبع مریم زاد بر جرخ دوم و تیر  
 عیس نطق را در خرکمان آورده اند و سیوم کنایت از کار و مشور و نفع بود و خرکوف  
 جنبه از لوم است که بنایت بزرگ باشد شاه قاسم الولد نظم نموده **س** عاشق  
 که سمنه زنبور خرکوف است صوفی که قلندر نموده موقوف است زاید که تا بار ساد  
 نام او است زندی که نه شادش باشد فوقست خرگاه ماه و خرگاه ماه و خرگاه ماه  
 و خرگاه ماه را گویند خرکوف را بادل مفتوح بنانی زده و کاف غبی مفتوح و جوی  
 باشد که بدان جبار پایا ترا برانند خصوصاً خبر را مینو جری راست **س** هست با حفظ  
 تو خط جنان چون خط اب است **ب** با قلام تو ستمی بران خرکوف خرکوف نام گاه است  
 دوی که بخت دفع اسهال نافع باشد خرم بادل مضموم و ثانی شد و مفتوح است  
 معنی دارد اول مورد فست دوم ماه دی را گویند و از آخرم روز غیر خوانند آورده اند  
 که درین روز ملوک عجم از تخت فرود آمدندی و حجاب سفید پوشیدندی و بر فرشت  
 سفید بستندی و حجاب و برده داران را بر طرف کردند و شریف و صف را بار دادند  
 و با مور غنبت مشغول شدند و فرزندان دو تا قین با ملک بر خال نشندندی و  
 مد عاکه داشتندی بیواسطه غریب من ملک رسانیدندی و ملک بر عا با کفته که من  
 یکی از شما یم و اقوام زراعت و عمارت بشما بود و بار از شما که نیز نیست چنانچه  
 شمار از ما و ما شما چون دو برادر موفیق و بادل مضموم بنانی زده نام غرازی بود  
 آورده اند که چون سکندر زدن توین فوت میشود و میان و فارس میان بر سر فتن  
 او گفتگو میکنند فارس میان میگویند که چرا که فوت شده همانجا دفن کنند و در میان  
 نمایند که چرا که مولود است و دفن باید کرد چون یکی از یار سیان مشا بهره و ملا حفظ



نینماید که نزع بلندی شود میگوید مرغزار است درین نواحی که انرا حرم می نامند کوه بلند  
 دران باید رفت و سوال باید نمود بهر چه جواب آید بران عمل باید کرد این و انای یکمرت  
 نزع این و در وقت بر طرف ساخت اینهمه دراز نفس بسبب اثبات حرم بود حکیم فردوس  
 و نماید بر قند یونان بگردار غم بدان پیشه کشش نام خوانند حرم بکشد پاسخ  
 چنین داد باز که تابوت شان جبهه داری دراز که خاک سکند با سکندر است که او  
 کرده بود در کارهای که زلیست خرمک با اول مصنوم و ثانی مفتوح و میم مفتوح مهره باشد  
 که بجهت دفع چشم زخم از گردن کودکان بیاد نیند و او را خرمک با او معدوله نیز نیند  
 خرمگاه و خرمک با اول مصنوم و ثانی مفتوح شد و میم زده خرمگاه را گویند متشن  
 جنبی راست از علو همت فردش خرمگاه قدرتی عظیم قدر ترا بر اوج اولی  
 زده خرمش نوعی از نموش است اندک از خرگوش کوچکتر باشد و گریه انرا ننو اند  
 گرفت بک لبسار باشد که با گریه خجک کند و غالب آید و انرا بهندی کهوس گویند  
 مولانا مظهر کوی در صفت بابوی خود گفته با بوی هست مراد از خورد و خورد  
 صفت کس ز خرگوش نمونه است و ز خرگوش مراد خرنای گرنای باشد سیف استغنی  
 راست بای گوید سیه پرچم چو تیر راه بقا خجک شیر و علم و لمن سر و خرنای  
 رضی الدین نیشابوری راست از ان روز که مشاط مانند طوطی سوز از خون  
 جهان نشکر شمشیر آرای بر دریم جبهه از غایت فطه کینه است بر جم فتد از هست  
 نابک خرنای خرمین با اول مگسوز خوشنهای غله را گویند که بعد از در کردن توده سازند  
 و بنور دانه از گاه جدا کرده باشند مولوی معنوی فرماید هم بخرمین ریخته کندم  
 بگاہ ایمنه دار نسیم با و جان که راکن ز خرمین جدا و بطریق استقاره توده بر جز را  
 گویند حکیم الوزی گوید خالی در از خرمین انش زود و عود تا در حین ریخته کا تود  
 خرمین است خر میخ با اول مفتوح ثانی زده و میم مصنوم بهون زده و جیم دو معنی  
 و از اول خرمکس با فامند چه میخ یکس باشد حکیم لازقی فرموده ای تنی تو  
 مشک مسودت از میخ با اول نور شن نوزدستان خر میخ با اول از رخ حاسد است

برنجیده و زرد سدر بر طبقی نهاده بیشتر جوی ترنج دوم بمعنی مفتوح آوده خرنده با اولی تا  
 مفتوح کبابی باشد مانند اسنان خردسک و خروسه مابول و ثانی و دوا و مجهول و بشین  
 مفتوح کباب روزه و دوم معنی دارد اول نام جابوزیست سنج رنگ که در حاکمها پیدا شود  
 از آنرا نیز خوانند و دوم گوشت پاره پلید بود که بر لب فرج زنان بود خرنده مابول  
 و ثانی مضموم و دوا و مجهول خروش باشد شب از روز بسیار شسته سکنه نشسته  
 بر زائش جوی خرنده خروک مابول مکسور و از مضموم دوا و معروف نام کل سنج  
 رنگ که چون نیز اعظم نیست از اس رسد بشکند و آنرا نیز نامند و سوب آن  
 سوب آن خرنه است و تیزی گویند خرنه مابول و ثانی مضموم و دوا و مجهول و جیم عجی  
 خروش باشد او ستاد و رو کا راست سه کالیده خبک مانند عوج و تیر مرده بر  
 جوی خرنه خروک مابول مفتوح و ثانی مضموم و دوا و معروف نام کیا هست که زنان  
 بجهت زیاده شدن شیر خورند و نیز سر کن کرد آنرا گویند و تیزی جمل گویند  
 مابول و ثانی مضموم های مفتوح مر جابوزیست مابول و ثانی مضموم و دوا و مجهول  
 و معنی دارد اول بمعنی خروسک است که مرفوم شد و دوم جابوزی باشد که صیادان  
 بر دام پی بندند تا جابوزان صحرای فریب خورده در دام افتند و آنرا خرنه نیز خوانند  
 و تیزی بلواج و بپندی مد گویند خرنه مابول مفتوح و ثانی روزه و دوا و مکسور و یای  
 مجهول او را کریم پس بلند است خرنه مابول و ثانی مفتوح و اخفاء سه معنی دارد اول لای  
 شراب و کل نیزه خربنده امثال آن باشد و آنرا خرنه نیز خوانند حکیم ناصر حسره و  
 فرماید سه کر تو نجواب و حوز بدنه عمر هیچ تویر جان تو دباک جوی خرنه شود خرنه  
 دوم بپلوی را گویند هم او گوید سه باز نره تو خرنه کرده است ای نشسته جوی کاتب  
 شست در نره یار کمال اسمعیل راست سه کر تو خرنی ترا خرنی هیچ نقش نیست  
 نام خرنه و در خرنه سیوم اسفل هر تخی را گویند که روغن از آن کشیده باشند و آنرا  
 کنجال و کنجاره خوانند و بپندی کمال نامند و مردم فقیر و غریب خرنه با دام و سنج و امثال  
 آنرا با خرنه بخورند بسحق الطمه گفته و نوزینه همانند که به بجد سر از ما نادر و عین لوزینه



خرما بستم و با اول مفتوح و ثانی مضموم و اظهار ما تور باشد زرتست بهرام زوده  
 سه خره از روی شان افزون برآمد سطلوگوی کافاب اینجا برآمد هم او گوید سه  
 بخلفان برنج شود و این دو پاک که نفرستاد از پشت خره پاک و با اول مضموم و ثانی مفتوح  
 و اخفا و دو مفتوح دارد اول آنکه علامت و ثانی در شرح بسیار آورده که خره نورست از  
 الله تعالی که فایض شود بر خلق و خلایق بدان ریاست کند و بوی بر دیگران بوسیله نور  
 قادر شوند بر صغیرها و کبریا و انرا خره با و او معدوم نیز گویند و ازین نور آنچه حاصل شد  
 بیادش آن بزرگ عالم و عادل انرا گیاه خره و گیاه خره خوانند و دوم حصه شد  
 از پنج ملک بایسن حکما و نوس ملک فارس را به پنج حصه قسمت نموده هر حصه را  
 خره نام نهاده اند برین ترتیب اول خره اردشیر دوم خره داراب چهارم خره شاه پور  
 پنجم خره قباد و انرا خره با و او نیز نویسند و کورده هم گویند حکیم فردوسی بقصد نظم  
 آورده سه زهر نایب زمهری بدولید بر سر و ند با خره اردشیر سه با اول و ثانی مضموم  
 و اظهار ما خوش باشد و انرا خره نیز خوانند حکیم نام خره و نظم نموده سه خره  
 سه از روی تن دروه چون خره بدزله ماکیان هم او گوید سه سردار یک شده  
 ای نورسپیده دم دین خره عرش هم اکنون نکند با مکنار خورشید با اول و ثانی  
 مکسور و یاد معروف بمعنی خراسانست که مرقوم شد با اول و ثانی مکسور  
 معنی دارد اول نام کلیت زرد رنگ که میان آن سیاه باشد و انرا خیزی و همیشه  
 بهار نیز گویند این بمعنی است خری رونق در نیب کردار و کنون طرف چمن از خری  
 و خطی در بجان و با سمن دوم نخس و نامبارک باشد حکیم نام خره و نظم نموده سه  
 باز بجا یون جو چند گشت خری چند شوم خری بجا یون باشد سیوم ایوانر نامند فصل دال  
 با اول مفتوح و ثانی مکسور بهفت بمعنی دارد اول معروفست دوم دره که باشد عبد الواسع  
 جلی گوید سه ابامیری که اگر زرد سنجان تنج بیگمانست بود پوسته اندر همیشه و دریا و  
 که در زهر بران با شکسته تن نهنگانرا کشیده دل بلیکنانرا گسسته دم کورنا نرا بر نه  
 سیوم بمعنی کرت مور نه بود عبد الواسع جلی گوید سه کرکته بگرداند رخ از احکام

او بیکه ذکر کردن بگرداند سه از زمان او یک دره ز بیم او بیکاعت و زین باطل شود  
 در کان ز تیرش او بیک لحظه از آن زایل شود و مجوز چهارم معنی باب بود که در کتابهای کتب  
 جنایات کتاب و احکام دین زشت بهرام گفته است همی آنکه یکی در زوستان و زوستان بخود  
 و بر او در نایک بلندی یکم معنی نوع و حسن آمده در یوسف زلیخا حکیم فردوسی حسن از  
 هر دری گفته دارم پس بنشینند گفتار من هر که بپوشنم معنی درون باشد چنانچه در خانه  
 رفت بهنم درین و امر از درین باشد در راه با اول مفتوح و لورک گویند و آن را  
 کشان و غلبان نیز نامند و بهندی بهره خوانند پندار ازای نظم نموده است دشمنان  
 علی دانی کیست آن پدر کشان مادر خوشی است کمال اسمعیل نظم نموده است هیچ نام و  
 و رقصه سلام من بنوشت نهی در راه زن روسته و لوطی کار و در عزاد و کسی را گویند  
 که بدان نسیم برینند در آنک با اول مفتوح نام در یاسیت که انرا نیویانی علاد و طغیان خوانند  
 آورده اند که مقام زشتگان است در یا خبری را گویند که بان احتیاج و انرا در یاسیت  
 نیز گویند و در پی و در پی با اول مفتوح بنانی زده فریاد و کسور و یاب و مجبور بمعنی سخت  
 در پی است که مرقوم میکرد و سیف اسفونکی راست است مبلاد هر که باشد بر سیاه  
 خلافت سر مایش را به بند و از فیض روی مجری از اولیای دیده جد و و طریقت  
 از خانه خضر زو بر حاکم نو در پی حکیم سوزنی فرماید سید حکیم خری زنده جل شایا  
 کند که زنده کیش نه در پی بزرگو و نه رفود از جوان و ستار جوان باشد و انرا کند وری نیز  
 گویند بستی اطوار است نه در خون بر از زمان کند می آید که در مقابل راه کیشانی  
 آری در ای چهارم معنی دارد اول حسن باشد دوم معنی گفت و امر از گفتن است و در  
 معنی گوید بود و استاد فرخی نظم نموده است که که زار در آید بدر گهی نه شود که خوب  
 کویان انجا سوند کند زبان سیوم امر از در آمدن باشد حکیم انوری فرماید که گفت ظاهر  
 زلف از مر بردارد و مر جابر بکند خواهد فرود ای و در ای چهارم یک انکاران باشد حکیم  
 فردوسی گفته است از آن دوست کاهنکاران بشت بای بیگشته به کام زخم و رای در از دم  
 سک را گویند حکیم خاقانی در تمییه گوید سه بر بزرگی خدان من که بودی شان



[illegible]

و آنکه در خش و شمشیر از راس مجوس است که او را راس البعل نیز نامند و در راس  
 یغلی باو منسوب است چهارم و بیست از فانی و هشتانی که اینجا کلیم جنوب بیافیند و  
 باول مصموم بنای زده و خوار منقوط مصموم زینور سیاه باشد در دار باول مفتوح  
 نام در شیت در دست باول مفتوح و ثانی مکسور نام محله البیت از محلات سیاهان عبید  
 از راق بنظم آورده دی بگذشتیم جویشان بر درخت از بوی کلاب و مانع گشت  
 کفتم چه حالت است گفتند دم ندان رخ مسروق است اینجا بگذشت در ده باول مصموم بنای  
 زده و حال مفتوح بهار زده در وی شراب و آب غنیمت و امثال آن باشد مولوی معوی فرماید  
 سه کرخت تو برده ام پنداشته من مرده ام تو صافی دمن درده ام می صاف در وی تو را  
 در دمن باول مفتوح بنای زده و دال موقوف در دمن باشد در دمن باول مفتوح بنای زده  
 و دال موقوف در دمن باشد در دمن باول مفتوح بنای زده و دال موقوف بنون زده سوزن  
 بود حکیم خاقانی فرماید سه جو منوچک در زن ترس بود چرا تار و لای او بر زن در آوردم  
 هم او کوید سه توی خاقانی سیمنج و شعاع برین کرکس شعاعان بل لیکن دمان ابلهان  
 دارند بر و زده بر صحت ابلهان دارند برین برای آنکه حرازان که حرازانند از نسبت او بهار زن  
 در زده باول مفتوح بنای زده و در دال موقوف بهای زده و دمن دار و دال خوار و خاشاک را  
 گویند چنانچه توده دشته رنگ را خامه خوانند حکیم انوری در صعب راه کوید سه کوبار  
 بیابان اندر آوردم خاگران بیابان لوز که گویان جو پشته پشته در و دمنای خوار و خشک  
 جو باره باره در و خامه های رنگ روان دوم معنی دار و در سه باره باول مفتوح  
 بنای زده و دمن در لای مفتوح و یواریرا گویند که در نفس قلع و جویلی و محوط نهند تادر  
 نمودار باشد و انرا بهند دیو دی نامند و پرده را نیز نامند که از پیش در او میزند این  
 مرکب از دوست و ساره که معنی پرده آمد و چنانچه معنی ترکیب در ساره در پرده باشد هم او  
 او کوید سه بر کند ماب در خبر بر و دوست در ساره قلع و ارض باره بر افکن مولوی معوی  
 فرماید سه مانند موران در جهان گشتند در طایفه نهان دمن رخنه خوانند از جهان  
 در شد در در ساره در دست باول و ثانی مصموم بنشین زده سه معنی دال و اول معروف است



و دم تنگه زرا کویند که با شرفی اشتها دارد کمال اسمعیل فرماید چون صبح بابر کرد و بنا بر  
 صبح تو خورشید درست منظره اندر دمان نهاد رفیع الدین فستانی راست  
 چوبی حبلی جو خوش ازین پس بنمود: درست منظره اقبال در میزان کمال اسمعیل فرماید  
 به بین کبودی این کیسه شکر که او یک درست چنین تیر میکند باز ادم از ملک شب تیره کرد و پس  
 در سخن درست منظره پیش را چگونگی عیار سیوم صحت و تندرستی را مانند حکیم ناصر خسرو در  
 سودمند همه خلق جهان را چون شکوه جان من باد فداشان که طبع شکر اند: ان شکر  
 نفع نمیکرد به بسیار درست و سخن دوست از ایشان همه نفع می برند هم او گوید به باد نال  
 همه ریشم بخت و رنج نه شانی در دنیا درست نه بجا و درسته با اول و ثانی مفتوح غفوف  
 رضی الدین لالامی فزونی راست نه نیکو کند جرم جرم درسته مکنه فصل حق درو منظره  
 رشته در سن با اول و ثانی مفتوح نوعی از خیار باشد که انرا کلونده و در رشته نامند  
 و با اول مفتوح ثبانی زده بابکا اسپانرا کویند حکیم خاقانی در صفت برلق گوید  
 حای و خلقش نه زمین کهن در شنه از خوشه چرخ و گوشه عرش در غل با اول مفتوح  
 ثبانی زده امینت و اسایش باشد او ستاد رودکی فرماید ای شاه بنی سیرت  
 ایمان بتو محکم ای میر علی حکمت عالم نبود در غل در غل با اول مفتوح ثبانی زده لام  
 مفتوح و معتق راهی را کویند که از میان کوه بگذرد در غم با اول مفتوح ثبانی زده و عین  
 مفتوح دو معنی دارد اول نام موضوعیت که اینی شراب خوب شود حکیم سوزنی فرموده  
 شراب در غم کرام شادی: در غم نورگیر و مادر شام دشمنش فخری راست  
 که را که در غم شب دل: هر که در غم شب کوشش زده شب: دوم پرده الیت از  
 موسیقی که هر چند که را غم اندوه فرو گرفته باشد بخود ستیندن ان بشادی مبدل کرد  
 بوسلیک نظم نموده به بیان مستنظم در غم که مطرب اگر در غم سر اید غم فراید و علیکن  
 با اول مفتوح ثبانی زده و عین منقو و مفتوح بلام زده و یای عجبی مفتوح و کاف  
 مفتوح بنون زده در بر او کویند که پیش حیره باشد چه علیکن بمعنی حیره آمده در پیش  
 با اول مکسور و ای مفتوح بفارزه پنج معنی دارد اول معنی معروفست و دم علم را کویند که او بر

دارند و نشان نیز خوانند حکیم خاقانی گوید سه ای بتو حجب در شمس جزو نیند ملکی  
 دی بتو طالب نکین سیلانی وین و او ستاد مغربی این دو معنی را نظم نموده سخنهای که بفرم  
 کاویان داشت در غش کر زنده بنودش تو برادر و کفش ای کرده دل خشم خلاف تو بغش  
 مست دل خشم خلاف تو در پس سیونم رق بود چهارم بمعنی درخشیدن هر چیزی باشد انرا  
 در نشان دور کشیدن نیز خوانند حکیم اسدی این دو معنی را بنظم آورده سه در نشان  
 در نشان بهیم تیغ و میخ جهان مشعله میزد که در یک تیغ تیغ فوط را نامند که بر زبردستان  
 دعو که انرا ترکان دولت کونید حکیم فردوسی گوید سه هر رومی این گرفته بر زبردش  
 سه سه بر خود بر زبرد گرفته با اول و ثانی مصنوم در حکم با اول مفتوح ثانی زده و فاعل مفتوح  
 بنون زده و جیم مفتوح لکاف زده حکما گفته ماده سوادوی و سبب که خواب سبب ماده  
 چنان نماید که شخصی همین با جانوری مودی قصد او دلداد و قدرت بر دفع آن نیست  
 و نه فوت قرار از پیش آن معلوم گویند که دیوی شب که در خواب مرور فرود کرد و انرا  
 فرحنگ نیز گویند و تباری کابوس و غده الحیة نامند در کر با اول مصنوم ثانی زده  
 و کاف بجای مفتوح بر آورده و رد کر باشد حکیم فردوسی و نماید سه لغز سواد و در  
 کبان او زنده سر اولد حوله کران آوردند یکی نکر کردن حوله بست بگرداند انرا  
 چو بهادر بست درک با اول و ثانی مفتوح لکاف زده و ستار باشد و در بعضی  
 از فرنگها بمعنی دستارچه مرقوم است و ستاد و رد که بنظم آورده سه ای طرفه  
 خوابان بمن ای شهزادری لب را لب درک مکن پاک ز می شمش غری راست  
 سه توی حقیقت مقصود خلق بعد رسل بدان شهری که ندانند خود کله از درک کلاه  
 و در کلاه با اول مفتوح ثانی زده و هر دو لغت با کاف بجای مابعد کشیده و در لغت  
 اول و یکاف مصنوم و در لغت ثانی پنج باشد و در بعضی از فرنگها مرقوم است  
 که ابی را گویند که از نادوان پنج بسته باشد درم که او را بضرر را گویند خواه عید  
 نوکی راست سه و بود صبح در شب شماره خالی مانده و درم کرای فلک همچو  
 کلبه قلاب درم صراف را گویند در کلبه و در یک با اول مکتوب ثانی زده حبابه همیشه را ز

کوتاه استنید و کوتاه بالاراکویند و انرا بزرگ و نزلک و نزلک نیز خوانند بحسب  
 خواص و قانی نظم نموده سه تا بر نهاد عالم بر قدر زکات و دوز و فلک قباچه و دوران چایکی  
 باوقیای ملک سباللی قد تو دانکه بر بر و امن صاه تو دور لکی و باول مکتور شانی زده بنون  
 مفتوح تیغ را گویند و رند باول و ثانی مفتوح بنون زده شکل و صورت و شمایل باشد در نیک  
 باول مکتور و ثانی مفتوح بنون زده پنج معنی دارد اول وقت و ساعت بود حکیم  
 سوزی فرماید سه از ابر پنج زده است به نظر کنی جو صوفیان بر قص و رای همان در نیک  
 هم ادگوید سه کر عطف و مرد میت بر دم کبار شد مردم کیاهی مردم کرد و همان در نیک  
 دوم معنی نبات و از ارم و با بر آمده سیوم اخوت را گویند این دو معنی را حکیم فرموده  
 نظم نموده سه چوسازی در نیک اندرین جای تنگ نشو و تنگ بر تو سرای دور نیک  
 چهارم معنی رنج و محنت باشد و انرا در نیک و او در نیک نیز خوانند او شده فرجی نظم نموده  
 سه فلک چون غلبه خوش ستاره زان دارد که بیدر نیک بود بر دری نبات و پنج  
 صدای را نامند که از نواختن تار ساز در نیک و نواختن شکستن چینه و لکینه و امثال ان برید  
 شیخ ابوسعید ابوالخیر است سه از ناده رنج شیخ بزرگ آوردن نواختن بکعبه در نیک  
 آوردن سه اسلام بجانب نیک آوردن نتوان نتوان نرا بچنگ آوردن در واه و  
 در دراه و در واه باول مفتوح ثانی زده این سه معنی مترادف است بمعنی  
 اول کشته و سه کروانرا گویند حکیم خاقانی فرماید سه زهر و ان خون افتاب اراد  
 و خندان رفته اند من چرا خون زده سرگردان و در واه نامده نام حرم جری ضروری  
 و انرا در واه و در بانست نیز خوانند حکیم افسدی فرماید سه زهر وای ماهر چه نبات  
 تیر کوششت بر باره کج و جرمولوی بمعنی این مرد معنی را منظوم ساخته سه کر سر  
 از اسر و اسر سر نکون ناثر او داشته سیوم بمعنی نکون و او بخت آمده کمال اسمعیل  
 این منظوم را بقید نظم آورده سه ای که از بر سر نبوده دم اندر و است سه  
 یکسر موی ترا هر دو جهان بنم بهاست حکیم خاقانی فرموده سه چه از کر مانند از انی  
 که دقتی خلیل الله در ان رفته و در واه میر مفری راست ای جو که غایب سمنه باو شتر



زباد کوه مخالفان گاه اند کندالتش شمشیر خان لذایشان دروزنه زبول این در حقیقت  
 و ایند زیم التش شمشیر که بر شود بفلک مستدکان همه در برج خویش در دانه بادل  
 معنوم نام بادشاه هندوستان بوده است در وایح باطل مفتوح بنای زده پنج معنی دارد  
 اول حالت را گویند که کسی از بجای بر آمده بصحبت کامل رسیده باشد و این اتفاق خوانند  
 حکیم شای فرماید که در هفتاد و نه سال بر جهان قریح نکند از در وایح دوم شجاع  
 و دیرری بود و الوافرج رفته گفته با حفظ تو گستاخ نکند و یکای فضا بر علیل ملک  
 بلامر تو در وایح نکند و شمشیر فلک اندر وایح ملک منصور شیرازی راست است و فلک خباب  
 عطار در نهان هر صغیر زجیل مراتب و مه راست و این در وایح سیوم معنی حکم مضبوط آمده  
 چنانچه بر هر طریقی خواهد بود عبد الله نقاری قدس الله سره الغریر در طبقات خورده که ستوان  
 سخن نیکیان و پیران و احوال ایشان و دل مریدان را ترتیب باشد و قوت غم  
 زاید و در اوقات الهی قیامت باد و بر ملا امتحان آرد و بدویش و ناما می قدم  
 فشارد تا غم مردان باد و دست در ولایت در کن در وایح زند و اول و دست  
 ایشان او کرد و در همین کتاب از وایح نقل نموده که گفت دقیقه که کس باوی  
 بضاعت نوبت است او بود و در دو تا وایح او موافق بود و این او در وایح دارد  
 چهارم در شش و غلط بود و بی معنی یقین که ضد کان باشد آمده چنانچه اگر گویند که کما  
 بفلان در وایح است برادران باشد که کما نم بفلان درست است در وایح بادل و  
 مفتوح داد معروف است معنی دارد اول معنی صلوات آمده و این از حق تعالی رحمت الله و لا  
 ملا که استغفار از ایشان دعا و از بهایم و طیب و تسبیح بود و شش سعدی نظم نموده  
 هزاران در وایح هزاران سلام زما بر محمد علیه السلام دوم معنی در وایح آگاه  
 حکیم فردوسی گفته است اجل تیغ الماس آورده است در وایح اس بر وایح  
 سیوم نام روز بیستم است از خمس سفوف سالهای ملکی در وایح باطل معنوی و شای  
 معنوم و وایح بیست و یکم باشد که حجامان بدان رک بکشند و اینرا شش و بیست  
 و ملک نیز خوانند و تباری مصنع نامند با و معروف در زبان تباری و این را گویند

و باول مفسور و رای مفتوح در جمیع معنی باورش مترادف است در کتب باول و ثانی مضموم  
 و داد معروف بهرم بار یک باشد و محقق در دو کتب باشد حکیم خاقانی در مدح بدر  
 گوید و نوح در دو کتب بود که بدر من بدی قطره بینه زجوب بر سر طوفان او درونی باول  
 مفتوح نام شهر است از خراسان که مابین ضرورت باورد و لایق است باول و ثانی  
 مضموم بهمانه غله را گویند باول و ثانی زده و داد مفتوح بنون زده و معنی  
 دارد اول بهلولان بود از بهلولانان ایمان دوم اسم داد و ثانی و باول مضموم بدر  
 و طالع بود این معنی از کتاب اند مرقوم شد زادت بهرام گفته در دو کتاب است  
 خوانند که درست از راه و این در و در و در و باول مفتوح و ثانی مضموم و داد مجهول  
 شیخ کیا است و دای که کسبه بکردم باشد و انرا مریب ساخته در پنج غفران خوانند  
 و باول و ثانی مضموم که کمان نرالی بود و انرا کودک نیز گویند و ستاد رودکی فرماید  
 سپید برت براید که کوه سار سیاه و چون در و نه شدن سر و بوستان ارکی  
 کمان اسمعیل نظم نموده بهر سه بر شرف قدر تو هر سائو توه خاطری دارد نظامی  
 و زبانی صاف لفظ قوس ارچه بود سایل نام مرد و شیشه قوس فرج نیست  
 در و نه نراف خر که کانی راست به سر و قدش شد باز گونه و و تاشد پشت  
 او همچون در و نه و در و نه باول مفتوح و ثانی برده و داد مفسور و یای مجهول در ابجدی بهای  
 زده که ای باشد و انرا در لویه نیز خوانند شیخ نظامی فرموده به پنه بر کنده جو کل  
 کوشش تو در کس چشم ابد موشش توه خنده بدر لویه پوشش آمده و عده بدر و لویه کوشش آمده  
 این خبر و گفته به ضرورت در که امین زده بیوست که زد در و نه خورشید مرست  
 به باول و ثانی مفتوح و معنی دارد اول بی تشدید در آمد و ابتدای کوه باشد چنانچه  
 گویند بهرم رسیدیم و باشد بد شکسته بود حکیم ناصر خسرو فرماید که کرب از زخم خوان  
 در و نه و در کیا خوان بهر یک بحر ص خورشید همی کند و ره حکیم سوزنی فرماید به ده مرغ تو تنها  
 خیزی دره گاوی نیده اینار تبا بد و باول مضموم دوست چند باشد که بهرم و و خنده  
 کنایه کاران را بیان بر نند و گاه نقاره و طبل باز بدان بنوازند ملک الشعراء بهرام رومی گفته

در این کتاب که در این باب است  
در این باب که در این کتاب است  
در این باب که در این کتاب است

همیزوند مرا خواجهکان سنگین دل خنده بود بل عهد نیک برسدان درم با اول مفتوح  
بنانی زده بمنه درم باشد ان زریست در پنج درشته با اول مفتوح بنانی زده و بانی  
مکسور نشین منقوط زده جو و عطا بود شاع گفته است بکه دلداد عطا و درشته در زانه  
نه از نه درشته درمی با اول مفتوح و ثانی مکسور و معنی دارد اول لغتی باشد از بارک  
پاستانی و در تسمیه سه وجه بنظر رسیده و کردی بفضح تغییر کرده اند و نیز گفته اند هر  
لغتی که در آن بوصله نبود درمی باشد مثلاً از رشک شکم و پرو و و بکودری باشد  
و دیگرانه و بعضی بیان کرده اند درمی لغتی باشد که سکان چند شهر بدان بنطق نمایند  
دان شهر با بلخ نامی و مرو و سبجان و بخارا بود و فرقه آورده اند که زبانی که مردمان در  
کیان مان شکم میشد اندکی نامند شیخ نظامی نظم نموده معنی درخروش  
بار کرده و نیز لهای درمی آغاز کرده و دوم نوعی از لیک باشد که انرا لیک درمی گویند  
خوانند چه بهترین لغات پارس درمی است چنانچه در مقدمه کتاب ذکر نموده شد حکیم  
سوزنی فرماید سبزی دیدار جوری ناردن قد درمی گفتار جوری یا بمن خد و رباب  
و معنی دارد اول در باب باشد شیخ فریدالدین عطار باشد تو حل خواهی شدن در اب معنی  
اگر هستی بعین در باب معنی غر کرکاتی راست عدیل مایان باشم بدر باب که همچون  
مایم هموار در باب دوم امر از در یافتن باشد حکیم قطران نظم نموده به پیشگاه بزرگان  
گفت نه بگذارند فقیر باش زمین بوش استان در باب در اینج با اول و ثانی مکسور و بانی  
مجهول کلمه باشد که در محل حریت و تاسف گویند در یکایان با اول مفتوح بنانی مکسور و بانی معروف  
نوعی از اعمال و اشکال نجوم باشد و ضرب آن در میان است در اول با اول مفتوح بنانی  
مکسور و بانی مجهول چهار خوب در را گویند بهندی جو که خواتند او ستاد رودی گفته است  
در دانه در اول اس فر و گشت بر اید بهیم است که یکبار فرود اید یولدر و یولدر و در یولدر  
معنی در نزه است که مرفوم شد حکیم سوزنی فرماید سبزی گفتار ای قلبان ران در بدن در  
هم و چون گویان تو بر دیرت مولانا عبد الرحمن جامی نظم نموده سبزی خدا اکبرین گوی  
تو ام نشسته الله زبان بدر و نزه در لوش در ویش را گویند حکیم سوزنی فرماید سبزی گوی



بنطق سر و سن مهری خود و زرد و دانش گوشش بتو نگرانی و گفت جواد نخوی مانند  
 در جهان در پوشش فضل را منقوط زرد و معنی دارد اول مهر و هست دوم سر پرین سال  
 گویند و زال بر رستم زال زرد بین اعتبار گفته که با موی سفید زرد و مستوله  
 شد شمش فخری گفته است تا که گیتی ز کردش خورشید گاه باشد جوان و گاهی زرد  
 رستم عدل زال شان با واد بنه و در کی تو از نی زرد دوستاد فرماید سه یکی به سیر  
 نکلدن لسان زرشن بتو یکی بعینه دریدن بان رستم زر زراب و و معنی دارد  
 اول نام کو هست و لواحی بغداد و دوم گنایه از شراب زرد بود و زراست و زراد  
 و زار او هست و زراست و زره لنت و زرد دست و زرد دست و زره دست  
 این همه نام زراست است که در فضل را منقوط از باب الف مرقوم شد زراج با اول  
 مفتوح زرنک و گویند زراج نام یکی از پهلوانان رنگبار است که بهرامی بیکر پادشاه  
 رگیان بجک سکندر و قاضی آمد و در روز اول هفتاد و دو می بقتل رسانید و خبر  
 سکندر خود بمیدان آورد آمده بیک کز و مار از او بر آورد و زراست با اول مفتوح  
 بنانی زده نام بسطوس بن بود و است که خواهر کعبه در حباله او بود و زراست با اول  
 مفتوح و غین مفتوح بنون زده و کاف عجمی معنی دوم زراغن که بعد از این مرقوم  
 میگرد و شمش فخری بنظم آورده سه ز فیض ابرو است و الجیوان برآمد از راقبک  
 زراغن با اول مفتوح و و معنی دارد اول فواق را گویند و دوم زمینی که در و هیچ چیز پیدا  
 بوسلیک است سه زمینی بسنجی زراغن چو شنگ نه ارام گاه و نه اب کیه زراغن  
 با اول مضموم حلقه باشد که بر جابر چوب در ضرب کنند و زنجیران اندازند تا در شود نشود  
 و از زراغن و زور فین نیز گویند زردک رنگ استفاقل زرده با اول مفتوح بنانی  
 زده چهار معنی دارد اول بسج را گویند که رنگ آن زرد باشد شاعر گفته سه زده شام  
 نقره خشک سحر جرج را ریز زان بنایست و و هنام کو هست که گاه نقره و زرد است سوم  
 خلطی باشد از خلط اربعه که از ابتیازی صفر افشانند چهارم زردی میان تخم مرغ غا زرا  
 گویند زده که در هشت و زده هفتی و زده هشتی و زده پنج و سه

شرح این شش لغت است، الله تعالی در ذیل لغت ده دومی مرقوم خواهد شد و در ساد  
 وین لغت در زیر لغت ساده مرقوم شد و زاده با اول مفتوح نام بهلولان آید و لغت  
 با الف مکسور و یای مجهول نقاب باشد حکیم سوزنی فرماید سه نقاب شام بر افکند و خرو  
 ختن و جوترک من که توران بر افکند ز را یو زربان و زرفان و زربان با اول مفتوح بنانی  
 زده و معنی دارد اول پیر زوت را گویند دوم یکی از نامهای حضرت ابراهیم علی نبی و  
 علیه السلام است زرتشت زرا گویند و انرا بتازی و سب خوانند ابراهیم دشتکی گوید سه  
 نیکس و زوتخت ناجی بر سر نهاد: قیه زرتلی بر ابراهیم نواب زر جامی نام نوحی از انکور باشد  
 زرخ با اول مفتوح بنانی مکسور یک باشد زرخ و بازی مفتوح نام کیا بهیت که در باغها  
 پروید کل زرد خوشبوی باشد حکیم ناصر خسرو فرماید سه از سه جسم مکسور مکسور اندر  
 بوستان ای برادر تابدانی زرد خوار شنید زرد سف بزرگ نهردان بزرگ  
 و زرد بنون این هر سه نام از نامهای حضرت ابراهیم است و این اسامی بهلولی در شمس  
 میری زرخا ص را گویند زرشک با اول مفتوح بنانی مکسور و معنی دارد اول معروف  
 و انرا بتازی انبر نارس خوانند دوم نام کلیت خوشبوی و بعضی از فرنگها منسطور است  
 که از کلهای همدست حکیم اسدی نظم نموده سه هم چهره کاوشیم زرشک بستند  
 زرخ هر یک را بر سرشک زرخ با اول مفتوح بنانی زده و عین مضموم بنون زده  
 نام کیا بهیت بجایت بدوبی که از عین دست بسته دارند و انرا حلیه حبشی خوانند  
 برکش بیک سداب مانند خاصیت وی اینست که دفع خشکی بوی مسک بکند  
 و طبیعت آن سرد و تر است حکیم سوزنی فرماید سه ای بوی تو مشک است حسودت  
 از غنچه: بالور تور خوش نوردستان خرمنچ: با دارخ حاسدست برنجیده و زرد بر هر طبعی  
 نهاده پیشت جو ترنج زرفان نام روز نهم است از ماههای ملکی زرفین با اول  
 مضموم بنانی زده بمعنی زرافین است که مرقوم شد و انرا از عین نیز خوانند حکیم انوری  
 نظم نموده سه هر کجا امن او کشد تبارک نکشد باز فعلها زرفین زرت و زرشک  
 باشد و انرا بتازی انبر نارس خوانند از کج با اول مفتوح بنانی زده و کات عجمی بنون زده

دو معنی دارد اول بمعنی از غنچه باشد که هر قوم گشت دوم کاسه نرنگ نخلین را گویند که  
 باول مفتوح نباتی زده نام کوپیت که در میان دریا واقع است چون گشته با نجا برسد  
 اکثر و اغلب است که بشکند و غرق شود و زمرشت افشا را گویند که قدری زر بوده و در  
 خزانه خزینه و سرودخانه نموده بود که هر صورتی که زران خواستند فی التشن ساختندی حکیم  
 سودانی گفت که زمرشت افشا را بودی او را بها سبقت آورده سزای بیشتر از قدر  
 زرنج باول و ثانی مکسور بنون زده صمغ باشد حکیم اسدی راست میگوید که بود کج  
 فلاح: قرارش که بخت دین و بولاج: زبالا و حجر ازین سنگ سخت: بیرون نمانی  
 چون اربع از درخت: زرنک باول و ثانی مفتوح بنون زده و کاف عجمی هشت معنی  
 دارد اول درختی را نامند که در کوچهها چوب آن در غلایت سنجی تا میفتد بنابر آن  
 از آن نیزه و تیر و خای زین سازند امثال آن گویند که چون چوب زرنک را  
 در گرانند التشن قریب بود و زرنک حکیم فردوسی فرماید: سپاه و در اسنان زین  
 بلیک: زرنک ستام و خای زرنک: میوه چری راست است ازین زان  
 رنگ: شب زرنک و ردی: زرنک: آنکه زرنک بر سبیش بر بستن نهان  
 زرنک دوم نام شهر است که حاکم بسین شهبان باشد حکیم اسدی راست است  
 بیک چشم زرد از نمون زرنک: بشد تا بر دینک شهر زرنک: سیوم از رنگ را  
 گویند و اما از اربع در رنگ نیز نامند و بتاری اسرار بس خوانند سیف اسفندی گفته  
 است: نادریال خانه صد زرنک از زرد: حرای ترند از بس از رنگ چشم: چهارم  
 سکه بود ابو شکور گفته: جهان بکرم کرد و دست کام من ندید: که بخاره خون شود  
 اندر شخ و زرنک: شکال: هیچ کله اسپان را خوانند حکیم اسدی فرماید:  
 زمین از رنگ و بوی کام زرنک: جوهای فرد شد لکام نهنگ: ششم زرنک: چوب است  
 رضی الدین منشا پوری گفته: از خون گشته بودی ششی است: شود زرنک: از آب  
 تیغ مار غریزی شود و دات: به هم زدن باشد هشم زرنک: آب گل کار تیر بود زرنک باول  
 مفتوح نباتی زده و ثانی مکسور و بای معروف الواس را گویند و معرب آن زرنج است



زرد بالول مفتوح نباتی معنوم و معنی دارد اول نام جانور است که چون انرا بر عضو سیاه  
 خون بکشد و انرا نود شود و دو بجه نیز خوانند این بین نظم نموده است و بعد بچشمش  
 چون عدوش بسر رفت گفت که موی او چو از دوشش بر مکیده دوم دلاروی را گویند که مانند سحر  
 و توتیا جوم دارد باشد و بخت روشنی در چشم بکشند خواهی سلمان ساوچی فرموده است  
 زهی تصور کلام ترا عیار که زنی غبار سمند ترا خوارش از روز مرغ بالول و نباتی معنوم و دو  
 مجهول اربع باشد زرد بالول کسو بهار زده است معنی دارد اول معروف است دوم نام یکی  
 از خوشنیش و ندان از اسباب که سعی در کشتن سیاهوش نموده بود و او را اگر کسی زرد  
 تیر میگذشت و رنگ خفیه گفت که ای جان تو از جان قره در من نکه کن به زید  
 علی میرز و نده چون سیاهوش و بکن سیوم نام دالای زیر بارای مفتوح و راری  
 مکسور دیای معروف است معنی دارد اول نام مراد است سب بوده حکیم فردوس نظم آورده  
 است بگفت و بر اندیشه می بود و نیز فرموده تا پیش او شد و نیز دوم کیایی باشد که چهار  
 بدان رنگ زرد کند و انرا اسیر نیز خوانند حکیم اسدی راست است که از تابش شمع  
 لرزان شده زرد بر ارج دل از آن شده حکیم در صفت قلم گوید که رنگ عدنان  
 بسبب ادراک قلم کرده هر چند بنج زرد بر از رنگ زرد است سیوم نام غلطی است  
 که انرا از زرداب و زرده نیز گویند و تباری صفرا مانند زردیون بالول مفتوح نباتی زده  
 و یای تحتانی معنوم و دو معروف و دو معنی دارد اول سبز خرم باشد حکیم قطران گفته  
 است همیشه باز خدا یا سر تو زردیون باوه که هست جان همه مردمان بتوزیون هم او گوید  
 ان درختی کش بود باری زردیون جادوان کوبد الشی باغ دولت را با می زردیون بکنند  
 دوم نام گل شقایق باشد و انرا از زردیون نیز خوانند زردیون بالول مفتوح نباتی  
 مکسور و یای مجهول نام مبارک است از مبارزان مازندران امیر خسرو فرماید  
 سوی میمنه در صفت رومیان زردیون کیلی میگیر میان شیخ نظامی راست است  
 زردیون مازندران منم که بازی بود خیک امیر منم فضل زاده شی زرد بالول مفتوح  
 و درجیح معانی بالقول مترادف است و هم خیا بنه بقول عمیق بمعنی دور و دراز است

گفته اند من کل پنج عین و زرف نیز معنی دور در است و زرف عین را گویند مشهور  
 قندی راست است چه جادو است همان لذای مرکب او که از روی سوادان نمیکند و از  
 نگارای که یک شربت آب مانند است و بدستش اندر دریای زرف پهن و از امیر خسرو  
 راست است هر آنچه از نوری درین جوی زرف نهفته در دیکمای شکوفه و در زراف عین باشد  
 و نگاه کردن بر زرقی اختیار کردن و بنوعی نظر نمودن در کار با حکیم خود و به بقید نظم نموده است  
 سیر را تباری زلف از خویش بر زرقی نگه دار بکار خویش فصل سیم سر با اول مفتوح و دو  
 معنی دارد اول معروف است دوم سر افراز و مقدم لشکر را گویند و جمیع سر که معنی راست است  
 سر را میکنند و در دوم سران و با اول معنوم هفت معنی دارد اول شش را می باشد که از  
 سرخ سازند حکیم ثانی فرماید سه تن خویش از سر کهان در زرقی خان خویش از می همان  
 بدون که جبهه است هر دو را اصل و یک نه بجای خود از اول و تیر و خوابه عمید و یکی راست است  
 در از روی خدمت او طوق بند که روش و لان بگردن از او گرفته باو کفش بر بندختند  
 شش طایفه از آنکه قصد داده اینک سر کنند و دوم کفش بود و سر که گفت که را گویند حکیم  
 سوزنی فرماید سه انگه دی آن سر سر که خور کرد من ندیدم یکی که خورده کفش بود  
 و لونی گفته امروز مراد است بر بر زرقی پای سنگ در سر کرد و سیوم جوشن است  
 که بر اعضای پهن شود و بشه را سرخ گرداند سس جوی باشد با جواهر آمیخته که با نارسش  
 و ناس بود و انرا دم نیز بخورند و تباری لشکر را گویند چهارم نام نوعی از ماهی است که طول  
 آن یک کر است و خرطوم داشته باشد بزرگ مانند پیکان تیز و اکثر حیوانات  
 بیان کردند که این سرخ رنگ باشد ششم ناودان را گویند هفتم نوعی از زرقی  
 باشد شبیه از غشیک سر را بیلی با اول مفتوح و یای کسور و یای معروف خرد و محنت  
 بود حکیم خاقانی فرماید اگر ناپید در غش که خرج سراید شود من بر سر از غش  
 بکشند مشتری دستار و مصحف و در پنج حالت پنج دجوشن ازین نوازند غافل  
 چند اعی درین نطفه منکر خند الکن ازین مستی سماع ایام ازین جوی را سیر  
 ازین سر را با اول کسور و سیم مفتوح و دو معنی دارد اول معروف است دوم چیزی بود مانند نصی

که نه نداشته باشد و مرغ خانگی را بر زبان نگاه دارند سر آخر اسب را گویند که مقدم بر جمیع  
 اسبان به بندند و از اسب طویل نیز خوانند مولوی معنوی بقید نظم آورده است شود و  
 یکی کرکی شود و موس جو فرزند جو بیرون شد رکاب تو سر آخر گشت بالائی به شیخ نظامی گفته  
 طویل زنده آخر آنکس زبیر افغان بر علف ریخته سر در کس را گویند که در خدمت  
 جمعی که در دراز نشا باشند بکنند و انرا از در نیز گویند حکیم تراری قهستانی فرموده  
 از آن دیوانه ناکرده نیز بخیر سر در آن بس کرد نشویر سر روی نام رکیت که چون آن را  
 بکشایند خون از سر روی کشیده شود و انرا بتندی قیال گویند سر راغ و سر اعوج و  
 سر اعوجس با بشین مفتوح و عین مضموم کیس و پوش زان باشد و آن کیسه بود مانند  
 همیان بدازی که کز بیک سران کلاه ای باشد آن کلاه را بر قوه نهند و کیس را در میان  
 آن کیسه اندازند و بر سر و بیکش سلسه بود و انرا از زیر نیل راست کر را بنده بر زیر کیف  
 چپ اندازند و در آن تکلفات کنند مثل کشیده و زرد و زری و انرا بتازی عقار و صنایع  
 نیز خوانند شاعری گفته در بابی کسان کسان سر راغ : بر دوشش فکند کوشش  
 حاد و هم او گوید گفته یکی عروس بدیع اندلس از عجز سر راغ و در مشک برین  
 شیخ نظامی گفته سر اعوجی برآموده بگوهر برسم چنان افکند برسم سر کوکب  
 سر زایش دهنه را گویند سرال با اول مفتوح بتانی زده که را و جزیرا گویند که مانند فلک  
 و استیای و گردون خوبی و ادبی سر کردن در گشتن باشد و انرا سر مال نیز خوانند  
 حکیم تراری قهستانی راست شد بر سر همچن سر زده که سرم بیرون شد  
 ز سرال من که اراج جویی باشد که بسیار امان نشسته بر گردن کاو نهند و انرا بوع نیز  
 خوانند سر زید و سر اندیل نام کو هیت از ملک هندوستان گویند که چون حضرت اوم را  
 علی نبیا و علیه السلام از بهشت بیرون کردند با نجا انداخته و بعضی گفته اند که قرآن حضرت  
 و انجا است سر انجام دو معنی دارد اول عاقبت و آخر کار باشد معنی دارد  
 اول مقصود باشد که زمان بر سر اندازند و دوم که را گویند که از روی ناز و محبت گفت  
 دست سر خود را بر جانب حرکت بخارند مولوی معنوی فرماید : از باد بوی شبت

سر زید و سر اندیل نام کو هیت از ملک هندوستان گویند که چون حضرت اوم را  
 علی نبیا و علیه السلام از بهشت بیرون کردند با نجا انداخته و بعضی گفته اند که قرآن حضرت  
 و انجا است سر انجام دو معنی دارد اول عاقبت و آخر کار باشد معنی دارد



[illegible]

که بر چو کی باشد این بین نظم نموده **س** بخر خیال است سست و رویار که در دهن  
 و بار که سر بایس او عین باشد دوم کند را مانند مسعود و سلمان در نظم آورده **س**  
 مژه بر ملک از شود بیکان: موی مژگن از شود سر بایس: بایک نماید هیچی خواستین کرد: تن و  
 جان من از نهیب مراست: منقوش شیرازی راست **س** بدان زمین: که در دهن بیکان  
 فروید: ز نیل خون و لیران توام: از لاس و لادارن دغارا و در وضا جرحول سرال: حوکه را رشت  
 کند سر بایس سرست خادم ثابت حکیم و ذوق فرماید **س** بدستوری سر برستان **س**  
 روز بخوردن مرا و راتم و نفوذ سر بسته و سر بسته یا اول مفتوح بنانی زده و یاد غمی معنوم  
 و او و مجهول و در هر دو لغت و با شین منقوط موقوف زبون مفتوح در لغت اول و با شین  
 منقوط مفتوح در لغت ثانی معنی سر بایس است **س** اعم از سر انداز زبان که عبارت از مفتوح  
 باشد و سر بایس و یک و طبق و امثال آن سر بایس و ستار باشد شمس مخفی گفته  
**س** من لان نیم که در هم ابروی خود بر باد برای در هم و نیار طاق سر بایس و در بعضی  
 از زنگها بمعنی شعله و ستار و در بعضی بمعنی خودایی که در روز جنگ بر سر نهند نیز منظر  
 در آمده سر حاج بمعنی سر بایس و سر اعوج که در همین فصل مرقوم گشت و انرا بتاری  
 رصفاع گویند سر بایس یا اول مفتوح بنانی زده و در بزرگ فاضل را گویند مثال این در  
 ذیل لغت سر بایس مرقوم شد سر بایس نیز را خوانند و انرا نیز مرقوم گشت  
 شیخ سعدی در گلستان آورده که نه گرفتار آمدی بدست محب چو رازی سه تیر سنگ  
 بای که مردم بویس بر و در خط رازی زنده در شب جای حسید و مردم باری که در دست  
 یا اول معنوم بنانی زده و دو جم غمی مفتوح بتار زده سفیدی باشد که بر بویست بگوید  
 اید و انرا بتاری بهق و بهندی معنی زده گویند سر بایس یا اول معنوم بنانی زده و  
 معنی و لاد اول مزه ای باشد سرخ رنگ که ماده بران چسبند کند و ان مشهور است  
 حکیم بنای فرماید **س** ان نباشد ولی که چون سرخاب: رود از بهر اب روی براب  
 دوم سرخی بود که زبان با سفیدات بهجت زب و زینت بر و رخ را باند **س**  
 اوحدی فرماید **س** چون ز سرخاب روی شاهد رنگ: و اوده سرخاب جمال

تورنگه سیوم نام پهلوانیست از پهلوانان پرویزین نزد حکیم فردوس فرماید  
 یکی بار پس بود پس نام از که سرخاب خواندی در این شهر پادشاه شمس الدین و کالی گفته  
 از پیش مدت سرخی مقاومت چه قوت سرخاب شوکت رستم چهارم شراب  
 نامند منصور شیرازی گفته رسید موسم سرخاب ساقیا بر نیزه جو خون سیاوش  
 در پاله فلک بجم نام کو پیش در لواجی نیزه که مقبره مردم انجا در امن کوه واقع است  
 و سید جلال الدین عضد الدین بختی شراب و گوی که مرقوم شد نظم نموده است تا برایت  
 غم از دل سرخاب نوشتن بر سر سرخاب روتا نیگری نیزه در لواجی کابل رودخانه  
 کوچک است که خاک آن سرخ است بدان سبب آن رودخانه را نیزه سرخاب گویند  
 سرخاره سوزن رزین بود که زنان در مقنعه و قضا به ترند تا از سر بیفتد کمال اسمعیل  
 راست است دختر آن حاکم را در تجلی گاه عرض جمده است من بر ذوق سرخ غلغله است  
 سرخ بت و خک بت آن دوت است که در زمان جاهلیت مشرکان در موضع بامیان  
 که در مصافات کابل در سرحد بدخشان واقع است از رنگ تراشیده و از کوه زکلیخته آنرا  
 می پرستند و تباری آنرا بوق و بوب خوانند و بعضی لات و منات گفته است و لند و زب  
 باین دو صورت صورتیت دیگر که شکل پیرزنی رزان دو صورت حوز و ترک نام آن بسرم  
 باشد و بعضی مستوی خوانند و این صورت از خواب و عجایب روزگار اند گویند که بلندی  
 هر یک از آن بچاه و دگر بود و میان این صورتها خوف است چنانکه از کتب بای شان  
 راه است و مردمان با آنها کرده اند که بجمع خوف آنها توان گشت حتی سرانگستان و ستمها  
 و با آنها حکیم سوزنی فرماید که صلح رخ کردن چون خک بت سازد و ترس رخ بت لذنی  
 بیکار هیچ اندر هم او گوید که روی میان سرخ بت بامیان سرخ بت بانه خک بت  
 گفته خک بت بود بعضی فرنگها مرقوم است که سرخ بت عاشق خک بت بود سرخ بای  
 سبز است بغایت نازک که طعام آن ترش باشد و تباری حاص خوانند ترجمه و سرخ  
 سرخ نوعی از خدیه باشد و آن جویش باشد سرخ رنگ علامتش تب داعی و دیوی  
 نفس دانه و اضطراب و یخوانی و شنکی بود سیف طیب گفته است در سرخی بعد از نش

پرست نه بخاریده و گریه بکار گشته در تعبیه سی کن برادر اول رک زن جو دوم بود اگر سرشته  
 خوشی با اول و ثانی مفتوح بخار زده و ششمین دوم مفتوح دارد اول نام ششمین دوم  
 دوا میست که اگر کسی دل زده و کسی که نیکو بیند و آن جو یکسبت سپاه رنگ که بر سر حل و پای  
 خور یا بند و آن دو قسم است سر و موده و بجهت دفع که دوانه و بیکر امراض مفید باشد سر  
 با اول مضموم ثانی زده و خوار مکرر و بیلی مجهول در اول یعنی مفتوح بمعنی سرخ است که سینه  
 و گردن است سرخ و شانی اهود از نام حضرت موسی علیه السلام بر زبان پهلوی سر  
 خرد و سرخ زرد رستنه باشد که برکت آن شبیه برکت بستان افروز بود و میان آن  
 سرخ جو شش رنگ و بجهت خوش آئینه بود و آنرا نازک بدن خوانند سر خوار  
 با اول مکرر ثانی زده و خوار مفتوح و بود و محدود و مردونی و شاد و صواب سر را گویند  
 جهت که آنرا سر خوار است و هر که سرخ فرزند خاک بیست سر خوار با اول  
 مفتوح ثانی زده خوانند گویند و سر خوار خوانند که باشد مولوی معنوی فرماید  
 ای مظهر طهر دوم الشش بر زن در رخت غم بزد و بایک زیر و جم که دقت سر خوار  
 اترن الما بفتح روزا فرماید سر خوار سر شانی قضا خواند چون گوشت گفت  
 سر خوار سر خرد با اول مضموم معنی دارد اول نام فراسیات بود که فرامرز اورا زنده  
 گرفت درستم بکین سپادش او را بگشت دوم نام موضوعیت از مصفاقات سمنان  
 سیوم نوعی از گیوه تر باشد که سرخ رنگ بود سر را بید و سر را به خانه را گویند که در زیر  
 زمین سازند و آنرا از زیر زمین بفرستند سرده با اول مفتوح ثانی زده و اول مکرر  
 بهار زده دوم مفتوح دارد اول سر حلقه و پیشوای بنجاران و ساقی را گویند که چون من و  
 خویش برسم ده اندیشه بستم هله ای سرده مسم بر نام تمامت کمال اسمعیل نظم آورده  
 سرده بر نام شراب است امروزه آنکه دی بود امام اصحاب دوم قدیمی را نامند  
 بدان شراب بخورند سیف و مغزکی گفته است زخار خام عشق از تودل سنگ نگر و  
 در شراب را جو ریحان دو سرده سرده کران کس سر را با اول و ثانی مفتوح برادر منقوطه  
 زده مال را گویند که بیابان بدان کج و اینک و کمال مرد بود و بماند سر زده و سر معنی دارد



بعد از نش کردن بود حکیم تراری گفته شد همسر بن سزده که سرم برودن  
 ریش از من : دوم کنایت از کردن زدن باشد سیوم بی جز دبی اجازت دبی طلب خانه  
 و مجلس در آمدن را گویند سزده نام کیا هست که خوشبوی باشد سر سزده با اول مفتوح  
 بنانی زده در ششم باریک و هموار را گویند سزده با اول دانی مکسور شین زده و لون مفتوح  
 نام طاییت است از غم سر سزده با اول دانی مکسور شین منقوط زده سر سزده با اول هر  
 قطره را گویند هموار را نامند و قطره با دران در شک را گویند خصوصاً او ستاد رودکی فرماید  
 سه زان می که اگر سر شکی زو چکی بدین حد سال است باشد زو بوی ان نهنگ : تخاری  
 یعنی قطره با دران گفته شد خبر رسید که اندر نواحی شام سری حصاری کرد استاره  
 دوان : هزار سل ز با دران بدو زبان نرسد اگر بجای سر شک از هوا چکه سندان  
 از تبر الدین اختکی یعنی قطره اشک بنظم آورده است بزرگ سر شک دیده اعمی  
 مهند بخیر و رنگ فزاید گفت تعلیمش را که ان : دوم سر زده اش را گویند خواجه  
 عمید لومکی راست است تخم نیم سر شکی ز اش تا قدرت : بی کند که بدیوان تنها  
 اش زان : سیوم نام در خیمت که کله های سفید اندک بسری مایل باشد سر سزده  
 و سر سزده با اول دانی مکسور شین منقوط زده در نعت ثانی بزده باشد که در شیب  
 ز قاف بر پیش عروس بیاد نیند و انرا تباری که گویند سر شوی و دو معنی دارد اول حمام  
 در سر اش را گویند : ستمش فخری راست است خاک بر سرش بویاسکی بودی  
 سر شوی یا نه باب دوم کلی باشد که موی سر را بدان بنشیند سر سزده با اول مفتوح بنانی  
 زده و عین مکسور نیم عجی زده کاسه جو بین را خوانند و در شین مسقا گفته شد  
 بکیر عام می نازد ست شانی ای مشاف : مجور بیان عرب دفعه اشتر از سر سزده سر سزده  
 با اول مفتوح و دانی مکسور لبندی را گویند که بزده جانب پیشانی باشد و با اول مفتوح  
 بنانی زده چلی باشد در از که بام خانه را بدان پیوسته و سر شای ان از عمارت برودن  
 باشد ابو الکاف سر شیری راست است بیام خرج دفا تو بای اگر بنهند شکسته کرد و  
 منقط و سیر را سر شین سر سزده با اول دانی مکسور شین زده طینت و حلیفت بود

خواهر افضل ترک نظم آورده است اما از بدی روی کن ای خورشید زشتی نبود که همه زو باشد  
 زشت و جوان که زود است بدتر صد بار امید وصال است در و همچو بهشت سرسبز  
 با اول مفتوح بنانی زده دشمن منقوط مفتوح نام غدا است شبیه محو دل که رود غنای  
 از آن بکشند و کل آن زرد رنگ شود و سرخ تیر شود سر غوغا و دو معنی دارد اول کسی  
 گویند که باعث بانی فتنه و آشوب باشد و در فتنه نیز خوانند مولوی معنوی فرماید  
 سنگیت دوست خون دوست ریزد بدین حد سنگ سر غوغا چرا ای هم او گوید  
 خون دل من بین و با کس من در کار سنگ سر غوغا میسر دوم طایفه لشکر را نامند  
 از اول لشکر گویند تیرکی شهاب الدین موی سمرقندی نظم نموده است عدل را و سیاست  
 حامش بدو کشته سپاه فتح و لغت را ستایش کشته سر غوغا سر عین با اول مفتوح بنانی  
 زده و عین کسور و بای معروف سر بای باشد و از نامای تیرکی نیز گویند حکیم فردوس فرماید  
 خروش آمده ناله گرنای دوم نای سر عین بنی درای هم گوید بنویس سر عین در این  
 هم بر اندر و ناله کاو دم سر و لذت نام روز سیوم باشد از ماههای طکی سرک با اول مفتوح بنانی  
 زده خوشنم باشد که سروری و اندام اطفال بگوید و از احمد نیز خوانند و با اول کسور بنانی  
 زده بسنجی و سفیده بود که زنان بروی مالند و با اول دشمنی مفتوح سر و گویند بزبان دوم  
 قدین چنانچه سر با با اول کسور سر که باشد مولوی معنوی فرماید که کور در شکر خانه  
 شکر نونش به چانه بدین کار نه سلاش نماید که در خرسندی مرکب و سرکش نام  
 دو مطرب بوده که در فن خنکری در عهد شبیه و نظیر انداختند و ایم از نظربان خویش نرم  
 غزل از آن خوان خویش طلب به شرافت جور و دی و شصت مطربانیت جوهر کش سرک  
 سر کوبه کوس چون یار شده جلوه گویندش شکر نایک آن کو فتن از کوفه کینغان شنوند  
 بخت سر کوفته دارندش و ناله از ناله بر و سر کوش اعدا شنوند سر کرد و معنی دارد اول  
 کوشش و از آن گویند سر ای سنای کس و عهد بر سر کوش کن که کی صحبت سران داد  
 مرکب بکوشه کار بای کنند دوم نوره که باشد سر که با اول مفتوح بنانی زده و ناله باشد  
 بر سر شنج تعبیه نماید حکیم خاقانی راست است ای سر که از تو عهد چنانچه بل و اسطه عهد

جهانی را سرگشته و سرگردان ببال و مفتوح بنانی زده و کمان عجمی مفتوح و زار منقوشه و مای  
 معروف زیر را گویند که سحر شمار کفار نموده بطریق خریه از ایشان بگیرند یعنی خریه آمده است و  
 عصاره بری از دی گفته است خراج قهر روم است و سحر کربت جلیم سحر کربن ببال و مفتوح بنانی  
 زده و کمان عجمی مضموم این باشد که کسان حاکم از هر کج و گو سقند و کلا و ما مثل ان یک است  
 و یک که سقند و کلا و را انتخاب و گزین کرده بگیرند سید و ذوالفقار شر وانی گفته است از نوزان  
 میدان که دشمن را براند چون کلا تیغ بود و کلا بدخوله خواهد سحر کربن سحر کج نام صفت که در  
 سحر می بگرد و دانا را بناری و در او گویند سحر کربن کردن بطل باشد و دانا را شک نیست خواهند  
 سحر بود و دیو را گویند مخاری در سحر گفته است همت می از طاق و بکداری سحر ان سحر  
 چنان شد که هر ناید نیلا و سحر مار بر که ان باشد که هوای متصل قانس زمین است از عتایه  
 سحر خرو و دما تهرتی نبات شک بر زمین بود و اکثر این در شته ها شک شود و یا  
 در اطل در خرو و سحر بیشتر بود سحر قاری نام نهم ماه از سال ملکی سحر مانک نام بازیست  
 که کودکان بازند و آنچنان باشد که سحر را مانک نام کنند و یکی از کودکان سحر کنان خواهند  
 و دیگر اطفال که بخت هر کدام بکوشه نهان شوند و بعد از آن طفل که در کنار مانک و سحر خرو  
 و در جستجوی دیگر اطفال شود و فلان طفلان چون مشاهده نمایند که او بجانب دیگر برای  
 جستجو یافته برآمده خود را با مانک رسانند و دست بر سر نهند اگر پیش از آنکه طفلی  
 دست بر سر مانک رساند بگیرد آن بجای او سحر کنان مانک نهند و الا باز همین کودک  
 اول سحر کنان مانک نهند و اطفال بدستور که مرقوم شد عمل نمایند حکم خاقانی بقید  
 نظم آورده است از ابتدا سحر مانک غفلت نباید بدم و طفل را که هم مانک رفتن بود هم  
 مانای من سحر حاکم بین گویند که سحر بود و میر خسر و بر و بر که هر سحر انرا در چشم کشید  
 یک کرد و بحق زمین بیدیدی نایک سال سحر ببال و مفتوح بنانی زده نام سبزی که انرا  
 استفتح از وی گویند و خوب ان سحر مق باشد سحر زده کشت با ت که بر بالای موزه  
 میوشند حکیم نزاری قهرستانی گوید سه بخت روی نباید کشید موز حسن که سحر از  
 سحر و شش بر نعل سحر موزه سحر موزه ببال و مفتوح و نالی مضموم و دلا و معروف

شایع کوزن و غیره را گویند مثال خاقانی سه باختم جم به مقتضای چون خاتمی از سر و پای  
 حکیم از رقی در نایستان گوید سه ز نود تایش خورشید نخل فام شود سه سودی به سوی دشتی  
 جوالش خنک و باول مفتوح ثبات زده نام در شیت مشهور سراسرهای باول مفتوح ثباتی زده  
 منوای بود که در هر سترناه بنوکر بداند و انرا اما بیانه نیز خوانند و تباری مشابه گویند مولانا  
 سطره گرمی گفته گفته سه ز صد رسند جالبش در وجود معاش اگر چه خارج از ان بهر  
 که اگر ام است بهر از ننگه دینار سیرج سرامیت هزار تنگه سیم سپید انعام است سیر و  
 باول مفتوح ثباتی زده حکایت و حدیث باشد حکیم خاقانی فرماید سه چند دمی و عود  
 دروغ بهیمه چند دشتی تو این سراسر نای روی باشد شستن خرمی راست سه  
 علویانه قدرش از ان بلند تر است که فکر مجموعی اندر کند سراسر نای روی  
 باشد که در زور زم پوزند مولوی معنوی فرماید سه بحق ان لب شیرین که میدمی  
 و دمن که اختیار اندازند بناله این سراسر سیرج باول و ثانی مکسور و معنی دارد اول و  
 باره روی باشد که مانند طبق نه کناره سازند و میریشت قید سازند و انرا بدست کم  
 بهم زند تا صید او باید و بیشتر در تقارخا نه بنوازند یا نقاره و و هل و فقر و مثال ان و انرا  
 سیرج نیز گویند بسیحی الطیر گفته سه علم را داشت قلید سیرج که میرود کس بهم جو سیرج دوم  
 سقیدات سوخته باشد و انرا بهندی سیندر نامند سرنده باول و ثانی مکسور سه معنی  
 دارد اول رسته باشد که اطفال روزهای عید و ایام برشکال و حیثی انرا از ایام یادخت  
 او یخته بران نشیند و یاد بخزند و انرا اس بود و بارچ بکاره نیز گویند دوم سبزی بود  
 که در میان آب پیدا شود و انرا احامه غوک نیز خوانند و بهندی گای نامند سیوم ساره باشد  
 که بر هر دخت بیخ خشک کند تباری عشقه نامند سراسر و باول مفتوح ثباتی زده قافیه  
 گویند سراسر و باول مضموم ثبات زده علقی باشد که بر سران خارهای تیر باشد  
 همین که بجا بر رسند در حایه فرو روند و زود جدا شوند سراسر و باول مفتوح ثباتی  
 زده و او مجرب و ثباتی فوقانی مفتوح سورشش بود سروح باول مفتوح ثباتی مضموم  
 و او مجهول و جیم معنی نام و شینیت در نواحی کرمان حکیم فردوس فرماید سه هم ز بهیوی



پارس کوچ بکونج ز کیدان جنگی دست بهرج با اول و ثانی مضموم و اول و دوم سرود با سرود  
 ششم سرود اول معروف است و دوم نام مخفی است از موسیقی که تازه مطرب تصنیف نموده شیخ  
 نظامی در صفت بازید مطرب گفته چونک رود سرودستان که شسته بهای سالی سرودستان  
 بکشته سدی سرودس بخون خط بازوادی نذاگر سرودس بی راس ازوادی سرودسیاه  
 سیوم نام تصنیف از ملک فارس سرودسناه نام نوایست از موسیقی حکیم ازرقی راست  
 بلند پس کن ان سرودیکتا پس بیوس نایک سماع ازوادی سرودسناه سرودسجی  
 و دوم مخفی فار اول سرودیرا گویند که راست رشته دوم مخفی است از مصنفات بازید شیخ نظامی  
 و در صفت بازید گفته در حجت بازو را گویند و از انرا تباری صنوبر صغار گویند حکیم لندقی گفته  
 به تلامذ که مستی بزرگ لاله سرخ نه شاخ سرودی دهمی به بعد سرودسیاه سرودس با اول و  
 ثانی مضموم و فار و مجهول چهارم سرود اول هر دو رشته را گویند و انرا سرودش با همزه مضموم  
 نیز خوانند و تباری ملک و بهندی و یوته خوانند شیخ نظامی فرماید سرود نهان بیکر بالقت  
 سرودنوش که خوانده سرانیده او را سرودس و خواجہ حافظ شیرازی راست سرود عقولایه  
 نکند کار خوشش مرده و در حجت برساند سرودش حکمای فرس گویند که حق تعالی سرود و بیخ  
 سرودش از پدیدار اجل سرود نقر ملتد روزهای سرود کانه هر ماهی از ماههای شمس بنام ان  
 سرودس موسوم گشته و پنج دیگر آنکه پنج روز و دیده که خمس سرود باشد بنام انهاست  
 فار حلال ان سرودش روز زده نقرند که ماههای و روزده کانه سال شمس باب الشان  
 نام نهاده شد در هر یک ازین و روزده سرودش تدبیر امور مصالح مایه که هم نام او است  
 معین است هم چنین تدبیر امور مصالح که در هر یک از روزهای سرود کانه طالع میهن و حواله  
 سرودست که ان روز بنام که ان روز بنام ان موسوم است و ان سرودش که تدبیر  
 روز ماقیام دارد کارکنان سرودشهای اند که تدبیر ماهها اقدام نمایند پس هر روزی  
 بنام ای موسوم باشد سرودش که ان ماه بنام او نام نهاده شد تدبیر و مصالح از روز  
 هم می برد از بنایسین بخت شرف ان روز را گیرند و حبش نمایند و نیز مکرکلام از سرودشهای  
 بخت غفلت جوهری تا غرضی مقرر است چنانچه خوردارد برابر مکرکلام است از روی بهشت

برایش و مرداد بر استخار و باقی ستر و شهابها بجا قوت آنچه مقرر اند و قبل نام ال سروس  
 مرقوم شده میشود و دوم نام یکی است که ریاست بندگان بدست اوست و تدبیر امور  
 مصالحی که در روز سروس واقع شود بدو متعلق است سیوم نام روز روز هفتم بود از ماه  
 ششم نیک است درین روز نادعا کردن و بانگ خواندن و دیگر هیچ کار نباید کرد و در  
 حکیم فردوس فرماید همیشه رست بر روز سروس نیکبایان و از رست رازی است  
 به چهارم معنی آواز خوش و نغمه آید حکیم ناصر حسن گفته است خوشی تحیدی بر سر و پیش  
 بر لب و آواز آید در تولد و دانش بر بولوی کنون کنه سرون و سرون نام اول مفتوح  
 و ثانی مضموم و دوازدهم معروف شایع باشد حکیم حاقانی گفته است با خاتم جمیع عشق بازی  
 چون رختی از سرون ناری، و این را سرون نیز خوانند حکیم ناصر حسن فرماید  
 که سر ابدی را که میان دین حق و باطل نکلان و با حاسر آن سرون و با اول مضموم  
 ششگاه مردم و کف چهار پایان را مانند و این را سرون هم گویند و استاد معصی گفته  
 است که یقین بر نیدی از مکان آویخته به بکران فریب سرون و بکران لایع میان سرون  
 سر و اگر گویند که بزرگ باشد سر ریش با اول مفتوح ثانی زده و دوازدهم معروف و یای  
 بول تو کس فرج را گویند سرون و صفت شراب گفته است چون ساقش داد بر سر  
 دست بکشت بلم سرنی سر با اول مفتوح پنج معنی دارد اول ز ر راج باشد  
 و آن ضد قلب است و دوم آب عقیق را گویند که اگر سرنی بکند حکیم ثانی نظم نموده  
 بل بود بر و دسوی آب سرنی چون گذشت از حباب دزد شیوم خری نیکو و اعلی  
 خوانند چنانچه جنی زبون مدلی را بایه خوانند و میر حسن فرماید که رختان بر دوازده  
 سرنی جنی تن بر دوازده از دوزخ چهارم سرفه علم باشد پنج معنی اصل آمده چنانچه باید بود  
 گویند سرنی با اول مفتوح ثانی زده چنانچه را گویند که در کشتن باشد مانند فلک در دوزخ  
 جویی داد می کرد آن و این را سرنی خوانند سرنی با اول مفتوح و ثانی مضموم و یای  
 معروف چهار معنی دارد اول سرنی بود دوم معنی سرنی آمده حکیم ثانی فرماید  
 ای دل از خواهی که نابی از شکاری آن سرنی شیوم چیزی باشد که از این باند

پندرسو

و در روز یک بر سر آب بنهند تا از زخم ایمن باشد و از تیرگی قشقه گویند چهارم نام  
 یکی از اول است سرکه با اول و ثانی مفتوح مکتور و بای معروف نام غریب کو چک حب  
 در اودم که بیشتر در کنارهای آب نشیند و دوم بخاند و بعضی مردم از انرا منع فایده رضی الله  
 عنها گویند و پهنی مملوله گویند حکیم ثنای فرماید **س** نازیدن ناز و دلوانای سرکه **س**  
 ناطق کند مرده بی لطف و زیاده از خواصه عمید کو یکی راست **س** بمو صنی که رسید ذکر  
 انصاف **س** سرکه با شکر است کور شیر افکن **س** سرکه قوس قرچ باشد و انرا  
 کیس و سرکه نیز خوانند و ز تاریخ تاج الماشد در صفت از دما مرقوم است **س** نماید و م چون  
 کمان سیرت همان توکس دندان جو بیکان تیر و تیزی تحت بادش مان را گویند سرکه  
 نام شهرت که عار خسرو را نجاست **س** نام بادش **س** سرکه زیت سرکه با اول  
 و ثانی مکتور و بای مجهول **س** منصفه دارد اول معروف است و دوم بمصنعه ناله و فغان  
 آمده حکیم ثنای نظم نموده **س** ز تیر ضش ستاره کرده خروش **س** بیش نهش سر  
 کرده سرش **س** سیوم بر روزی را گویند حکیم سوزنی راست **س** سرش و اودم تا قین  
 که خواهم از تو عطا سرش اگر بندی کار بنده بود سرش سرین با اول مضموم و ثانی مکتور  
 و بای معروف نشستن گاه اومی و کفل و ساقی جمع حیوانات را گویند خصوصاً حکیم  
 البزری نظم نموده **س** فاتح و دشمن از دمانه **س** میخواست **س** شیر فلک از برای توج  
 جبین را گفت قضا کرانی **س** سبانه تو نشست **س** کاتب نذر حرالوح ایمن را از نگاه **س** نشتر  
 گاه را گویند عمو ماتحت بادش انرا خوانند خصوصاً **س** منج نظامی نظم نموده **س** سر  
 گویند او را باشد تاج و سر نیکاه او مشک باید نه علاج فصل شین منقوله کثر با اول مکتور  
 نام شهرت از نامهای غیر اعظم **س** با اول مفتوح ثانی رزه حبس از گمان رفیق **س**  
 اکثر اغلب در مصر یافتند و بزرگان بر سر بنیدند و ان پس نازک و لطیف و کراغایه  
 شود حکیم سنوره نظم نموده **س** چون گزینان شوم نزل کرم **س** در قطب الانام خویش  
 بر بنش کرم از بر زن **س** تاودیه ملون خویش **س** سر نه که ناهند بر سر **س** بر  
 جو ز من خویش **س** تاودیه حافظ شیرازی بنظم آورده **س** دامن گشای می شد در سر

زرد کشیده صد ماه را غشقتس حب نصب دیده شریقی نوعی از سم ریسمانی باشد که نهایت  
 و لطیف بود مولانا مطهر است **س** بر سر برشته از برسم عمامه در بر شریش شکر زنگ  
 برین سر و ک با اول ذماتی مکتوبه زده و دال مفتوح بکاف زده ابوی کوی را گویند  
 و آن زرد زنگ باشد و تنازی عذر مانند سر زده با اول مفتوح ثانی زده همچون شمشکین و بر  
 قوت بسیار تیر و اطلاق این لفظ نیز از شر و بلنگ بد بکری واقع شده حکیم فردوسی گفته است  
 بر آید ز بالا جو سر زده بلنگ خروشان یکی تیغ هندی بچک شرفا نک و شرفا نک و شرفا نک  
 و سر فایک و سر ف با اول مفتوح و بعضی با اول مکتوبه گفته اند هر دو آفری را گویند عموماً اول  
 بای خصوصاً ادیب صابر نظم نموده **س** تا مهره دل گرفت بباک و در طایفه شرفا نک  
 شمش فخری است **س** تا که مهره رفتن اندر راه کاروان شکر زمر رسید شرف و دباک  
 و آری اید از شرف و جلاجل شاهین عدل تو عتقای ظلم گشت بس قاف در نهان شرف با اول  
 مضموم در غوغا کنکره را مانند اعم از آنکه کنکره قلع با دیوار یا خانه نام باشد دوستا و فرخی  
 گوید که از بی آن نادر زینیدش فزون باشد شرف مشتری خواهد که او را شرفه ایوان  
 بوده شرف با اول و ثانی مفتوح چو شسته بود که لبیب خون تا جوی آینه بهم رسد و آنرا  
 از سر آگویند و در غوغا **س** معنی دارد اول باشد که سر ریسمان تا حلقه حلقه کرده بر بند و  
 دیگرش را از میان سر بگذرانند بر نهی که مجروح کشیدن ریسمان آن حلقه تنگ شود چنانچه  
 بر سر و آنها مثل آن بازند و آنرا بنابر سه بغلت خوانند دوم را بهر دو ترک را گویند سوم  
 میان راه بود و با اول مفتوح ثانی زده خامه را گویند که بدان دارد و به بندند و با اول مکتوبه ثانی زده  
 نوعی از امیدگی باشد که بیشتر کودکان را بکار آید و آنرا تنازی جدی خوانند و در عربی کافرشان  
 باشد سیب انار گرفت خدا بی غله شرم با اول مفتوح ثانی زده و معنی دارد اول ترجمه  
 حیا باشد و آن معروفست دوم الت تعاسل را گویند حکیم فردوسی در باب سب و دن  
 دختر اردوان را بوزیر از برای کشش بر آید که بهمن برادر خود زهر در کاسه اردو شیر کرده  
 بود و نکا بداشت و وزیر او را بوزیر از برای بواسطه حلقه که از اردو شیر داشت و بریدن دست  
 مردی خود را از ترش زبان بد گویند نظم نموده **س** به گفت کاین خون گرم مست



بریده در تن بار شرم منت بسوی من دقری اردوان که بایار جوی تن بی روان نکشتم  
 که فرزند بد و زنهان تیر رسیدم زر کرد کار جهان بستم ز فرمات لدرم خویش سر بر دم هم اند  
 زمان شرم خویش شرمک با اول دانی مفتوح بنون زده و کاف عجمی کیاه تلخ بابت که از انقاز  
 حقل خوانند حکیم خاقانی سه که بایاد تو شرمک خورد و همچنان دان که نشیکر خورد دست  
 حکیم انوری راست سه تیر سم فلک خد نکست و شکر جهان شکست و این مضمون را  
 عمید لوی در منظره و شراب لبسته نیک سبک سیر از دشت زبان کن و کای نرو اهل عقل کی  
 شکر و شرمک نه و از انکست نیز خوانند مشرود با اول مفتوح بنانی زده و دوا و مفتوح نوعی از خوا  
 باشد که از انبهر نیر کو نید و بر بان رومی نام مبارزی بود از منی مشرودین با اول مفتوح  
 شانه زده و دوا و کسور و یای معروف نام قلعه است حکیم خاقانی فرماید سه ضامن از برق  
 است مباد که من منت شروین بر دم دانه شردان حکیم ناصر خسرو راست سه نوبسته  
 کن شود عا حال اورا منت مگر که کوه شروین فصل غین عز و دمعی دارد اول زن  
 فاشنه باشد و از انبانی تخمه کوند این بین نظم نموده سه طبع چون بر دیم من از نابل  
 خواجه زشتی غم که خود را کم از خواجه اند جانچه در نزل شاعر میفرماید سه از زالت نکر دان  
 عز زن ابر خود را تمام کس زن و با اول مضموم و دمعی دارد اول نوبه خایه باشد حکیم شای غم  
 با اول مفتوح بمعنی قحط و غم با اول مضموم بمعنی دید خایه درین بیت منظوم ساخته سه  
 کشت بر باد سخت خایه غیر از مصرع ثانی معنی اول و لند مصرع اول معنی ثانی مراد است بویها  
 حای نیز این دو معنی را بنظم آورده سه مباحی و فواد و لوت و غم و فصول و تمام مغرور عز  
 درین بیت از مصرع اول معنی اول را مصرع مراد است دوم بر ادکی احصارا گویند که بهم رسد  
 و کلود پیشانی و انرا ابو عمید نیز خوانند ملاحظاتی مانگند که گفته سه ای غمبسته پشت غمزه ماه  
 صفر غمبان غم شود و در کن این در سرور عزلی با اول مفتوح بیو ثانی بشود و دمعی دارد  
 اول جمله دال مرغ بود بجز را بمقتار دوم شکن حامد و چین اندام باشد و با اول مضموم  
 هم در غمزه دو معنی دارد اول مرغ سقیدرا گویند عمو و پیشانی سقیدرا خوانند مخصوصا دم  
 مردم نر که از نوبند و با اول کسور و عزلی مراد عاقل و کانا از نموده باشد غایه با اول مفتوح

اسب در دهن گرون و چنانچه بدین باشد برای پاک شدن دهن و این را بتاری میضغه و بهند کوبی و  
 خواب حافظ شیرازی نظم نموده است اگر کسی بر تمام حدیث تو برود زبانی طهارتی از اجماعی خواهد  
 گشت و در غرض غافل شدن و غافل نموده گشتن از روزگار بود مابول مکیسور هم در غرض از حیرت را گویند  
 که آری لیسان میافند مانند جوانی گاه و بینه و چشم و ستر کین و امثال آن بر کرده از جای بجای  
 بر نرسید اسفرنگی نظم نموده است در مشب قدر جاه و نوزوح این نظاره کرده این شش  
 شش و آید و در غرض غافل شدن مابول مفتوح است معنی دارد اول معنی خراش آمده امیر خسرو  
 فرماید بیکر که پیش بیکر تسلیم بر نریزه شد خوش بدو نیم تو که عشق لای از دست  
 غافل از سوزنی مالی تو در پوست دوم چشم باشد سیوم غم بود غرور رنگ مابول مفتوح  
 نباتی زده و الف مفتوح بود زده و کاف غمی بسیار بزرگ بود و این را بتاری اعظم گویند  
 غم از وزن گفته که لو که بداد داده او رنگ کر که ز غمش در کرس غم از رنگ هرگز  
 غم مابول مفتوح نباتی زده و جیم غمی مفتوح است معنی دارد اول غمت و نامر و بود حکیم  
 تنای نظم نموده است بر کد ازین سرای غریب و کد ازین دماغ مردم خوار و مردم  
 مردم غم نباتی را گویند حکیم سوزنا گفته است چو ماه رخ چو درخش غم برادی و عاشق  
 در هکشت پیش بروی چو ستر سیوم بحق و ناهان باشد حکیم خاقانی فرماید من غم  
 مهر رحمت را داین نامرمان غم زمان هر زنند و غم حاکان روستا ابی طیب مصطفی را  
 چو امر طادس در کوه کوه چو بازو کرکس زبید و درازی صد داند ساله یکی غم و غم  
 چرا شست ستر ریت آن شاه مازی غم مابول مفتوح نباتی زده خانه ثابتانی باشد  
 دور عربی مابول و تنای مفتوح اولد کد اندین بنفانت و سرود بود مابول مفتوح و تنای  
 مکیسور هم در غرض نوعی از گیاه که آنرا کاه گویند غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم  
 نباتی زده علیکی را گویند که ریسمان او در نیران نهاده بکشد مانند علیکی که ریسمان او را بر  
 باللی آن کد انشته و نور از چاه بکشد حکیم خاقانی فرماید بلج پای باجل غم و شکوه  
 نیاز به ملوک و نیاز بود نبات و باهر دو غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم  
 نیز گویند دوم سخته بود که است از روی چشم و غضب از زیر لب گویند و غم و غم و غم و غم

نام نوری از مرغ است یعنی گفته اند که آن مرغ خاک است و کردی برآید که مرغی باشد و در مرغی  
 یا فرو و غنیم مفتوح کرد و در آن جان باشد و در کل و به کام شرح غزل با اول مفتوح بنابر زده  
 نام و سر سینه بود و معنی ترکیب آن تخیل دل باشد و غنیم را گویند غزده با اول مفتوح  
 بنالی زده و دال مفتوح از این باشد یعنی کرد و در آن جوید حکیم سوزنی گفته است به خواب بسته  
 و گفته است می مبارک ز که غزده از و می کشند سر غزده و غنیم با اول معنوم و ثانی مکسور  
 بشین منقوط زده و نون مفتوح کبابی باشد که از آنرا بخورند و دوست سیر دلان بشویند  
 غرم با اول مفتوح بنالی زده می کش کبابی باشد حکیم از زده راست است به شهر یاری کر نشاء  
 عدل و در پیش غرم چون بخشد سر نهد در پنجه شیر زبان به مجد که گفته است بلیک اثر  
 عدل و تیران بکشد که شیر در دهن غرم غزای کرد و در مرغی ناوان را گویند موی  
 معنوی گویند چند و غونا کشف را حرم را می نوازی مرتبی غرم را عوانوس با اول  
 مفتوح بنالی زده و نون معنوم و واد و مودت ترخون باشد و آن ج حبس کوی آن عا و دها  
 بود غرم با اول مفتوح بنالی زده و می مکسور حکیم عجمی زده سیاه دانه باشد و از آنرا سبزه ترخونند  
 ش و گفته است چون در من توبه زکشت خرمی غز که ای دانه حال توام ناز غرم غز با اول  
 و ثانی مفتوح بلیک و در آن کربین بود که در کل و سجد شمس غزنی راست است اگر تربیت  
 و در صفا شاهی و ملک فضل همیشه بدید خفت غز و غزیه و غزینت با اول و ثانی  
 معنوم بنون زده بای مفتوح و پاک و مشغله بود و از آنرا غزینت گویند شمس غزنی راست  
 به ز فضل بخش از گوشش او به مالک سر بر دار و غزیه غزنگ با اول و ثانی مفتوح  
 بنون زده و کاف عجمی خزه باشد که در کل و افتد لب کرب بسیار بافتن کل و حکیم سوزنی  
 در ناید از خر که غزیه بر آید جو حرم را از خلقه کند بخلق افکنه غزنگه سر لوح الدین  
 سگری راست به نارس زبان ز عالم خاکی که روزه و شب چشمه بر آب دارد عجمی  
 برادر غزنگ غز و با اول و ثانی مفتوح باشد حکیم سوزنی فرماید طوطی سیر برادر قفس تلخ  
 بود چون دید بای نیشکر میزد و غزیه چون بیل بر کل بکل و سر بر و اکنون بخش اندر  
 آورد سیر خود را و حکیم اسدی گفته است بکی گفت مرغی بود که این نروده همین خواست

در پیشینه پدید بر فرو خرداش و نزد اش به مابل مفتوح تبار زده و دو معنی دارد اول دست افز  
مرحله ای که نامند چار و نه که بدان آب بر جامه که بیافند بیابند حکیم سوزنا راست  
جولایه مردود و دلیله مانده یک با یک بر پا و کر با یک بر پا مانده یا با یک بر پا بش جو خرداش بیابند ماکون  
جو متعک بدان مایه بر رفت و دوم زنجیر شده و از تباری را شش خوانند و مابل و ثانی  
مفتوح بنواش در هر سه مترادف است عرود مابل مفتوح و ثانی مضموم و در معروف و  
عریده مابل مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف و ثانی را گویند که بشرط و در مکسور و یای  
کنند و در پیشینه نباشد ابوالعباس گفته است نرم نرمک جو عرود که عرود آمده بود یازدهوی  
برندس که ازین سوی یازای شمش فخری راست است و خرافکار من در مدح شاه  
است و ثانی شمشیت غذا شمس عرید عرود و نیز معنی برودن عرید یا شمشک مابل  
مفتوح ثانی روزه نان تنگی باشد که از در و عن بریان کنند عرید مابل و ثانی  
مضموم و در معروف و ثانی موقوف بمعنی عرید است که موقوف شد عریدی مابل مفتوح  
و ثانی مکسور و یای معروف و یای مکسور را گویند عرید مابل مکسور و یای مجهول  
عرودن است که موقوف شد عرید و عرید مابل مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول و ثانی  
مفتوح کل دلالی بود فصل فاء و مابل مفتوح و ثانی مکسور چهار معنی دارد اول شکوه  
باشد این معنی راست است و ثانی نان اگر از گندم است یا از جو است تایی جامه را که  
کنند است یا از نود بجا کوشه و یار خود بخاطر جسم که گرسنگی و از اینجا بخور و نماند از بار  
بود به نبر این معنی که در ملک کیقباد کینه و دوم معنی برود حکیم نام خرد و یای  
عرمانده بدوستان و یاران فریست غم است بر غمگش سیوم تبار نامده و مردم توانی  
فرمودند و فرزند خوانند این معنی از فرهنگ محمد بن قیس موقوف شد چهارم سیلاب مانده  
و در عرید یازای شد و بمعنی کریر آمده و مابل مفتوح شک معنی دارد اول بمعنی شوی است  
دوم قریب و نزدیک بود سیونم بمعنی بیشتر بلند تر و بمعنی برود و در نبر آمده و از بر نام  
به عنوان ایرالت فراخ محل فراخی را گویند حکیم تباری تباری نظم نموده است توهم معنی  
و خرافه بدین شک فراخای جهان بر خود مکن شک فراخش بمعنی بلند کردن و از



از اخلاق نیکو گویند حکیم سوز را است به دست افتخار من بتو ای افتخار من ورتو فراضه است  
 مرا غم و غم را از چیدن موبدین خاستن باشد فرزند با اول مفتوح و دلزده مفتوح دارد اول  
 کف و دین را گویند خواهد حافظ شیرازی فرموده است حضور مجلس است و درستان  
 جعنه دان بجا و بخوانید و فرزند کمال اسمعیل گفته است جو مطمح کریم افکنیم ولی سپهر  
 به پیش جو تو مسند شویم سپهر دانه دوم یعنی لبته آمده خواهد حافظ شیرازی راست به صفت  
 کن که هر که محبت نه است باخت و حشمت نه می او در معنی فرزند کمال اسمعیل نظم نموده  
 به جهان بنام از من دوست هم روزه و بان عاقبت ما بشیم فتنه فرزند سیوم یعنی فریب  
 و نزدیک بود حکیم ثانی بود به چون برای شهر شدند بر ایشان دیگران فرزند کمال  
 اسمعیل گوید رسول مرکب نبلا بمن رسید فرزند که کوشش فرو کو قند بر کسب از چهارم  
 یعنی جمیع باشد حکیم فرود می فرماید به باز بان او در مرد و نه فرزند فرزند کمال  
 سیوم فرزند بهیم یعنی پیش آمده حکیم فرود می نظم آورده به دوسالار این مرد و شایان  
 تینک فرزند او در پند شکر بجنگ به ششم یعنی ازین باز بود دوستاد فرخی این معنی لبته  
 به بر اول خود بودم من دی و بر بر به بر اول خود باشم امروز فرزند بهیم یعنی فرود کمال  
 ان به معنی فرزند بود حکیم قطران گفته به بر روی بروی چون اب نازان به بر روی بر  
 عدوالتش فرزند به ششم زید و بالار او بید کمال اسمعیل در وقت فرموده به کز و ن  
 نهاده به بر به بر حشمت تا قرار دیده او کام بسیری بهم بلند بود حکیم سوز را است به  
 کار جهان خدای جهان این چنین نهاده به نفع لذی که تندی شب ازین فرزند از حشمت اختیار  
 راست به از کس که دست کینه سوی تو فرزند کرد و خشکست کند قدرت خود کرد کار نیست  
 و هم تر کش را خوانند به فرزند حزه را گویند و دانه هم نشیب نامند و زاید به فرموده  
 یعنی بسیار کند و فرموده بود فرزند بطل مضمون نشیب بود فرزند با اول مفتوح میم مفتوح بر او  
 زده و از منقط نام به ششم بن زالی بوجه فرکیاب با اول مفتوح و سین یکم و دو معنی  
 از اول حساب را گویند که بر روی اب لب و غره به بر دوم نام با و شاه گستان  
 بود و او را از سیاب نیز گفته اند سرچ الدین شگری گفته به کین و ثانی انکه آمده

هر بنده او را سیاهی فراستین باطل مفتوح معنی بلند کردن بود و این را از شستن نیز گویند  
 و از شستن باطل مفتوح و شستن منقح موقوف فراستینک باشد فراغ باطل مصحوم  
 معنی نه شستن و تابش آمده و انوار فروغ نیز خوانند حکیم قطران نظم نموده سه از هر دو نیست  
 بخری و کردش میل و در فعل ملک نیست بخری و کرد فراغ از روی او بر نکل و شستن نیم  
 و از روی او گردیده و هر دو می فروغ و در میانین باشد و از شستن معنی فراستین  
 باشد حکیم و قدوس نظم نموده سه فراستین تمامه الی سخن گفته مگر متر و ل باک بیرون  
 کنند حکیم شانی راست سه همه بر در که فراستین همه از روی معرفت نیست موهوی  
 مصحوم گفته سه ان کرب بدان ز شستن باطل فراستین یک یوسف کفانی تا با و چنین با  
 و انک باطل مفتوح چند گفته را گویند که در پس در نهفته نادر شده شود و از هفت باطل مفتوح  
 شکوه و زیای بود و از هفت نیز خوانند و در اخلاق نامری حکایت گفته یکی از روی سی  
 یونان بر غلام حکیم اقرار نموده غلام گفت اگر موجب مخالفت تو برین این جملها نیکوست  
 که خویش را بدان از استه کس و زب و حرام است نه در تو اگر موجب این است  
 که برو نشسته جای که و از است و است نه در تو اگر موجب این فضل بدین است  
 فضل ایشان بودند و نه تو چون این فضایل بچگونه حق تو نیست اگر صاحب یکی خطا تو  
 است و او کند بک خود فضیلت بچگونه از او بتوان انتقال نگرفته است تا بر و صاحب رفتند پس  
 که باشد فراستین و از چنین دو معنی دارد اول بمعنی برافتن است که مرقوم شد دوم  
 بمعنی تزیین نمودن و ادب کردن باشد و از شستن بابایی تخانی مکتوبین زده و تانای  
 فوقانی بنانی زده بمعنی زیاده آمده و زب باطل مفتوح بنانی زده نام رودی باشد پس  
 عظیم زب رودی باطل مفتوح بنانی زده و با مصحوم و او معروف کسی را گویند که بر است  
 باشد در دین گویند فرمود کیش و فرمود دین و انرا فرمودی نیز گویند اما ص فرمود  
 زب باطل مفتوح بنانی زده و یای مکتوبیای مجهول فریه باشد حکیم ناصر خسرو فرماید  
 بدلی به بین که بدینان سخن نموده بدست سینه قصاص لاخری را فرنی حکیم الوئی  
 سه حرارت سحران بار کران بر کاه کوه زبول کاه بجای فرنی فرنی باطل مفتوح

نام کویند که جولا نهکان بخت بافتن اراسته و مرتب ساخته باشند و اراقلات نام  
 تکیوید و قوت باول مفتوح ثبانی و تالی فوقانی مضموم و واد معروف و پیر الحوزا  
 حکیم اسدی فرماید سه زبوی کل و سنبل در عنوان بهی گشت فروت از سر جوان  
 فروت باول مفتوح ثبانی زده و تالی فوقانی مفتوح و واد مجهول بمعنی عکس آمده شرف  
 الدین زامی راست سه بود مرد و ادیت ماه جاوید چون نور کمال تست خورشید فروت  
 باول مفتوح ثبانی زده و تالی فوقانی مضموم و واد معروف برستوک را کویند مینو پیری راست  
 سه زرتو که بصرا نافر و اکنده بالیشها: زیر قلون بود واد بهی فرو اکنده بر فرجام باول ثبانی  
 زده بمعنی رفو و نهایت کار بود و محمد باول مفتوح ثبانی زده خداوند تکیوی و زیبای باشد  
 ناصر مجاری راست سه ناچهارک راز نیت ارد فرو بر زبانش و فرج باول مفتوح  
 واد مضموم شده و واد اول بمعنی مبارک و میمون خجسته باشد امیر خسرو می  
 فرماید سه ترا هم طالع میمون زورین فال است از فرج شود حال: دوم نام فرو دوم  
 از سحر زده سه باطل و باول مفتوح ثبانی زده و واد اول حوض مزمار  
 کویند فراخ باول مکسور حسی است دوم شاخ زده را کویند که از واد بهی برآمده نزد یکسان  
 شده باشد که شاخ شاخ شود و فرخ باول مفتوح ثبانی زده نام شهر است منسوب  
 نجو و زبان و بعضی گفته اند که نام تیکره تیر است حکیم سوزنا راست سه وقت نوشت  
 جهره کش یان نو بهاره دارند بر رعبت فرخ راستین فراخ باول مفتوح ثبانی زده  
 خجک و خصومت بود و انرا بر خاش نیز کویند فرخ باول مفتوح ثبانی زده بمعنی خجسته  
 نوشت باول زمانی مفتوح بمعنی خجسته فرج است که مرقوم شد حکیم سوزنا راست سه  
 و در سیمال از سر جایک سواد بر درمی: از فرخ دران است حضم کیمت و بعد فرخ  
 باول مفتوح ثبانی زده فراخی را کویند که انرا فرخ و فرخ نیز کویند شمش خرنی گفته  
 بود و چشمه سوزن بخت اعدایت: نایس بلاد محسن عالم بدین فرخ خجسته و فرخ  
 ثانی باشد که حکیم که از خجسته اند و بر روی تابه نهند جان که نیم خجسته شود و در میان آن  
 مفر دادم و نور نهاده به پیچند و بر زیر آن شیر و قند بریزند و انرا بتازی فطایف کویند

و در بعضی لغزنگها با شین غیر منقوطه نیز بنظر رسیده دوستدار و دو که فرماید <sup>کسان</sup>  
 که جوین نان همی باید و سیزدها یکسان که بره است و در خسته برخواستن بنم رینی شود  
 قرق تو روز مغرب و در همه تو صورت خسته بدید فرخنده بالاول مفتوح بتالی زده و خای مصنوم  
 بنون زده بمعنی خسته که مرقوم شد فرحاک و فرحال بالاول مفتوح بتالی زده موی فرو  
 هشته را گویند که محو نباشد فرخار بالاول مکتور ثانی مصنوم فرو شده باشد حکیم قطران  
 نظم نموده سه برگزین و خلق و خوار جو تو حور مانا که ترا رضوان بود است فرخنده فرج  
 بالاول ثانی مفتوح بخا زده سته معنی دلداد اول کفل است و دیگر عیار بابان و اگویند و انرا  
 برج و برخش و درختن تبر گویند دوم بمعنی رشت و نازنیا آمده حکم ثانی در کمال مش  
 شو نظم نموده سه یک جهان تا حفظ تا بینا در عبارت فرج و نازنیا حکیم سوزنی  
 فرماید در لغ و فسر اشعار ناخوش و سر دم که بدشتی طبع فرج بر دلام سیوم شوت  
 باشد لیس است سه کر بدیر دل مرا فرج بدیم هر یک نگاه رختن فرخنده بالاول  
 مفتوح بتالی زده بمعنی مبارک و میمون بود و انرا حجت خوانند امیر مغزی فرماید سه  
 مبارک و سعادت نموداری بشاه از ان مبارک مسعود تحفه زلاله چه تحفه است یسی  
 فرخنده فرزند است موافقا تراشادی فرادانده گاه فرج روز نام برده ایست از  
 موسیقی که بازید مطرب الت شیخ نظامی و صفت بازید گفته چونارش برده فرج  
 دور کشته زمانه فرج و فیروز کشته فرخنج بالاول مفتوح بتالی زده و خا مفتوح بنون  
 زده چهار معنی دلداد اول شود و رف باشد حکیم السدی گفته سه مرالد تو فرخنج جو زده  
 نیست جوینی سوخته در جهان مرو نیست دوم ناز بود سیوم طرب باشد چهارم  
 معنی باطل فرخاک بالاول مفتوح بتالی زده و خا و دو معدوله و کاف عی قلیم که بتالی  
 لای ان تخم مرغ بریزند چه فرمیده بالاست دواک تخم مرغ باشد حکیم سوزنی فرماید سه  
 روز عید است فرماید فرماید و در خوار قلبه مرا خد کتاب مرفه فرخند بالاول مفتوح بتالی  
 زده و خای مصنوم و دو معدوله جلی کذاب را گویند فرخند و فرخیدن بالاول مفتوح  
 بتالی زده و خا مفتوح بود و زده پیراستن درخت و برین شیخ زیاده بود و آن را



بر خوانند خوانند و عسری نظم نموده سه زقو خوردن چون بر واخته: چوکل جای  
 خواب از قریح اخته فروز و فروره با اول مفتوح بناله زده خوب بزرگ گفته باشد که در  
 پس فرزند تا کشیده نشود حکیم سوزن بقید نظم آورده سه چندان بچه فکند از نور بخت  
 که بسری بیاید بش از سیاه رنگ، بی منت تو سرخ حنای و نیکی بخت: دو کوشش کرده زده  
 اینوس سنگ: هم او کوید کسری که آن ز فروره کم بود ز سنگ: آن کیر کو چکانه کجا بودی  
 کند فرزند با اول مفتوح بناله زده نام ماه نخستین بود از سال دلت مانند تیرا حکم  
 در جیره و انرا فرزند تیر کوید عبد الواسع حیا گفته سه تا با و بران سر و بود در مده زده  
 تا برک زدن زرو بود در مده فرزند: بدخواه ترا با و نفس بر بسوق آن: بدگوی ترا با و خان  
 بر صفت این قرام با اول مفتوح بناله زده ذرای منقوط مایع کشیده بمغی لایق و زلف  
 مایع شده و انرا او فرزند کوید دقتی راست سه مکن ای روی نکور نشسته با عاشق خویش  
 که نکور و یان رسته نبود ذرا ما فرزند با اول مفتوح بناله زده علم و حکمت بود و با اول  
 مکسور فرزند شطرنج را کوید فرزند با اول مفتوح بناله زده حکیم و عادل و دانایا کوید  
 محموند و فروره با اول و ثانی مضموم و رعیت اول و با اول مفتوح بنالی زده در  
 لغت دوم سبزه است و رعایت سبزی و انرا فرزند و مرغ سبز کوید حکیم فرزند  
 فرماید سه ز پشت منت این و نام او فرزند: در خشنده چون لاله اندر در زده: بخت نظمی  
 نظم نموده منت از خانه جو رفت تا سسری: چون فرزند نشست بر لب جوی: هم حکیم  
 فرزند کوید سه در اگر درشت او ز نام او فرزند: که سسری بدانند میان فرزند با اول  
 و ثانی مضموم و زاده بی نام کیا نیست و رعایت تنی که دفع مرض کیاک و در دشتکم  
 کند و بهترین آن در ملک همین شود و بعضی گفته اند که آن اندر است که انرا بهتر کی  
 اکبر خوانند و گروهی بر آنند که نام روی نیست حکیم نامر خسرو فرماید سه که دانت  
 کاین تخم خوش بلبله جرات بر انداز ترکیب انسان: که موز اول که در دشتکم را: فرزند  
 با و از چنین دارم و لایق عرسان با اول مکسور نام جانور است که از پوشش پوستین  
 سازند و انرا خاکسبک تیر کوید فرزند با اول مفتوح بناله زده جبریزا کوید که از لایق

مانند اسپ و مکر و بی باوریت زده با باقی کشتن و بابت غم و اندوه مضطرب با برادران  
 و طول زمان و بعضی از خزان عام ما بین راه یافته باشد کمال اسهال را به دست خود  
 دار از نیام فرماید بر از تیغ زبان این نیام تن فرسود حکیم تراوی قهستانی گفته است هیچ تهن  
 نکند مکتب حسن ترا کردی شاد کند خاطر فرسای مرا در سبب با اول و ثانی مفتوح نشین زده  
 و یار جی خوب بزرگ باشد که بام خانه را بدان بپوشند و انرا شاه نیروشه نیر و مر لسن نیز  
 گویند حکیم فرمودست در صفت زده فرماید سه نیر و بایس چون اینوس و سبب جو ختم  
 آورد مکر از زده سبب فرستد و فرسود با اول مکر و ثانی نشین زده و مکر و ثانی مضطرب فرستد  
 باشد و انرا برستونیر خوانند و تیازی خطاب و و طو ل حکیم سوزنه فرماید سه فرسود و نیم  
 غنچه چون کم و موی برین غنچه نیست شاه فرستده با اول مضطرب و ثانی مکر و نام با شاه شهر  
 فخر باشد حکیم اسدی فرماید سه فرستده شاه فرستده و مکر و ثانی مکر و ثانی مکر و ثانی  
 با اول و ثانی مکر و ثانی زده فرستاده بود یعنی ریح حکیم اسدی فرماید سه فرستده و ثانی  
 که کوکرن بدو سفش بوند و انرا برین فرسود با اول و ثانی مفتوح مضطرب و مکر و ثانی  
 و فرستده با اول و ثانی مکر و ثانی نو روز را گویند فرمودست فرماید سه فرستده بخت نو روز  
 مایه شبلن مسیه بر نوچون روزها حکیم الهی فرماید سه شب بخت مایه و مشرب  
 فرستاده روزی نو زده او شده و روزی فرماید سه شب قدر و صلت زده و خدای قریح بخت  
 ترا زده است و شک با اول مفتوح ثانی زده علامتی را گویند که در راهها بخت و انرا  
 مقدار و شک بسیارند فرموده با اول مفتوح ثانی زده و نشین مضطرب و واد معروف بقای  
 انجا است که در زم زم را گویند و شک با اول و ثانی مکر و ثانی منقوط زده و خوشه های مکر و شک  
 انکور باشد که بر خوشه بزرگ چسبده بود و انرا مکر و شک نیز خوانند و تیازی خط نامند و طای  
 عروسی در چهار مقابل و زویل حکایت رفتن با و عشق صفت میوه های همه ای بوده و در  
 زکورا انجا آورده کلچر شک پوست و بسیار آب و خورد و انرا لوی و مردا خرای در فضا نیست  
 از کل جری خوشه بیج من و فرسود بیج درم سنگ است سیاه چون فرود برین چون شک بود  
 حکیم طبری راست سه فرسودین و فرستده تر فرسود شک نشین با اول مفتوح ثانی زده و نشین

مستحق کسب و یادگیری نام برادر پیران را بر سر زده با اول کسب و نیای زده شیر حیوان  
 نوزاد را گویند که چون برایش نهنگ بسته شود و بانه بند و اندر او نهنگ خوانند و عازر با اول  
 مفتوح بناله زده یعنی حیانتین باشد در رض الدین بنی یوزی راست سه دل سخت  
 با نوزم دل لاری چه عجب نه نرم باشد جوهر سال نخون فرغانه است و عازر با اول مفتوح  
 بناله زده و معنی دارد اول نام ولایت است که شکست بخورد و الهی است اسفندی راست سه  
 فرغانه بر سر زده بر سر زده و در میوه بر سر زده و در میوه با اول مفتوح و دوم نام شعله و در  
 نهادند مولوی معنوی راست سه اگر دانه را زاری در بین میخانه پروانی که از سر زده  
 کداری بزیاید اینش فرغانه امیر خسرو فرماید سه فروغ و مای زکام و دانه و نیکانه فروغی  
 تمام فرغانه با اول مفتوح بناله زده و عین مفتوح زمین خشک گویند که سیلاب بران  
 گذشته بجا بجا آب استاده باشد حکیم خاقانی فرماید سه سالی میان بادیه و پند فرغانه  
 زان قصه هر که گفت نکردند باورش باور کن مرا که بدیدم بحکم خویش نه امثال چون درات  
 روان چند فرغانه سخن حد سلطان راست سه عرش مجیدش و بس که زخرو است بحر  
 محط من گفتن که ز فرغانی فرغند و در غنچه با اول مفتوح بناله زده و عین مفتوح  
 کبابی باشد که بیخ نزار و پرویشی که بیخ خشک گرداند و اندر از رخ نیز خوانند و تبارک  
 عشقه گویند شمش فروغی گفته سه باغ عمر ترا میاف تران شمش عمر تو فغان ز فرغانه و  
 در بعضی از فرغانه یعنی جز بنده و ناخوش و بدوی نوشته اند بخاطر میشود این اوراق  
 میرسد که از فرغانه که بازاری عجیب است آنها را انشتباه افتاده العلم عند الله و عور  
 جیل باشد حکیم سنای فرماید سه سخت سپه بوده کوی چون فرغانه نیک بساید  
 خمار چون نغمان فرغانه با اول مفتوح بنالی زده و عین مصنوم و او مجید و معنی تا فر  
 دورنگ و غفلت بود حکیم اسدی فرماید سه بهر کار بیدار بشکول باشی بدست  
 خواب فرغانه باشی در پیش با اول مفتوح بناله زده و عین کسور و یای معروف است  
 گویند که لغایت کینه و فرات شده باشد و از غایت کبکی موسهای لان از کربانی  
 دوامن سر استین بر آید و باشد شمش فروغی گفته سه تروست با کرمش و پروان

به بین ز پوشتش که در خاک میکند فرغش و فر فرزه باهر دو فار مفتوح و سکون هر دو  
 سخن دارد اول بمعنی رود زود و کعبه حکیم سنائی فرماید سه تور وانی کرده زینوا فر فر  
 که فلان ملحد است و آن کافر حکیم الوزی راست سه بر داشت ملک و کافه فر فر و نیت  
 برقرار این قصیده مطبوع و ابدا در دوم سخن را گویند که کتاب و تخیل گویند حکیم ناصر خسرو فرماید  
 با بقیار در هر محوای سیر فرات بر ت بره سبب و بنسبون و فر فرزه سیوم خبری باشد و در که  
 اطفال از سیمان گذرانده بکشت کش در آورند چرم باریه بگردید و در آید صدای فر فر لند  
 نظام شود و انرا با و فر نیز گویند فر فر و فر فر با اول مفتوح شبانه زده در هر دو لغت و فاع  
 مضموم و او معروف در لغت لعل و یای معروف در لغت ثانی و دو معنی دارد اول نام  
 مرغیست که انرا بونه خوانند و بعضی گفته اند تیهو باشد شمس خرمی گفته اند بر سمنیت  
 در هوای دولت او نبار و گردش این قصه فر فر و در غراب الدنیا سخن لغوی فرماید  
 شیرین کند زبون عقاب زده فر فر همه کج غراب دوم گویند فر فر باشد فر فر و نام فر  
 فار مضموم معنی کشک سبب است که انرا بنیون نیز خوانند و سرکان و اوقات گویند فر فر با اول  
 مفتوح شبانه زده و نیم مفتوح بخار زده شتری را گویند که زده خوری راه می زده باشد در کن  
 و در کنده با اول مفتوح شبانه زده و کاف مفتوح بون زده و دو معنی دارد اول زمین را  
 گویند که صدمه سبیل کنده شده و جای باب الیتاده بود و انرا فر غیر نیز گویند و کن  
 بعضی صاحب فرسکان بمعنی جوی نوم قوم ساخته اند همانا ایشانرا غلط افتاده شمش  
 خرمی در صفت است گفته سه وقت سیرش چه شخ چه در یا پیش وقت کامش چه  
 که چه فر کنده دوم جزیر را گویند بواسطه طول مدت بوسیده و از هم فر فر و نیت باشد عمده گفته  
 از نیت یکی جویش خرنشته فر فر و کرده استیش عینه جو شست بفر کنده فرم با اول ثانی مفتوح  
 زده و دو معنی باشد اول تنگی بود شمس خرمی گفته سه دشمن در که ترا باشد بچه و نام هم وزن  
 کالم با و از خا و ناب کونا کون ماده محروم و بکار و فرم و با اول مفتوح شبانه زده و در فر  
 داردی را گویند که نان بجهت تنگی فراخ دستمال گفته فر فر و فر فر معنی فر فر و فر فر  
 شخ لغات نظم آورده سه شراب بچو و بهانوش کوی زمین یکبارگی فر فر و فر فر

کمال اسفیل را نیست چه که از دوری درگاه تو صد روی بجانست که ز جان تخریب شد بلکه از  
 نقص نیست بل اول خدمت تو فرموده و فرنگین بمعنی عکس و اندوکیس آمده به فرم  
 بمعنی غم و اندوه آمده چنانکه سبق ذکر یافت فرمود که با اول مفتوح شبانه زده و بیم مصوم و اول  
 معروف کرده و ریسمان رسته بود که بر دوک سجده شود و پیرالدین احشیک فرمود که  
 مشغول بنه چرخ نماند که اقباب فرمود و آخرتش بزود و دو کمال فرمود و فرمود نام  
 قریب است از فرای اسس او رده اند که زرد شد درخت سرو و طالع سجده نماند بود یکی در  
 همین فرمود دیگری در کار شمر که انرا کشمیر بنیر خوانند و شرح این در ذیل لغت کاشمیر مرقوم  
 گشت این بین نظم نموده خط فرمود که کنون ز نر بهت انجا نیکه از تجلات کرد بهنای  
 روی خود حلقه برین فرمود با اول مفتوح شبانه زده نماند که کویند و بوستان و فرخی و نماند  
 که در کرد و بیابانهای انجا نام شده که است از انبهای فرمود فرانس با اول مفتوح شبانه زده  
 غافل و نادان غفلت و نادان باشد مسعود و سلمان گوید که ایشوم نکند و بیم بهیم  
 ماست و منم لمرور مانده و ز فرانس و در هیچ از فرنگها نیست نیم خفته مرقوم است همانا  
 نیم خفته بنیر قسم از غفلت باشد و با اول مکسور و در نماند که ستر کردن در نماند بود و فرخ با اول  
 و نمانی مصوم و دو معنی دارد اول برامون و این باشد و انرا لوز و بر لوس و معنوی نیز گویند  
 شمشیر غنی نظم نموده است انجا نام موعود و ریحانه و دستاش بخون و شمس فتح  
 که چنانکه بر روز گرم در آب همه در خون نهند سنج و فرج دوم شام بزرگ را خوانند  
 که بپزند تا شامهای دیگر براید و انرا فرماخ با اول مکسور نیز نامند و حکم با اول و نمانی  
 مفتوح با لوز زده و نیم مفتوح دیوی باشد که در خواب مردم را فرو کرد حکما گویند که ان  
 ماه شود ایست که در خواب چنان نماید و انرا بتازی کالوس و عند لجنه خوانند و سیر  
 و بخون مختاری در ماجرای خویش با غلام خود گوید که چونیم شب شد بیدار گشتم  
 و دیدم علامه البرویه در نهاده خیانت چنان لبان فرحک فرو گرفت مرا که بود  
 مردم این دوم زدن و شوار فرخ با اول و نماند مصوم نام بند ریت و ساحل و یا  
 امر حسرت و نظم نموده است از دیار فرخ شمشیر مراه بهت شهری و مردمانش مجاه

کمال اسفیل را نیست  
 چه که از دوری درگاه  
 تو صد روی بجانست  
 که ز جان تخریب شد  
 بلکه از نقص نیست  
 بل اول خدمت تو  
 فرموده و فرنگین  
 بمعنی عکس و اندوکیس  
 آمده به فرم بمعنی  
 غم و اندوه آمده  
 چنانکه سبق ذکر  
 یافت فرمود که با  
 اول مفتوح شبانه  
 زده و بیم مصوم  
 و اول معروف کرده  
 و ریسمان رسته  
 بود که بر دوک  
 سجده شود و پیر  
 الدین احشیک  
 فرمود که مشغول  
 بنه چرخ نماند  
 که اقباب فرمود  
 و آخرتش بزود  
 و دو کمال فرمود  
 و فرمود نام  
 قریب است از  
 فرای اسس او  
 رده اند که زرد  
 شد درخت سرو  
 و طالع سجده  
 نماند بود یکی  
 در همین فرمود  
 دیگری در کار  
 شمر که انرا  
 کشمیر بنیر  
 خوانند و شرح  
 این در ذیل  
 لغت کاشمیر  
 مرقوم گشت  
 این بین نظم  
 نموده خط  
 فرمود که کنون  
 ز نر بهت  
 انجا نیکه  
 از تجلات  
 کرد بهنای  
 روی خود  
 حلقه برین  
 فرمود با اول  
 مفتوح  
 شبانه  
 زده  
 نماند  
 که کویند  
 و بوستان  
 و فرخی  
 و نماند  
 که در کرد  
 و بیابانهای  
 انجا نام  
 شده که است  
 از انبهای  
 فرمود  
 فرانس  
 با اول  
 مفتوح  
 شبانه  
 زده  
 غافل  
 و نادان  
 غفلت  
 و نادان  
 باشد  
 مسعود  
 و سلمان  
 گوید که  
 ایشوم  
 نکند  
 و بیم  
 بهیم  
 ماست  
 و منم  
 لمرور  
 مانده  
 و ز  
 فرانس  
 و در  
 هیچ  
 از  
 فرنگها  
 نیست  
 نیم  
 خفته  
 مرقوم  
 است  
 همانا  
 نیم  
 خفته  
 بنیر  
 قسم  
 از  
 غفلت  
 باشد  
 و با  
 اول  
 مکسور  
 و در  
 نماند  
 که  
 ستر  
 کردن  
 در  
 نماند  
 بود  
 و فرخ  
 با  
 اول  
 و نمانی  
 مصوم  
 و دو  
 معنی  
 دارد  
 اول  
 برامون  
 و این  
 باشد  
 و انرا  
 لوز  
 و بر  
 لوس  
 و معنوی  
 نیز  
 گویند  
 شمشیر  
 غنی  
 نظم  
 نموده  
 است  
 انجا  
 نام  
 موعود  
 و ریحانه  
 و دستاش  
 بخون  
 و شمس  
 فتح  
 که  
 چنانکه  
 بر  
 روز  
 گرم  
 در  
 آب  
 همه  
 در  
 خون  
 نهند  
 سنج  
 و فرج  
 دوم  
 شام  
 بزرگ  
 را  
 خوانند  
 که  
 بپزند  
 تا  
 شامهای  
 دیگر  
 براید  
 و انرا  
 فرماخ  
 با  
 اول  
 مکسور  
 نیز  
 نامند  
 و حکم  
 با  
 اول  
 و نمانی  
 مفتوح  
 با  
 لوز  
 زده  
 و نیم  
 مفتوح  
 دیوی  
 باشد  
 که  
 در  
 خواب  
 مردم  
 را  
 فرو  
 کرد  
 حکما  
 گویند  
 که  
 ان  
 ماه  
 شود  
 ایست  
 که  
 در  
 خواب  
 چنان  
 نماید  
 و انرا  
 بتازی  
 کالوس  
 و عند  
 لجنه  
 خوانند  
 و سیر  
 و بخون  
 مختاری  
 در  
 ماجرای  
 خویش  
 با  
 غلام  
 خود  
 گوید  
 که  
 چونیم  
 شب  
 شد  
 بیدار  
 گشتم  
 و دیدم  
 علامه  
 البرویه  
 در  
 نهاده  
 خیانت  
 چنان  
 لبان  
 فرحک  
 فرو  
 گرفت  
 مرا  
 که  
 بود  
 مردم  
 این  
 دوم  
 زدن  
 و شوار  
 فرخ  
 با  
 اول  
 و نماند  
 مصوم  
 نام  
 بند  
 ریت  
 و ساحل  
 و یا  
 امر  
 حسرت  
 و نظم  
 نموده  
 است  
 از دیار  
 فرخ  
 شمشیر  
 مراه  
 بهت  
 شهری  
 و مردمانش  
 مجاه



فرزند با اول مکتور و ثانی مفتوح بنون زده که بر منج و را گویند و اشرا نیز در منج  
فرزند با اول مکتور و ثانی زده و ثانی مفتوح بکاف زده جوکی باشد بن  
مدور که باین انرا نیز سز مد و بالای آن را بقدر بلند سازید که بدو انگشت  
گرفته توان کرد و ایندو آن باز سیم در طغان را و پیش با اول و ثانی مفتوح  
و کاف ع مکتور و بای نام و حر او سیاست که در بحاله سیاهوش بن  
کیکاوش بن بوده و کنیز و پسر او ست حکیم خاقانی فرماید که بودی بدو که نو  
سیاهوش جاوشن بودی بحضرت تو فرنگش برده دار فرموده <sup>فرموده</sup>  
با اول مفتوح ثانی زده خانه حک مکتور ثانی را گویند عمو خانه را که بر بالای  
خانه ساخته باشند و چهار در داشته باشد تا از هر طرف که بادوز و بادان  
خانه در آید خوانند خصوصاً او ستاد عنبری در صفت عزاری گوید که فرارند  
و کنیز بیدر بان بجات منجاست و در وی بیمار و که بکنند و هر جا که در وی  
سخن منقش کرد و زفران فرور و عزاری گوید که ست او باشن و منقش شد و بر  
بچوشت ای شسته بر فرور و مولوی معنوی فرماید که مگر غول بیابانی زده بدین  
بمیدانی که فوق قصر کرد و بی ترا قصر است فرور و ثانی اول و ثانی مفتوح و اول  
زده بمعنی بسیار بود و با اول و ثانی مضموم و اول و مجول نام بسیار و من  
حکیم فرمود که بنظم آورده پس اکای آمدند و فرمود که شد زوی خورشید  
تا بان گوید با اول مضموم برشته و بر بان کرده را خوانند حکیم سوزنی بنظم آورده  
عبارت اول تو سینه متوالن داشت چنانکه نتوان خورشید را بدل اندودن اگر چه  
زین عم و ریح و در باک دران و است برایش چیست کیست خود و با اول مکتور  
چهار معنی دارد و اول بمعنی شیب و ثانی باشد متوالن مضموم و اول آورده  
سروید و از آن موکث ده میگوید که آن زروح معلاست ولی جسم فرود  
دوم فرماید را گویند سیوم بمعنی غره آمده چهارم بمعنی چارچوب و راست که بزرگ  
جو که است گویند و انرا فرودین نیز خوانند و فرور و با اول مکتور و ثانی مضموم و من

و از اول کوبندگی را کوبند که چند گس نامم اول را کوب کنند و بدایره اصول نگاه دارند حکیم  
 بخامانی فرماید که بهر چه مردم زن و خمر سر از آنکه بهر داشت است بهر فرد است  
 این نوادوم ولایت بنگاله را نامند و مردم هندوستان کوبندگی را بنگاله کوبند فردوس  
 خوانند بخوبی بنگالی نظم نموده چون نوای سخن اینجا فرود است رسید بهر چه خواهی  
 که بعد از آن تو این تو را بدوم نغمه است که انرا بر زبان علی اهل هندوستان کوبند چگونگی  
 زن چنانست که اگر در چونتو ناینگاله مساوات لغات را فرود است کوبند و مخصوص  
 ان نقش خیال و بنگاله نامند فرود با اول مکتور و نامم مضموم برشته و بریان کرده بود  
 حکیم سوزنا گفته که بر بریدینه بره کزنج کوبای به چگونگی کرد و استش فروده از آن فروده بران  
 درست در دوزخ نه عید کاشن در زیر خام نامان فرودین با اول مفتوح ثباتی رفته و او  
 مفتوح و اول مکتور دیای معروف است معنی دارد اول و دوم است معنی با فرودین که بعد از این  
 مرقوم میشود سزا و دست حکیم فرود است معنی روز ماه نظم نموده چون با و بخت  
 تو در فرودین و جو و فرودین ماه روی زمین به با اول و ثانی مضموم و او مجهول است  
 معنی دارد اول معنی زمین باشد و ان مضموم است دوم خوب زیرین چهار خوب است  
 و انرا استخوان نیز خوانند چنانچه بالا بلندی خوانند حکیم سوزنا فرماید که استش مغمیده  
 رسیده خر فح ترسانند و از چنانی که فرودیش بود چرخ برین مسموم با و بود باشد خرا و زمین  
 با اول مفتوح برتا فروده و او مفتوح برار فروده است معنی دارد اول اسم فرشته باشد که خلان  
 بهشت است و تدبیر امور مصالح که در ماه فرودین و روز فرودین واقع شود بدو متعلق است  
 دوم ماه نخستین است انحال شمس و ان مدت مانند شیر اعظم است در برج بره که انرا  
 تباری حل خوانند سیوم نام روز دوم از ماه شمس و ثبات قاعده کلیه که ترو بار سیال  
 مشورت که چون نام روز با ماه موافق آید انرا فرور اعیید گیرند و درین روز ازین ماه  
 عید کنند جشن عاید او روزه اند که نیک است درین روز جامه نو بپوشیدن  
 بدین بزه کوسیدان و کله کاو و کاوان شدن و در وین و فرودگان با اول مفتوح  
 ثبات روزه و او مفتوح برای روزه مسرت را کوبند و این بجز در بار سیال لغات

مستور دارند و جابه‌ای پاکیزه بپوشند و میوه‌های لطیف بکار برند و حبش نمایند و کاهنای سمیه  
درین بخور بگردد و دعا بخوانند و سحر بان فروردیان بود و راست فرودی بنظم آورده  
سه نه نور در سینه مهرگان به حبش دهنه را بشن نه فرودگان فرود و فرود و با اول  
و ناله مضموم معنی تابش و روشن شدن آمده مولوی معنوی فرماید سه اندک اندک خوی  
کن یا نور روزگار و نه خفاشته بجای بفرود کمال اسمعیل در صفت عمارت گوید سه شب سیاه  
خروج بسیارش و دیارش سه مودنا را از صبح در کمان افکند فرود به با اول مضموم التشن زنه را گویند  
و انرا التشن ترک و کنج نیز گویند و در بعضی از فرنگها نوشته اند که حبش و عمارت را نامند  
که بیان التشن را میفرودند و سه معنی فرود است هشت که مرقوم شد سه با اول و ناله مضموم  
و دعا و مجبور و دای مکیور فرشته بود فرموده با اول مکیور و ناله مضموم و دای مکیور و دای  
مکیور و دو معنی دارد اول ظلم و استکار بود و استاد و معضری نظم نموده سه هر که فرنگ  
او فرود است و تیر معضری از فرنگ گویند است دوم با شکوه و استاد را خوانند فرود و با اول مفتوح  
بناله زده و دای مکیور و دای مجبور است معنی دارد اول بقصر و فرود کلاه است بود و انرا  
برو بس نیز گویند میر حسین بنظم آورده سه راه و بود عین فرود است این و ناله مضموم  
که در ویش است سه دوم کلاه باشد امیر خسرو راست سه به شایرت باید رفتن  
نه عاقل در راه ویش رفتن سیوم فراموش را گویند مسعود سلمان نظم نموده سه هر که  
که فلک دل مرا ریش کند نه تنها فلکند مرا و فرودیش کند در سخن کند مرا دل ریش کند پس  
عزت عذاب مرا بیش کند چهارم در یک است و کار را تا پنج بکار بر گویند ششم در دست  
و خستنت باشد هفتم بر باران نامند و انرا فریش نیز خوانند هشت نام زنی بود فرود با اول  
و ناله مفتوح مشدد یعنی شکوه است استاد و فرخی فرماید سه خزه شاه خدا جل جلاله آورده اند  
بر چهره تو هست پریدار حکیم تزاری قهتله فرموده سه ز پیشانیت فره امیری  
معین بریدست بی اشتباه با اول مفتوح ناله محقق مکیور نهاده و معنی دارد اول ناله  
افزون و بسیار باشد حکیم شای فرموده سه هر کی شاخ میوه دارد از فره شام را آن  
میوه است فندقی و به مسید فدا الفقار است سه از راست است سه راست رسد با ناله

فردوزه یا هفت حرمت رسد افاق را به حسن حصین دوم یعنی نوشتن منش آمده مولوی معنی  
 فرماید وومی را جلند ناید بون دان که برلید بهشت و سهل و کران تلخ مشور و مالش  
 بسیارده نماند و خوب و لطیف و او بافره فرایح با اول مکتور شبانه زده و نون موقوف  
 شاخ نرنگ را نماند که از درخت ببرد شاخ دیگر برآید و انرا فرع نیز خوانند و من شکوه  
 مندی بود و چنین و در چنین با اول مفتوح شبانه زده و مفتوح دارد و اول ترتیب که اول  
 و ادب از خوشن بود رفیع الدین بستانه راست به ریاضت بدایع ادب فلک  
 و بهجت به عنایت نویسر کرم جهان بیور کمال اسمعیل نظم نموده به جرم من غفوکین  
 چهارم و ده که عنایت بهر از بهجت و دوم یعنی فرایح است که مرقوم شد و من با اول  
 مفتوح شبانه زده و نامی مفتوح حادوی را گویند و ابو نصر مرغی بنظم آورده به  
 بهشت را نیست کند بیل اوم نیست راست کند فرمیش قوی راست به چه  
 غم از شد و شمن جابه او را از نیرنگ فرمیش فرمیش با اول مفتوح شبانه زده و نامی  
 مفتوح بنون زده و مفتوح دارد اول قرب نزدیک بود حکیم ناصر خسرو فرماید به فرمیش  
 در کیش هر که فرقه ناکردی بود و نمیداد نمیداد و فرمیش را گویند هم او گوید به فرمیش  
 را بدل در جای کرد بود که سوار است مستحق فرمیش فریج و فرنگ با اول مفتوح  
 شبانه زده و نامی مفتوح بنون زده شش معنی دارد اول وانش باشد کمال اسمعیل گفته  
 به فلک ز قدر تواند خسته به رفعت بهر و زرای تو اموخته به فرنگ و دوم ادب  
 بود حکیم شای فرماید به مرد را در شهر فریج تو سه را سرش با پیچ کمال اسمعیل بنظم آورده  
 به بهشت حکم یکی بانس سپهر به اگر چه صوب توان کرد پیر ازونیک به سیوم عقل را گویند  
 شیخ نظام فرماید به نه بانس بود انکس رانه فرنگ که وقت است پیش او در جنگ جهان  
 کتاب را خوانند که مشتمل باشد بملکات فارس و غیره حکیم سوزنه فرماید به نوشت بهشت لایبی  
 کام خویش به پنجم نام یکا دس است ششم شاخ درخت را نماند که انرا خوانند و خاک بر  
 زبیران برنند نایب دیگر و بعد از ان انرا کند بجای دیگر نهال کند فری با اول مفتوح شبانی  
 مکتور و یای معروف به معنی دارد اول یعنی نوشتن و خونت باشد دوم یعنی ازین آمده حکیم

قطران بنظم آورده است کیست کورای تو دیدست مانند ست شکست کیست کوروی تو دیدست  
 گفت است نری هم او کویدست بران هوا که جو تو بر درم هزار فری بران زمین که تو او آورده  
 هزار آباد فرمودی با اول مفتوح بنام زده دمای مضموم دوا و مودت زبودست که در زمین  
 مایب و فضل ذکر یافت تو منند با اول مفتوح و بنانی زده دمای مضموم دوا و مودت مودت  
 را خوانند و انرا فرزند نیز خوانند نری با اول مفتوح و بنانی مشد و کسور و فروش کوه و دشت  
 مجد مکر گفته شرح های دولت بعد سپهر ملک ای انکه سایه ات بجهان فرسی دید  
 فریبای منی زلفه تابند و فریبیده آمده مجد مکر گفته هم حور بهشت نایبک ازشت هم جادی  
 هم بری فریب ازشت خوبان جهان بخانه زیبا کردند ای خوب توی که حایه زیبا ازشت  
 فری نیز با اول مفتوح و بنانی کسور و دوا و مودت و با مضموم نام کسیر کای و ست که در روز  
 جنگ و دلاوری رخ کلبه دهن دل را بقبل رسا بنیده حکیم فردوس فرماید فری نیز با  
 لشکری کرد و نیوی به پیوست باطوس کور و ریو و در بعضی از فرنگها بنظر رسیده که نام خود  
 نمیرست فری با اول مفتوح و بنانی کسور و دای مجبول چهار معنی دارد اول معنی فرزند است که در اول  
 کشت حکیم سوزنا گفته است مایه خاک از آب از دشت بیروم تو باز چون که دیشم و نیز مایه  
 حکیم نزاری قهقهه بنظم نموده است ای که در بستان جامه مشاخ مهر دست در هم داد چون  
 سج و نیز دوم فرامیز حایه را گویند و انرا بر نیز تیر گویند چنانکه حکیم خاقانی نیز بنظم نموده  
 خون خلقی ز بخت انکه مسرخی برداشتن آن رنگ بر فرست آن خوباب است این همه  
 حکیم قطران گفته است جلادان در ملک دوست نهی که باشد بی تو ملک همچون جهان ده  
 حلی بی عقل حایه حایه نیز سیوم گوشت قدید خوانند چهارم سترون موی ویشم باشد  
 چنانچه گویند که فلانی سر را فریز کرد مراد آن باشد که سر را تراشید و سترون و قش با اول  
 مفتوح ثانی کسور و یار مجبول است معنی در بر داول ناحیه و مارج باشد  
 نظامی فرماید که کز نه بر کنج رخسار منش به مغرب مغرب است پیش دوم  
 سحی ازین آمده مختاری بنظم آورده است فروش این مال این باز و کست  
 حم کرده از بر کشت و سارند غلی از جانانش بنو مهری کفر و فریش از نظر



سیمون آن فرشته ترنجی که منظره از خوانند در غارند مجرب است بیوم کشت پرمایه را گویند  
 حکیم سوزن نظم نموده است نمک زدی همه از باب فضل را که کسی نکرده و طبع تراود  
 در پیش فرزند بی کمال که کردیش کم رود و نایره: روغن از آن دولت در پیش و بایا موقوف  
 در عزت است و خیر امانند که هفت روزه بود که زانیده باشد که کرد بد او را خوانند و فریش  
 جمیع است فرشته نوشته نامند حکیم سوزن و نایده اند زمیانی او میان چون نوشته  
 است: اندول و شیکان، محمد ادم است و یوز با اول و ثانی مکتور و بای مجبور و دوا  
 مفتوح و دومی دلاور اول بمعنی راست و درست چنانکه اگر گویند که غلطه فریوز دین است  
 با فریوز کیش است مراد آن باشد که راست و درست کیش است و در کتابی از کتب و نمک  
 قدیم نوشته دیدم که فریوزی بهمن بمعنی نوشته اند چنانکه سبق ذکر یافت دوم نام کیش  
 در کتب مابول مفتوح و ثانی مکتور و بای مجبور و دوا مفتوح جزیره باشد قریه مابول مکتور  
 بنامه روزه نوبین باشد مختاری راست است خواهی بک باشد خواهی بختلین تا دامن  
 فریه کرده کردم و پیونید حکیم سوزن راست است باز از آن هرل مکتور شایم از آن باز قافیه  
 بر وجه جابه توان باز و در عزت بمعنی و موقوف آمده فضل کات که مابول مضموم و در و خا  
 یابین نام موموم است یکی در شروان و دیگری در فارس که امیر عقد الدوله و بای  
 بران رود بنوی بسته حکیم خاقانی فریاده مابول مکتور ب کر نفس فدا قی اور و هم  
 تو فلاح و فتح را به شرط منتهان بری که مابول مکتور و دومی دلاور اول بمعنی که آمده دوم  
 مخفف هر که بود حکیم اسبی گفته است سخنانی و اما که نیکو بود: چون که هر دان که مابول بود  
 باز کج و انش بکیت کی است بکر کج و انش بود مابول است: حکیم قطران نظم نموده است  
 که اگر دانی بودیست چه باید بشتی لشکر چه باید باوری موموم اگر دولت بود و یوز و در عربی  
 مخفف کرایه باشد که مابول مفتوح نمک مالکیان بود وقت سیفه دادن که خاقان با  
 اول مفتوح نام پسر از آسیا است کرا و کرده مابول مضموم حایم گفته باشد باره باره  
 که مابول مابول مضموم و دومی دلاور اول خوب زیرین در ماست و دومی زمینی را گویند  
 که بخت سیری کاری و غیره کنایه ای از ابله است بخت ماست و انرا که زود کرازه نیز خوانند

کتابخانه



مایه خود و خنجر چهارم خود بانه ششمان باشد کرد و با اولی مفتوح تباری و دوازده و نه و عمارت  
 امثال را گویند که در و با اول کسور و دو معنی دارد اول عمل و فعل باشد و دوم بمعنی طرز و روش  
 بود و شیخ نطنزی از مایه های یک نایه نیز بیکر نوشت: بدین بکار پنج بهشت کرد و کارد  
 کارد با اول و ثانی کسور و ثانی زده و دال کسور و کاف عجم در هر دو لغت و در لغت اول با  
 زای منقوطه موقوف در لغت ثانی بازای منقوطه موقوف و دو معنی دارد اول با معنی نرزه های  
 پادشاهی و عراسمه حکیم الوزی نظم نموده سه ای روزگار و دولت تو در روزگار و در زمانه  
 سیاه تو فضل کرد کار این بین او ناید است شایچه گوید این بین از خجای حسیخ دوران  
 عمر کوه مشیخ غم در از این بهم بدست چه غم روزگار من: آخر تو نیکوست بتوفیق کرد کار  
 دوم بمعنی عده آمده کسور و کس با اول معنوم و ثانی مفتوح و دو معنی دارد اول حرکت و ایم  
 باشد دوم موی معجز را گویند و آنرا کورسی نیز خوانند و با اول کسور ثانی زده و در لغت  
 دو معنی دارد اول اصل بر جری را نامند و دوم بول و سر کین بریم نشسته بود و کسور با اول مفتوح  
 ثانی زده و دال معنوم و دال معنوم بمعنی دوم کرده است که مرقوم گشت که رسان با اول  
 مفتوح ثانی زده و ثانی باشد مانند صندوق که از چوب ماکل با جلودا امثال انرا نه اند و آنرا  
 کارسان و حاسدان و حاسکدان هم خوانند حکیم تزاری فهمند است نه به نیکو  
 خط سخت در پیش و تو نکر را هم زر کنند متی کند و هم خای زمان کسان هم او گویند  
 نه مان خط بر حسان ثاب کرم غیب نه گوشت در رمد ارم زرد در کند و با اول کسور  
 بزبان هند نه در عراج را گویند کسور با اول و ثانی کسور شین زده و ثانی مفتوح و اخلاص  
 و حرکت را گویند که بر روی جراحت و سخت باشد با وجود آنکه قاف و زبان بلند عوام  
 شیر از کاف گرسنه را بکاف بدل کرده فرستد میگویند و با اول مفتوح ثانی زده و ثانی  
 مفتوح نام غدا است که طعم آن میان مالش عدش به نیکو زند چون آن معشر کرده  
 بکار و نه کار و انبایت در به ساز و در به کردن کلاه هیچ چیز مانند آن بیاید و نه  
 به خط و در کلام سیرات بیشتر از ستر بکارند و آنرا کفک نیز خوانند و بیانی از کسور  
 نامند از حیث است بر بی نقل نموده شده و بهندی کرد و کاه و نیز گویند و در هر حکمها





و سنگیری کرده و ادب جانب روین در برهه هفتون آن کنی اب و دیران بود و برعا میرود  
 اخلاص مومنین که در اقبال رسیده شهاب الدین منزه گفته از سر روین سپهر انوار  
 بر کرک دیده میل آن رسیده که تیغ روین من بخاک کرک و کرک انگ و کرک رانی و  
 کرک رانی با هر دو کاف مفتوح بمعنی کرک است که مرقوم شد کرک با هر دو کاف  
 مفتوح بمعنی کرک است که مرقوم گشت حکیم ناصر خسرو فرماید یک نجسته را بخوار خود  
 ارد و کوشن: بقدره را بخند کرک نثار دایس کرک و کرک کوز علامت و دلیل باشد شیخ ازین  
 در کتاب عجایب الدنیا در تناول حیوانات گفته در حیوان بیش این نیست: آن  
 هم زلفه کرک حکیم نراری قهستان فرماید باوی میرقان خود گفته: این قهیه خیا که  
 هست کرک و کرک کوفه با اول مفتوح ثبلا زده و کاف مفتوح و فار مکسور و یای معروف و زای  
 منقوط کفایر باشد حکیم سوزن فرماید: باری دارم خیا که حلقه کوشن باشد از  
 چشم کرک و کرک کرک با اول مفتوح ثبلا زده و کاف مفتوح نام کلیت خوشبوی  
 که چند رنگ شود و بیشتر در کوه الوند باشد کرم و کرک و کرک با اول و ثبلا مفتوح  
 کلم را گویند حکیم سوزن راست است سیر کوز دلافت ترف و ششم و کرک کرم: کرک رنگ  
 میخوری تا چند که بیغم زده و الیر الدین اختکی فرماید: فرزانه کجاست از کرکشته عنا  
 ازاده کجاست شغل حسته هوان: در روز کار هیچ لبان ویدی از کرم: جرد میان سفر  
 و اطراف بوستان: و در عین حال عمر دی بود و با اول مفتوح ثبانی زده سبزه را گویند  
 که کرک جو بیار و دید حکیم فرلق گوید: بر جو بیار دولت بشاه جهان نیاه: و لام  
 زسبل رطوبیت اب کرم: و در عین روزا گویند معنی درخت انکور باشد کرک منده  
 کرک منده با اول مفتوح ثبلا زده و وال موقوف سخت و تند و تیز شهاب را گویند  
 با اول مفتوح و ثبلا مکسور سیاه دانه بود و انرا شونیر هم خوانند شمش فخری نظم نموده  
 بلای طبع عکس از لکاز ره جبین با میش بود از کرک کرک با اول و ثبلا مفتوح بیول  
 و هم مصنوم و واد معروف بمعنی کرک است که مرقوم شد شمش فخری راست است  
 بحدت فن در خواب دایم: رشمهت پردی افتاده کرک و کرک کرک و کرک با اول



تمام برادر پیران بن و بسبب خود کرد و با اول توانی مضموم و داد مجهول  
 باست پس غنیمت که از آن بدشواری توان کشید کرد و با اول توانی مضموم  
 و داد مجهول و شادی و طرب باشد و ستاد رود که نظم نموده است  
 کرد و چرمی اسودست میخاوند و چون گوشت گشت به شمش قوای فراموش  
 نزد دولت او نندگان در کاشش به اگر چه در زندان اقبال از و کام کرد و نو بایش  
 شود و صبح و شش و شش که در جهان ندید است هیچ بخشش نموده با اول  
 توانی مضموم و داد مجهول و دفع در داد اول ملت در سنگ گویند حکم خافانی فرماد  
 به داد و نصبت صبا غرض نیامده بهار نه کرد و کردی بدید باو کمان خزان او داد  
 فرخی رود کی نظم نموده است سکر او شده در راه بوده آن کرده دو تو دانند میدان  
 دوم آرامگاهه داشت که باشد و انرا کمان منبر خوانند حکم فرود سی گفته به برش  
 دمان با بالارزه کوه که بودش بدیجا کمان و کرده به شرف سفرد گفته به زنی  
 منبرش طویل و در نجوم است به ایرش عرش کرده دار براق است کردی زو  
 نام یکی از خویشتان از اسباب است که سی در کیش سپادش نموده و او را به  
 گویند حکم فرود سی فرماید کردی زاده زاده بهار و گویند و ان با سپیدار سر  
 بهو کرده با اول توانی مفتوح و اخبار را چهار معنی در و اول حرکت باشد حکم ظاهر  
 خسرو است به بر کعب علم در آن روی آب نبوی نماید بی بر که شانی است  
 چون دست باز به نیت جان و دل به از من هر دو یک بنم و ان هر دو یک در دوم  
 سکر را خوانند سیوم حیره ناما منید چهارم شمس از قنده عکسوت بود که  
 کاغذ در میان آن عکسوت حکم کند و زبان نهدی دو معنی در و اول دست  
 سخن بود و دوم نام شهر است و در عرش با اول مفتوح تیار زده و اظهار را خبر و اظهار  
 باشد و با اول مضموم و نمود را گویند کرباس با اول سکور شان زده و در بار اول  
 و امر او اعیان باشد و در عرش به معنی دارد و اول خانه را گویند که بر لای  
 خانه است خانه باشند دوم ملک خانه بادشاهان و امر او اعیان باشد سیوم طهارت



نموده سه سبزی از دوات سبزه دایره از کام بخورند: فته و کوی صبا که در سیوم میل بود  
 که بدندان زمین را بکشد حکیم فردوس نظم نموده سه بفرموده تا کار که با کدو می نمایند  
 چندین زراعت باید یکی مرد میزدان برکت که باد و دمان و کرازی بدست چهارم  
 شجاع و دلاور بود و خواجه عمید لومکی گفته سه دور سپهر مثل تو می کرد و باورد: از بخت پشت  
 بهلو شیر افکن کرازه باول مضموم نام یکی از بهلوان ایرالست که در جنگ دوازده  
 رخ سیاه یک نام بهلوانی و در لالی را بقتل رسانید که اس باول مفتوح نکرد و تواله شد  
 و انرا بتاری قمر خوانند و استاد عضایبری راست سه جمله نغمای الوان بهشت یک  
 کراس: از تخان الوان تو نیست کرامی بمعنی غریب و مکرم بود که ان باول مضموم و سه و چونند  
 در و کرده را گویند و استاد عضایبری فرماید سه یک کرا ان را کشت زار خوشیست بهر روز  
 صد خرمن مال کسان که بخور یعنی خوار بشاید سیف اسفونکی راست سه و چونند  
 در و تو که نکرد: جز که انجاری شرب شکسته کراس باول مفتوح خرج و شکریات که در و  
 باول مفتوح بد نام جو شده است که انرا بر لون و کوبن نیز خوانند و بتاری قمر و بهندی  
 و او نامند شخ این در زیر لغت بر لون شد کرای باول مفتوح پنج معنی دارد اولی  
 میل و رغبت باشد حکیم فردوس فرماید سه یک سوکری از میان و وصف: چواری  
 چنین آورد کف: حکیم اسدی راست سه بسو کند و بیان اماکن کرای: و ستاد و یک  
 خط من کوای دوم گرفتن بود حکیم فردوس راست سه گرفتن که نبد اسفند یار که لایق  
 دسته مراد است و خواجه حکیم الوزی راست سه بر سر جرم بگویند که مرقد تراب: اسکان  
 بای کشت زمین است کرای: سیوم معنی کرا ان و تقیل آمده حکیم فردوس فرماید  
 سه زمین از کرای شده کرای: که سیاره کشت از بی خاوی: چهارم جمله را خوانند صاحب  
 زنگ منظومه نظم آورده سه جمله بیرون بود که رسیدن: کارزار است جنگ کوشیدن  
 پنج بادشاهان تا مایا نامند خیا که بادشاهان عجم را که و بادشاهان روم را قیصر و شاهان  
 ترکستان را خان و بادشاه چین را خاقان خوانند این چنین فرموده سه ای صبا که ز  
 یک صبحگاه: بر خباب خسرو کرای: که مال باول مفتوح غریب را بعد از باول مضموم



بنای زده محیل و مکار و دور اندیش را گویند سه گفته اند که حکمت را طرف از اوطاق و طرف  
 هست به طرف اوطاق که میری باشد یعنی دانای بسیار و طرف تقریط محمود و بلاست موجب  
 آن خرم تر بود که بود و کر به بید با اول مضموم شانه زده مشک بید باشد این معین فرماید  
 سر آورد از کین که کر به بید از بهر هید چون می بیند که بای بط براند از خیار کرج با اول  
 مضموم شانه زده و لا یتست که انرا اگر حستان گویند مولوی معنوی فرماید سه در سهوا  
 مسکوت خود بالای برج که فریت می شد از وی روم و کرج و با اول مضموم شانه مفتوح  
 به نیم می زده که باشد که در عمارت بکار برند این معین نظم نموده سه تا در خاک  
 و کج و سنگ این چنین طاق مکر خاکش از شک و کرج کافور سنگش کمر است حکیم  
 زجاجی در صفت بنای گفته سه بهم در بهر پوست قرانه سنگ در انجا نبوده  
 از کرج بوی رنگ کرد با اول مفتوح شانه زده یا زده معنی دار و اول خاک را گویند  
 عموما شیخ اوحری گفته سه تن تا روح حبت می شن که روح بی علم حبت باوی  
 خاک سوده بر آنکس را خوانند خصوصا شیخ نظام فرماید سه کر بود خاک بر خفته  
 دوم کردین و امر از کردین و کشتن باشد زنده قبل اجد نام قدس سو فرماید  
 اشتیخا اس که کرد و صید کرد و نیز زم و دست کردی در کرد حکیم فرماید سه  
 که تلای زمان هر چه رفت از نبرد بکام دل نمیگشت کرد سیوم کردن فلک  
 نامند چهارم اسم است از اسامی نیز اعظم شیخ نظامی در صفت حبت میخوان  
 فرموده سه اگر چشمه بابای بوی صواب که سایه با چشمه آفتاب جو چشمه  
 بخورشید شد خوشگوار و از سایه شده چشمه سار بلی چشمه را سایه خوشتر  
 زد که این است سوزنده و ان است سر و نیم بوی خوش بود و استاد راست  
 کل را که در خیز و زده کلاب زن سه راهی درع بند از صد ج اعدان ششم معنی لغز  
 و فایده آمده شیخ اوحری منظوم ساخته سه سر این کثان چه کرد کند بخور از باد  
 سر و در کند بهنم عکس را نامند حکیم ابوی فرموده سه که خام زبست است بنوار  
 را بچین زد کرد و از کج و هراب روان را به ششم شاد و بنم و شادی و بنمی باشد

مولوی معنوی فرماید که ان کی مراد است تو شش جمله در دهان و کمری میان جمله مرد  
 نیم غم و اندوه است بفتح قطع راست سه جوانی که در کوشش کرده اند: نیکو شکر را  
 دل بردارند: غار نه گفته سه بهر اراپی عزت نشین بود: که در کیش سجالی قرین بود  
 ز تنهای مکروری بدل داشت: ز سودای جنون در فی بدل داشت: و این لغت  
 معنی هشتم و نهم از اینست و هم معنی برق آمده حکیم فردوس است سه چو شد شاه  
 اسب از کس غول کرد: بیاید بدان چشمه لا حور: باز هم جنس امر بشم حیده و سه را خوانند  
 و بلاول مضموم شجاع و دلاور بهادر باشد حکیم فردوس است سه شش این  
 نراید چنین مژگرد: چه کرد و زنده بکاشش باید بشم: و بلاول مضموم چهار معنی دارد اول معنی  
 دوم شهر را گویند و انرا بتیاری مهر و مدینه نامند چون سیاهوش کرد و دیه کرد  
 مراد اول شهر سیاهوش و شهر دیش باشد حکیم فردوس است سه همیشه سوی  
 سیاهوش کرد: باده سبندار دلاور فردوس هم او گوید که کاخ از شال داشته نیو کرد: بهم اند  
 اندان شهر کرد و سیوم معنی جمع است و کرد آمده باشد حکیم فردوس درین بیت  
 مرد و معنی را نظم نموده سه زخندان و نرود دیه کرد: زمر سو سیاه اندلور و کرد و چلیم  
 خرگاه را گویند و انرا اگر کک نیز خوانند و استاد گفته سه ز خاک آمده خاک شد فردوس  
 کرد: چو کوی نورین بر شد بخت کرد و بلاول مفتوح بناله رزده معنی کردان است  
 عسجری بنظم آورده که کس کو خدمت دوری کند هیچ برود سخن نشود کردن  
 کردا کردن و کردار بنده کوئی از کباب را نامند و انجانی بود که گوشت مرغ یا حیوان  
 دیگر را در آب بجوشانند بعد از آن انرا بر در و ناکرم کرده کباب کنند و انرا اگر گردا  
 نیز نامند و معرب آن کرد است مسود سلمان گفته سه کرد و سخت تر نشی برادر  
 چو مرغ بر خرچ مرغ کرد و کردن بگردان کرد و کرده باور او گویند سیف الشوکی راست  
 ترکیب کار سازت بدست بر و حلیت تا اندر غبار شربت مانده چو کرد و ناکر و دست  
 افوازی باشد که حرم و دوزیهای جنمه را بدان سوراخ کنند تا طایب از آن بگذرد و کرد و  
 اول مفتوح بناله رزده و دان مفتوح و و معنی دارد اول زمین مسخ را گویند که در

کوه باشد و در بعضی از فرنگها بمعنی لبه نشسته کوه و در کوه مرتفع است حکیم نامش خسرو گفته  
 به هوا چون ضمیر ستاره تیره ستاره جو رخار میومن بخشنه شمال اندر و کره چسبند  
 نراند و از دست زکوه زد و حکیم سوزن را است سه مثل زنا غیر خا و رنجو ابی شان  
 و فیدیت گمان کوه کرد و التراب دوم عبارت از شمشیر و قطعه باشد و استند و فرجی  
 فرماید به بد اثر سفری او در آن زهی بود است که رفته بکشت بست کرد با کوه در  
 کرد پس با اول مضموم بنام زده ستار و ظالم را گویند حکیم نزاری راست است سه  
 اگر حال رعیت همین رونق بود فردا زجه زاد کالانش بر شود بازاری شان خدایان  
 نشان بکشد است این زبانه را مکر تو از ایشان باز داری تیر کرد اسان کرد در آن اول  
 مکتور استخوان ران بود که بران گوشت بسیار بود حکیم سوزن را است سه نشکند  
 کرد در آن مکتوب باد نیز او ان تو بر پنج ماه کرد کب با اول مکتور چهار معنی دارد اول خرگاه  
 گویند شیخ لطف فرماید و دو کردک داشته خسرو مهیا بر آمده بگویم چون  
 نر با یکی ظام ز بهر ماه و حروف و کبر همان ز بهر خواب کردن بر رخا اب ان باره  
 نوره سنوی ان چرا نگاه آوردش پور که نقش دست منتا نقش بران دست  
 بر دل آمد در کردک بر و بست درین کردک نشسته چین در آن کردک نموده شود  
 شیرین دوم عجب را گویند که بجهت عروس بسیار ایند مولوی معنوی فرماید سه بخ  
 بانک دست نه نصیب چو هستی خضع در زور کردک سیوم حسیان باشد و انرا  
 بر دگ نیز خوانند و تباری نغمه مانند و بهندی پهلوی باشد چهارم دانی بود که در اندر  
 تند و انواع متغیر مثل بادام و گردگان و غیره نموده ببرند و انرا کلبه نیز نامند و در میان  
 پیران باشد و انرا کریانی و کرب نیز خوانند و تباری سر مال نامند مولانا عذاتی  
 مشهوری گفته سه مابده ایم و کرد کریان باقم است داریم نشا که دو عالم درو  
 کم است کرد کب با اول مضموم بنام زده و دال موقوف و کاف عجمی مکتور نام  
 سرفرا سیاب بوده حکیم فرمود سه فرخاندندی کو کرد که از کوه بکشد  
 شمع و نیز کردن با اول مفتوح و معنی دارد اول معروف و جیسع ان کرد نهاد دوم

قومی و با قدرت را گویند و حج آن کردند و بود بدو جایی را است من حلقه کوش  
 در شش ماه هر جا کرد و نشست خاک زیر پای سلطان باد و هر جا کرد و نشست که در تاب  
 اول مفتوح بشمارده است معنی دارد اول شش ماه باشد که بدان کتاب کنند و میر مغری  
 در صفت بیابانی گفته که ما پس چون حرارت غرور و زتنور و سر ما شش چن رطوبت  
 مرطوب و در شش از یک روحانش کرد و در وجود و مردم جو منوع باد و مخالف جو کرد و  
 حکیم سوزنا فرموده است و دشمن شکن نمی که جو منوع شکار کرد و از هر کجا که از وی نهند هر کجا  
 انش سنان نیزه و چون کرد و دوست و دشمن جو منوع کرد و آن در کرد و ناه دوم نوع از  
 کتاب باشد و انجمن بود که منوع با گوشت و دیگر حیوانات را در آب پختند  
 بعد از آن میان آنرا ما و به برگرد و کتاب کنند و از آن کرد و آن و کرد و اندک نیز گویند  
 خوانند بر کمر آن معرب آن کرد و ناه است حکیم فطرن را است که در بهترین  
 کردن کشد بر کمر آن و جانش را کرد و آن کشد بر شش نیم کرد و ناه سیوم کوش عود  
 پیغوره در باب و امثال آن باشد که ناه و بدان بسته کرد و اندک ناه از با نیک  
 شود حکیم سنانی نظم نموده است حریم بهرام را بکت لطفش فیض گاه بر خط  
 ناهید و انش گفته و شش کرد و ناه بولفوح روزی گفته است شایخ امرو و کوی و امرو  
 دست کرد و ناه تبسوست و با اول مکرر کامه را نوی باشد و انرا تباری و صفی شوند  
 کر نام و عالی باشد که سر کاغذ بنویسد و نام غلام و کنیز که بخت را در میان آن رقم  
 کنند و آن کاغذ را زیر سنگ کران نهنگ و کاه در میان سوره و بیعت علی قینا  
 و علیه السلام بگذارند و کاه بر ستون خانه حبس کنند و کاه در زمین عقیق مسا کنند  
 که بخت کجای نتواند رفت و باز همان شهر و ده بیاید و بخت ترکی این بخت شهر  
 نام است چه بزبان پهلوی که در شهر را مانند منووی معنوی را است که بگوید  
 نظم شهر باز آورد و خیال دوست با کرام اختیار امین و میر حسن و نظم آورده است  
 که ناه است که شش ماهی بهر را کرد و است که شکل تن و هر که بر دایره و نیا را است که در یک  
 و کرد شکل با اول مفتوح بشمارده و دلال مفتوح بنون زده و کاف عجمی و یث و لکن باشد

که در میان اول مفتوح بنیاد زده و حال مفتوح تخته چوبه را گویند که نان بران  
 در بین سبختند و از آنجمله نیز خوانند که در ۵ با اول مکیور بنیاد زده چهارم مفتوح و اول  
 در زمان باشد و این موقوفت دوم باریج زرد و در و در که به و در آن بفرموده حکام  
 بر کشتن خود و نیز در آن از مسلمانان متبر گردند و آنرا بتاری خوانند حکیم تراری گفته  
 کرده بر پیش را بید و بر موقوفه در کوشش سجد لایم و بسببوم کرد بانست را مانند  
 چهارم بر خیزد و را گویند که در آن با اول مکیور بنیاد زده لکاهان باشد که زک با  
 اول مفتوح بنیاد زده و در آن موقوفه مکیور یعنی نظم و در او ای باریج شمس خری  
 گفته که در آن کوشش تواند که در او از مملکت رسم از سن کر زوم با اول  
 مفتوح و ثانی مفتوح بر او موقوفه زده نام یکی بر او را مقتدی است و حکیم فردوست  
 راست که بهر جا که بودم بر زوم و بر زوم و بر زوم و بر زوم و بر زوم و بر زوم و بر زوم  
 مفتوح بنیاد زده و بر پیش را گویند و در بعضی از نسخ با اول و ثانی مفتوح بنظر رسید  
 چنانچه و قیقه گفته که در او کوشید با بر حسین بهرام در حل با تیر و زوم و بر زوم و بر زوم  
 حکیم نورمان نوادر که بر زوم و بر زوم و بر زوم و بر زوم و بر زوم و بر زوم و بر زوم  
 تالو و خورشید و به بر زوم و تالو و در کان عقیق و بهر مان و به پیش تیغ و بهر مان  
 که در کوه خارا بر مثال بهر مان کر زن با اول مفتوح بنیاد زده و قیقه و بهر مان  
 حاجی بود بر کمان از طلا شکل بخوابد بر زک و شکیب که بر باللی گفت فی الحال  
 سران بر زنجیر و در تخت و در تاراج طبری مسطور است که در کونین هند و در زوم  
 بود بر یک خونی بیضه گنجشک و آنرا بتاری فقل گویند و موقوفه زوم و بر زوم و بر زوم  
 شود و بست عمل عاقل باریج ازین او و خسته و در بیدین او و خسته کر زن حکیم نورمان  
 راست که در آن ای و مملکت مردی و موقوفه که بخت است بختش و از وجود  
 کر زوم کر زن با اول مفتوح بنیاد زده و در زوم و در زوم و در زوم و در زوم  
 بر زک باشد که در زوم و در زوم و در زوم و در زوم و در زوم و در زوم و در زوم  
 رنگین بود بر خط و خانه کیا بهر زوم و در زوم و در زوم و در زوم و در زوم و در زوم



بدی مارگزیده است از دود و تابش که بدین نزار مارگزیده بود حکیم سنای فرماید که است  
 چون مارگزیده دولت و مهر و نرم و زکی و دلز و دل برز و هر چه از این است اخیر و حیوان  
 مستفاد میگردد که کف مار را گویند سه منزله صعب است این کاسه که دارد و همان  
 سه منزله صواب است این کف که دارد گزیده مار و در دلایت دارد از هر موش را گویند  
 گزیده و بیکر و گزیده و چهر و گزیده و مار و گزیده و سر و گزیده و پیش نام گزیده و  
 که بر است سر کاویش ساخته بودند حکیم فردوس فرماید که به پیری یوزد چون  
 بیل است یکی گزیده کادی بیکر است بمیف اسفند که راست است شود شیرانی  
 میداند از گزیده کادی و چهر او و چشم در کله و سنگ سرمه درون حکیم فردوس گفته  
 سه بهر یک زمان بود پنجاه پیش بر فلز با گزیده کاویش گزین با اول مکرر بنام  
 زده و زای منقوطه بای معروف سه معنی دارد اول گزین است که مرقوم شد  
 دوم تیر را گویند سیوم زنی باشد که با اول مضموم بنام زده که سنگی باشد  
 بسوی لطمه باشد فرماید که سرش از دم سر و غم زلف حال دوست به جان با خیال  
 رشته فتا و از خیال دوست گشت با اول مفتوح است طالع بدوشش را گویند  
 مولوی معنوی فرماید که باز اسیر است با اول مفتوح بدست ماکر و دهی بدست  
 نواز و نشسته گشته بد زبان اهل شد معنی فرو برون نام و مانند آن بود که شود  
 با اول مفتوح بنام زده و سین مکرر و با مجهول و با مفتوح و از منقوطه  
 نام برادر و فراسیاست که ستون و گزین با اول و نام مفتوح کسان باشد  
 و عرب و ستون بود از این کتاب است سه خواهی بخشایش و داد خواهی  
 مکرر خواهی بر روده خوانان یک ستون گزیده و معنی دارد اول نام یکی از زده  
 اجداد است دوم نام پسر طهارت که در حیات پدر با د شاه شد و در حیات  
 پدر و در جنگ افرا سیاب گشته شد و از آن گزیده و گزیده و گزیده و گزیده  
 گزین با اول مفتوح نام حیوانیت که از خرش و شغال متولد شود و از هر دو  
 نفس و خالص و گشته باشد که گزیده با اول مفتوح معنی بدست که در فصل

بالارسمین باب مرقوم گشته گرفت و کوفته با بول و شلای مگسور و معنی دارد اول بمعنی طغنه  
 و آن زدن تیره باشد و سخن را که بطریق سسر زش گویند با ستاره طغنه گرفت و گرفته  
 خوانند مولوی معنوی فرماید سه فرخ استر لایق حلقه زراست زرعاشق روی زرد  
 زرد و صورت است از گرفت من ز جهان استبر کند که چه اکنون هم گرفتار منته دوم بمعنی غارت  
 فداوان آئنده عبید ز کانی گفته به چاره آدمی که ندارد هیچ حال نه بر ستاره دست نه بر  
 اسنان گرفت کرک باول مفتوح بتله زده که را چهار بایی را گویند که برآورده باشند  
 شاعر در اینجا گفته سه مردار بد نهاد و غل طور با سباس چون مادیان پیر همه کرک بی تمیز  
 کرکان باول مضموم نام شهرست که دارالملک استر اباد بود و موجب آن جرجان باشد  
 حکیم ناصر خسرو بقید نظم آورده سه بسیج خدانت موفن چو کرکس زان ذولنگی روی  
 چون کرک بویان کرک کرکان خوانند سلطان کرک پنج نام دارالملک خوارزمست و آن را  
 موجب ساخته جرجانیه گفته و ترکمان اورا کنج نامند حکیم الوزی راست سه مرصع ملک  
 خراسان داد نیر و انت بجانت از بلای غیرت خاک ره کرده رنج و کاب کرکا و باول  
 مضموم بتله زده نوعی از بای از از باشد که شاعر و پیاده روان بیوشند شیخ ازری  
 گفته سه بجست و جوی نو کرد و ن جو خرم را کند ز نور خام کند بای ماه اگر کاوه مولانا عبید  
 الرحمن جامی فرماید سه کهنه کرکا و در برابر دشت کرد و باد کرک و دو بر داشت کرک  
 باول مفتوح بتله زده و کاف عجمی سر کوبی باشد از سنگ و جوب کلهای بنجه گرفتن  
 قلوب زند کرک بام و کاف عجمی مفتوح هر دو را زده سه معنی دارد اول نامست  
 از نامهای باری غراسمه معنی آن صنع الفایع است حکیم ناصر خسرو فرماید سه براندر کوه  
 بلکه از احم جشن بدو داد و در هر روزان کرک مسعود سعد سلمان فرموده سه بی رنج بکام  
 دل رسیده از نیاری بخت چون کرک دوم تحت بادشاهان را گویند حکیم خاقانی فرماید سه  
 از بی تعظیم که اش لذ و بهای هند شاه چین و چین و بهیم و کرک ساخته حکیم فطران  
 منظوم ساخته سه تپاه کرزن و کرک استون تخم کرک جریح کوم کشور ابو منصور و بی  
 سیوم نام قصه السیت از ولایت اذربایجان حکیم فطران گفته سه بحس کر و دن بدند

این کتاب در بیان  
 حکایات و قصص  
 و اخبار و روایات  
 و غیره است

نوزاد بیست و شش باشد بیست و شش ماهی گری و با هر دو کاف مضموم سخن  
 گویند که کس از روی خشم و غف در زیر لب گوید و لغزاد دنیا نه می گویند و با هر دو کاف  
 مضموم غله باشد سیاه رنگ و کرد که از خود کو حکایت بود که کن با هر دو کاف عجمی مضموم غله بود  
 که هنوز خوب نرسیده و اندر ادریل و دمل نیز خوانند که کن با هر دو کاف عجمی مضموم دو مضموم غله بود  
 اول ضابط ولایت را گویند و دم نام پهلوان بود که از اسباب اورا بیاری بران کجک  
 طوس و رستم فرستاده بود که کوی با اول مفتوح نام یکی از پهلوانان تورانیست که بعد  
 از اسباب آمده بود و از اسباب اورا بیاری بران کجک طوس و رستم فرستاد که کین  
 با اول مضموم نام یکی از پهلوانان ابراهیمت که کین بوسه را شیخ نظامی نظم نموده  
 و مردم فردی چون چشم کرک شده کارگر کینه و وزان بزرگ نام او گوید که زبانی  
 کجا ترسد آن کرک نیز که کینه پوشد بجای هرگز کرم با اول مضموم شانی زده اندوه غم سخت  
 باشد حکیم نام فرزند از اجداداری نصب است ترا و خرسند و روز پنج کد را با  
 و کرمان و کرمانه و کرمان باشد به سبب و قسیم خوش گوید که سبک ماهی بریان و شیر  
 بر خاله بخت رس و لوحه کرمان کرمانی نام ماه سیوم است از سببهای علی کرمان  
 باقی باشد که در اب جوشانده باشند حکیم سنای فرماید که باقی نویسنده در اب  
 چند ازین باقی تو کرک خواه بهی طو گوید که ان هر یک در کرم کرک فروش این  
 در نه این سخن نیز نک نمیکوم که هست این شته کرمان با اول مفتوح نام پادشاه  
 زاده بود که اندر ادریل لغت از زبان مرقوم نموده کرم با اول مضموم دتانی مضموم  
 بنون زده بر نه باشد استاد قری گوید که ان بکویان کوان کوفت پیلانرا ایش  
 چون کرمی که ز کوفته باشند بخوار اصی الدین شنبه پوری راست است و تا چون کرم  
 جو تو نام بدون زبست با عیش خوش به بخت را هیچ گونه با بخش کرک با اول  
 مفتوح و ثلث لک کرگاه و خجک گاه باشد و با اول مضموم و رهم شکسته را گویند که  
 با اول مضموم نام کیا هست کرم با اول و ثلث مضموم و او مجهول و زاری منقوط  
 و نامی مفتوح مخفی جمع و کرم مردم باشد کرم با اول مفتوح و ثلث مضموم بنون زده

نام از این

بر پنج زاهد باشد و از ابر بنجار و شالی یا به نیر خوانند کرده با اول مصموم و ثانی مکسور بمجموع  
 دانست که مرقوم شد و از آنرا شوکت الحاصل خوانند و بهندی کوچه نامند کفری با اول مصموم  
 دروغ بود حکیم فروید و سه بنم آورده یکی دیگری زن بر من هم نشان بگوش از کناه  
 است بر سر نشان: کردگان با اول و ثانی مصموم است تناسل بود و از آنرا نیر کوینه  
 حکیم سنای گفته که جو غیر از این بی بر کردگان قوی بکریه گادان او دیر شود و حکیم سور  
 فرماید ای بسزایان بای تو نکریم: خرنک چشم کردگان تو نکریم: و بلبل  
 مکسور و ثانی مریدان باشد امیر خسرو فرماید که شکم گشته بهوش و نافه حیان: بجزین:  
 چشم حیان کردگان کرد با اول مفتوح ثانی مصموم و داد مجهول و کاف عجم مفتوح  
 اسمیت از اسلح بار بقله جل نشانه و معنی آن مراد بخش باشد حکیم فروید فرماید  
 که فرزند تو امیر بود و حایل علم و ذوات چه فرماید بر سر پیش کرد حکیم خاقانی دروغ مقنی  
 عباس فرماید که ختم کمال کو هر عباس مقنی: کافر از یافت عروم هزار جوهرش از مصطفی حلیف  
 چون اوم صنف از خود حلیف کرد خدای کرد کرش کرد به با اول و ثانی مصموم و داد مجهول  
 و ثانی اول مفتوح و ثانی مخفی معنی کلوه باشد مانند کلوه ریسمان که عورات می ریسند  
 و از آنرا فراموک و دو کی نیر کوینه و کلوه توب و نمک و مخفی و کلوه که از کمان کردیم  
 بر نایند حکیم خاقانی فرماید که کمان کردیم بر آن نولد و فلان مهره که چایند و خلیل اندر و در  
 زبوا: و کلوه خمر که از آنرا زلاله نامند و حلوائی که گفت اترال هم کوینه و آن بیوکل کلوه باشد  
 و از آنرا که بنیختند حکیم مغز و نظم نموده که بنجار از نمید سوی شهرت بود که مغز  
 و آنجا که به مادر خود حکیم نرادی قستانی نظم نیر معنی کلوه ریسمان سه به خود متین ای خواج  
 که که چو کردیم تا آخر سر بسته خود باز دیدیم از شرف سحرده معنی کلوه که از کمان کردیم  
 از آنرا که گفته بود توکان تو چون وفاق مشرق: شمشیر زن و فلک سوارند و هر  
 یک کمان کردیم: و در امن آسمان شمانه و شرف سحرده نیز معنی روال فرموده  
 که چون تو ترتیب نان و خوان سازی: هر کردیم سپهر لادک او و با اول مخفی مفتوح  
 سهو باشد و مغرب ان حرق است کردگان نام بازی است که به مخفی کردیم

باشد که مرقوم شد شیخ نظامی بنظم آورده سه چنان رویه کرد که منجبتی که شد کوه در آب  
 دریا غریق گری بالادل مضبوط و ثانی مکسور دیای معروف هر سپانه را گویند خواه ان حریب  
 باشد که سپانه زمین است و خواه که زمین و حبابه و امثال ان بدان توان پیمود خواه  
 کیل که سپانه غله و خواه بیکل که سپانه هر ساعت بود و انجا که جامی از سبب است و در ان  
 سوراخ کنند بعد از یک ساعت نحوی ان آب میر شود و درین آب نشیند حکیم انوری  
 بمعنی حریب و نظم آورده سه کور رئیس مرد مضبور اند که در هفتاد سال نشینند و گفت  
 وینک و لیل متهری تا به بندای که باعث نخل بود او را ایران در کس چون طن بری حری کران  
 باشد بری: و از انکه امثال او مرا می شناسی بسیار داد: کانهای حیار پوشش باغهای حل  
 گری: حکیم سنای بمعنی نظم نموده سه بابش تا چون چشم ترکان تنگ کرد و کور: که حقیقت  
 خود را کور سازی در مسافت و مگری: حکیم فاعله بمعنی کیل گفته سه خبر خشت خسته نور  
 کانش بد از چشم کان صباغ کوه بد و گری یک فقر نیست: حکیم قطران بمعنی کیل گفته سه  
 و بد او سیم بقنطار بواقیت بکنج: و دهاد و زربا و دلا بگری: و تمیل بکانه ای فی بعد این  
 در ذیل لغت کربال مرقوم خواهد شد و با اول و ثانی مکسور دیای معروف کره و امر از  
 کره کردن بود حکیم سنای فرماید سه خبر او کس ندید در بشری: در طلبگاه خنده کاران  
 و حکیم انوری فرماید سه کر خندم دان پس از غریب گویند ز خند و بکرم دان بهر زوریت  
 کوید خون گری: و با یای مجبول دو معنی دارد اول کره را گویند منوچهری راست سه چون  
 نادر گری من بکشم تو به بندی: در بار گری هیچ به بندم بکشی: دوم کردن باشد دارین  
 سبب بچه حبابه را اگر میان کربال تخته بود باشد از هفت حوس که چون از زمان تخته  
 ساعت بگذرد گری که بیکل باشد درین آب نشیند چون بران تخته بر نهد تا صد  
 کند که چند ساعت از روز بایست که نشسته امیر مغزی نظم نموده سه دانی چو است ناله  
 کرمانی هر گری: یعنی که این سلسلی مقام در یک نیست: حکیم محمد رضا حکیم تخلص را  
 سه کربال که نوحه میکنند گاه گری دانی: و خبرش چیست ازین نوحه گری: یعنی که هر گری  
 شود عمر تو کم: سپانه عمر کم شود تا مگری که گاه پیران گویند و از انکه فیروز خوانند و هر سه



بنده آورده سه امروز همه بمطربان بخش و ثوب سلوی و شوکرانی در دست چو سنگ تو می  
 موزون منیل یکی کربیان کریم با اول مصنوم بمعنی کرم باشد این را خاقانی رسیده  
 عشق تو جهان بگرفت چون غنا کنم کریم از تو حکیم تنای فرماید سه مراد گلشن است سیاه  
 پنج و نه کرد چون خوراه کریم حکیم زد و دست راست سه کس نزد او بیرون نیاید کیست  
 اگر چه بیرون بر آید هیچ کس که بگوید و نشسته را گویند و بهندی که آنجا خوانده شیخ اوصی  
 فرماید سه دیده انداز بس کریمه غیب رب خود را بدید لاریب کریمه با اول و ثانی  
 یکسور و یای مجهول و دوا با بلف کشیده و زاد منقوط مفتوح بار باشد از تبرالدین خشتکی  
 راست سه در شرم منقوط یافت شش کل منقوطم جواب داد کرد کریمه شجر منشور کریم  
 با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول بمعنی بیرون است که مرقوم شد فصل لایم  
 با اول مفتوح سه معنی دارد اول جواب را گویند که سیلاب انرا برکنده باشد یا  
 ایامی امیر خسرو فرماید سه سری کنند نام هموار در پیش که با دزدی سر آید و رنگ  
 خویش دوم نعل بود ابو الفرج روزی گوید سه در پیش دوات و علمت عرض رسالت  
 این دست به برگزیده و آن پشت خمید است سیوم لایم و ضعیف را خوانند و با اول مصنوم  
 نام طایفه است از مردم حوالتین امیر خسرو فرماید سه ملک که شکر رفت سکا لش  
 جو موی از بریشان دید حالش سرش زد گشت چون افغانی خبکی ولی همچون  
 کلاه از سرمه تنگی رد با اول مفتوح ثانی زده میدان را گویند یکی از قدما بنظم  
 آورده سه تا سخن تو گشت جبار کاو در نبرد کلگون ز خون خشم و غاشد قضای کرد  
 و میدان در بند مر مورست که به برداشتار دارد فصل میم با اول مفتوح دو معنی دارد  
 اول عدد و پنجاه را گویند که یک مرشد و چون بعد رسد گویند که دو مرشد و قیس علی  
 بر احکیم خاقانی فرماید سه مراد من حساب بهر چون به بعد رسد حساب مراد  
 مولانا عبد الرحمن جامی نظم نموده سه مراد و پنجاه چون دو مراد و ابیات آن در صفا  
 و حکمی شاید که کوم مراد است دوم از کلمات زایده باشد که برای حسن و کلام گویند  
 مانند آنکه مراد را بگویم مراد را دیدم مراد آن باشد که او را بگویم و او را دیدم و در غایت

و در عزت بمعنی شمار آمده است و فرخی این مرد و معنی پادشاه و عزت را نیمه آورده  
 نه لشکری که مراد از رسد بدان حد نه لشکری که مراد از کسی نداند مرده و گاه لغاده معنی  
 نه کند چنانچه شیخ سعدی فرموده سه مراد دارد که باید معنی که عکس قدیم است دانش  
 غنی یعنی همین مراد دارد که باید معنی مراغه با اول مفتوح نام شهر است از ولایت لوز  
 بجان ابراهیم اختیاری فرماید سه مراد شد که می بیند کشور که مراغه تیر تحیل  
 که فغان الکاز و در عزت بمعنی غلظت آمده امیر خسرو فرماید سه نظاره کن روزی  
 این شهر برق کوی مراغه بر کل تر میکند شمال مرج مرز باشد شمس خرمی راست  
 بواسطه دارای دوران که جرج سعادت در احوال او کرده درج زهرش مباد  
 شعی بیج دل ز زوایش خالی مباد آنچه مرج شاعر گفته سه هواسر بر مشک ساز  
 گرفت زمین مرج تا مرز و بیا گرفت و در عزت از هم کشودن دگرگاه و مرغلر آمده  
 و با اول مضموم هم عزت نام شهر است در کوستان و با اول و ثانی هم در عزت جندقی  
 خاتم در انگشت و جندقه شدن و تبا شدن و استغنه شدن باشد مرز با اول  
 مفتوح ثبانی زده سخن باشد مرجک با اول مفتوح ثبانی زده و جیم مضموم  
 ویم مفتوح بکاف زده نام غله ایست که انرا تباری عدس و بهندی مسورید  
 مرداب با اول مفتوح ثبانی زده سخن باشد مرداب با اول مفتوح ثبانی زده برکه  
 باشد و ابگیر نریک عمیق بر دل و عرض را گویند مرداد با اول مضموم ثبانی زده سه  
 معنی دارد اول نام درخت است که موکل است بر فضل زمستان و تدبیر امور و معنی  
 که در ماه مرداد در روز مرداد واقع شود بدو متعلق است یکم زود است فرماید سه مرجک  
 توایر و داده زمره و بایش از مردوم شاد هم ازین بیت جهان مستغاد میگردد  
 که مرداد بر چهار بابان موکل باشد سه زود و داد و بایش از مردوم شاد تن حایر  
 بابت مرداد با دو دوم نام ماه پنجم بود از سال شمسی و لامدت عاقلان افتاب است در  
 بیج شیر که انرا تباری اسد خوانند بیج نظامی فرماید سه بهار و دیده زرتگاه چمن  
 درختش از عنوان و سبزه اش بیج همیشه فصلش جو مرداد جللی بهوده سخن روز

نباتی او شش و فماید عت تا بر دوات کرد و گرم تا بپزد مطاب کرد و سر در روز کارش  
 خسته باو بر دوات فرج و هالین کرد سیوم نام به هم بست از بهار شمس و خا  
 بر قاحده کلبه که نزد پارسیان مقرب است که چون نام روز با نام ماه و روز  
 اندازد و در ماه عید کند و درین روز ازین ماه عید کند و جشن نماید و ازین  
 جشن بپوشد و خورد و گوشت که هر کس که درین روز حاجت از باد است و در کار  
 خود بداند بر روی او اگر دو حکم قطره آن کفشد در محکم مرد و بخورد و در روز  
 بگذرد بخورد و سیصد مرد و او را در خانه از زردی باشد که در آن مهره در  
 افشاند بر بدن نمال باشد مردم که در آن تمام شمس است که معانی درج رعدا  
 از بهار ماه کشته و درین پنج روز زمان از روی که دارند بخورند و مردان  
 تسلط نمایند و بعد از آن مرد و کران کنند و درین از طلوع اوقات طلوع  
 با تمام از دفع سوام رفو کردن بپوشد و شرح آن در ذیل رفو کردم در حاجت  
 از خانه برون رود باشد آن را که تمام مردم با او مفتوح نبات از زود و مطلق  
 ادوی را گویند و مردان جمع است و گاه این کلمه بر جمیع شهر اطلاق کنند و بگویند  
 که در مردان خوانند از خبر و راست است و بدین معنی مردم خفته در گانه که در  
 یابان شبها و در باران او کوبیده اگر مردم صفات منع او گویند و بدان مانند  
 که در روز یا چند موری حدیث است که بگوید مردم را و ادوی را و با شد مولوی  
 معنوی فرماید فرشته است بعلم و همه است بجهل همان مرد و معانی مانند  
 زاده یوسف است که راست است اگر چه در مدینه و بی آید و بشوینک بود و زندان  
 مردم را و مردم را و مردم که با به معنی شریک است که مردم شد حکم ثانی فرماید  
 به پیشش شمس و در یک خبر و مردم که غمی بود حکم انوری فرموده  
 شد و صاحب که فعل نبات و نبات بود مردم که است که نه در دست نه راست مردم  
 مرد و یک چشم باشد و از آن تباری انسانی گویند حکم خاقانی فرماید مردم  
 بخوبی و باز بخور از جهان که هست نباتی و مردنی همه ناری و کزوی چون بودیم

مردود در چشم کلمات نگه داشت هر دو مرد در چشم مردی مردوسی با اول مصحح  
 و بتانی زده کند شامی را گویند مرز با اول مفتوح بتانی زده معنی اول و اول  
 زمین باشد امیر خسرو راست است از انبوی خلی بر او نم زده که از خود یاد دارد  
 باینکه به سبک خارا است آن کوه مرز بهی یکسره و سوره کشت و زده دوم زمین را گویند  
 که مرصع ساخته کنایه ای از ایند کنند و در میانش بکارند خری را و از آنرا که زده کوزه  
 نیز مانند لوسته و قتی در صفت بهار نظم بنویسد ستغای کوه زده و در لایه و سبیل  
 است نیز زده ای باغ از و بر کوس و سینه است شتر را یکی گفته از مرز زده ای شنی  
 و کوس زده را از امر و در خط و خط تیان مانده یاد کار بسوم معنی بی محبت و شکست  
 آمده و در مرز خری را بگلکان گرفتن بود با سبکی و خیز بر این مردن و خراشیدن  
 باشد با اول مضموم دو معنی دارد اول مقدر را مملوئی معنوی فرایده است  
 گویند بهای کربان بهر سر نه زده خای زده ان حکم سوز به فرایده است بر و زده  
 مرز خور تیان تو بکام جمع نه چون زده مایه یانان از زده دوم خوشی را خوا  
 و لید انکاست خوشبوی که بولش بولش شد است از و زده کوس گویند  
 کوشش موش مردم رنگه زده ری خری را گویند که از مرده باز مانده باشد  
 و از بازی مرآت خوانند حکم فردوسی راست است به بکشی در شش مرد و شود  
 کبک که در خام کارش مانده که جیت نه مرد جهان زده ری مانده از این شد  
 کبک بانی در یک و یک حکم زده ای راست است مانده این نمه ال از مرده  
 ری که از نامری بود از و خاوری مملوئی معنوی راست است از حراج از جمع  
 اری در جو یک نه احران از نو مانده مرده رنگه است را سبکی بر لشت  
 که لشت در تو صد کل از راست فصل نویسی مغللات و رنگه نه مانده کل  
 خنچه ز خاک مرده رنگه و آن بهت الال باشد مثل شمع سخی منظم  
 ساخته فردا شنیده که بود داغ کسم و ز زده وقت که می نهد از این بود  
 ایک داغ مرز یان با اول مفتوح بتانی زده و زده ای منقوطه مفتوح حاکم و سبک

حد را گویند حکیم فرووس فرماید سه جود کابل این داستان فاش گشت  
 سر مرزبان بر زین فاش گشت مرعش با اول مفتوح بتانی زده و زاری منقوط  
 آتش باشد و در بعضی از فرنگها بمعنی کورستان نیز مرقوم است و انرا مرعش  
 هم گویند حکیم سنای فرماید سه ای همت دل بحرص و از کرده مرتبه داده  
 یکباره عیان خود بدست ابرمن هیچ نبندش که ناخود چون بود انجام کاره فرغ از  
 جزای فعل تو با مرعش مرز کوش با اول مفتوح بتانی زده و زاری منقوط مفتوح  
 نوعی از ریحان باشد که در غایت سبزی و خوشبوی بود و شوا بنا برین نبرف و خط  
 تشبیه گشته و مرعش آن مرز کوش است و انرا بتازی زدن و تهاوه و بیونانی مرد  
 قوس و بهندی و ونه نامند شیخ نظام فرموده سه جود مرز کوش خطش نیز  
 دیده بای و در احوط کسر بریده مرز و مرزوی زمین را گویند که زراعت کرده  
 باشند و انرا مرز نیز خوانند دستا و فرخی فرماید سه کوه و دره هند مرز از زوی  
 غر و خوشتر بود از باغ و بهار و لب مرزوی مرزه با اول مفتوح بتانی زده  
 و زاری منقوط سه معنی دارد اول حراعت آن باشد و در بعضی فرنگها بتقدیم رای منقوط  
 مرقوم است دوم ماله کلکار را گویند که بیان و یوار عمارت را کج و کجیل نامند سیوم  
 نوعی از سبزه است و آن بسند بود و ورق دراز باشد و انرا بتازی سطره نامند  
 با اول مفتوح بتانی زده نام یکی از آتش پرستان بوده بعزله چهار معنی  
 دارد اول بدست مالیدن است چیرا دوم خاییدن کودک بود و انگشت را سوم  
 نهادن خرما باشد در آب و شیر و امثال آن چهارم پاک کردن و دست بود مرل  
 با اول و ثانی هم و در عربی مر ویرا که در مان چیرای نیکو کند مرست با اول و ثانی مفتوح  
 بمعنی همانا آمده است و فرخی نظم نموده سه سر او باغ خوی کندی خواهد ماند کجیل  
 بنفشه مرست و سر او باغ مرست مرعش با اول مفتوح بتانی زده و و معنی دارد  
 اول نوعی از سبزه باشد که حیوانات انرا بر عبت تمام حرا کنند و انرا فرزد و فرزده و  
 زینر گویند و بهندی و دب خوانند مولوی معنوی فرماید سه ای جان نزع یا همین



یا سمن ای شمع افلاک و زمین ای ستاب و العا سقین دای شهنشور علی و  
 مهر از زمین را گویند که دروغ و بسیار بسته باشد حکیم النوری فرماید که بسیار  
 بهار است باغ و بهار از نمونه گشت زمین مرغزار و بعضی را که دروم نام شهر است و در عربی  
 غلطیدن است و در علف و تمام گیاه جردین بود و بالاول و ثانی مفتوح هم در عربی آب  
 دهن را گویند و بالاول مضموم است معنی دارد اول معروف دوم افتاب را نامند شیخ نظامی  
 این معنی را در قید نظم آورده است تو همی صبح راست افروزی روز را مرغ مرغ را  
 روزی نه دوستاد راست بود طعم نام تو مرغ روز نه بدیچو رات بود سبب روز  
 سیوم سبب زنجیل را نامند مرغ غاب بالاول مضموم بتنا زده روز خانه ایست که از بهیوی  
 شهر مرد میگذرد و اندر او رود نیز گویند مرغ بانگ باغین موقوف در حشمت  
 برش شکل زمان کجشک شود و اندر ابتاری بان الهما بر خوانند و بهندی اندر جو  
 خوانند مرغ بالاول مفتوح بتنا زده و عین منقوط و را منقوط زده نام موضعی است  
 مرغ بالاول مفتوح بتنا زده و عین منقوط و را منقوط مفتوح گویند و را  
 گویند و اندر مرغین نیز خوانند چنانچه مرقوم شد ایامی مردی گفته است این جهان را  
 که گفت اندر نیز در مرغزار از خم تنوش مرغون مرغ زندخوان و مرغ شبانک و مرغ  
 شبخوان و مرغ شبخیز بلبل را گویند مثال زندخوان حکیم خاقانی فرماید  
 بیدان پیر مخان یار او زیند بانک مرغ زندخوان ما و او زیند هم او گوید که قفا را  
 زار مرغان دیدم دل مرغ زندخوان بویستی ای مرغ خوش فرماید و دوش زنا و  
 او جگر سوز من شد همه ای بویخت مرغ شبانک را خواهد حافظ شیرازی بابت  
 مرغ شب خون را بشارت یاد کند را که عشق مدوست را ناله شبهای بیداران خوش  
 شیخ نظامی فرماید منم در راه مرغال شب خیز بهیم شب خوش مرغ شبخیز  
 مرغ زبرک مرغی را گویند که مانند طوطی سخنگوی باشد و سیاه رنگ باشد و اندر  
 سازد و نوازند که فکر کنند حکیم اسدی فرماید چون شناسد جای خود را  
 مرغ زبرک را به بعد بیدار کند اندر زمین انار ماه مرغ بیدار و نیز نام مرغ است

که به شب خود را بیای از شاخ وخت او نیز و حی حق گوید تا زمانی که قطره خون از کوی  
 او بچکد شیخ نظامی فرماید سه نهاده نام این شترک شب نیز برو عاقل تر از مرغ  
 شب لا یز هم لو گوید مست منم در افق مرغان شب خیزه همه شب مویش مرغ شب از  
 مرغک و اناطوطی باشد کمال اسمعیل فرماید سه کنایت از قلم است مرغک و اناطوطی  
 از سخن است کنج با او آورده هم او گوید سه لغز الدجی ملکشت این که همچون مرغک و اناطوطی  
 هم گوید بفرق سرعاش عالم در دم مرغی اول مضموم ثانی زده قالی بدو نظیرین بود  
 حکیم قطران بمعنی فال بد نظم نموده سه کرد و از هم تو توین مولا ازین کرد و از کین تو جو  
 ای معادی مرغوا حکیم سنای بمعنی ازین گفته سه شاه را گفت معادی لعل که کند  
 مرغوا بجان تو زال مرغول و مرغوله و معنی دارد اول بیج و باب را گویند و موسی  
 زلف و خط خوبال باشد و او از مرغانی و مرط با نزل استبختان که در است نیز  
 مرغول و مرغوله خوانند مثل بیج و تالی حکیم سنای و در قیود نظم آورده سه جمله مضمون  
 جان کسل باشد زلف مرغول غول دل باشد موسوی معنوی راست سه شاه کین  
 مرغول نقش تا کلاب که بوفشان از رخ چون نقاب مثل موسی و زلف شیخ نظامی نظم  
 نموده سه بتن بر یکی آسمان کوه زره جو مرغول زنگاره بر گره خواجوی کرمانی گفته سه  
 کج نهاده کله از مست و بکیده قبا جامی برکت مرغول سلسل بر دوش نمیشل خط  
 کمال اسمعیل فرموده سه تا که مرغول خط ویدم معنی لطیف بیس از آن یاد نیا یک کل است در  
 مثل او از حکیم خاقانی منظوم ساخته سه تو دوست و ستان و مرغول مرغان که لاله  
 غول مهد و ستان نماید امیدی گوید سه کنون که سر سوبای صنوبر باشد مرغ  
 مرغوله و لاله باغ و دوم بمعنی نشاط و خور باشد سیف اسفرنگی نظم آورده سه ان دم  
 که سخن از سرکه مرغول کند از محالیت زین سرکه بکشد یخوی مرغ بلادل مضموم ثانی زده  
 کاف عجبی موقوف آب بتی را گویند که غلیظ و سبزه باشد و انرا حالم نیز گویند مرغ  
 پیش اسم الفار باشد مرغ بلادل مضموم ثانی زده و کاف عجبی مضموم دو او مجبور و خشک  
 باشد مرغ و مرگانی نام قلمه است از هند و ستان مرد سه معنی دارد اول کیاسه

باشد خوشنوی که لیس از خوشش نیز نامزد دوم نام سنگ التیش زنه بود سیوم اسم  
 ششپست که غر و شهبان استهار دارد مرد با اول مضموم شبانی زده فال نیک  
 و دعای خیر باشد حکیم خاقانی فرماید سه از خاک صفا بدسری مرد در حال مرده کبری  
 را میفرزند راست سه لیدی جویش اید قضا مرد شود چون مرغول جایی شجر گیرد  
 کجا جایی طرب گیرد سخن مردای نیک نام طبع است از مصنفات بارید شیخ نظام فرماید  
 در صفت بازید سه جوهر مردای نیک از اخته بان همه نیکو شدی مردای ان فال مرد  
 با اول دانه مضموم و دلا مجهول امرو و باشد مولوی معنوی گوید سه پای در مرغ خرد  
 مطلب امن خلاص سرب پای مکس زیر درختان مرد مرد نام رود خانه بود  
 شهر مرد و لب ان واقع است و انرا مرغاب نیز خوانند حکیم جلی نظم نموده زنانه  
 مرد و کشت نکشت لزان بس کشد زور کاش درشت مرد سبدن با اول مفتوح  
 دنانی مضموم دو او مجهول و ششین مکس و یای مجهول دو معنی دارد اول عادت کردن  
 بود بخیری دوم رنج بردن بود بکاری نه کام جری سری با اول دانه مکس و یای مجهول  
 گوشتیدن و برابری کردن بود باک در قدر و مرتبه حکیم نام حسرت فرماید سه خط و نشان  
 را می بخوامی خواند چنین بی لونه کردن حاج مری سیف افترنگی راست سه  
 صدرا ایدان خرای کرانبار عدل ده بافتاب دزد حمله مری کند و در غزله بارای مشد  
 ریکه را گویند که کدزای دنان بود مرزبانک با اول مضموم و ثانی مکس و یای مجهول  
 فدای منقوطة مفتوح دارد نیست و انرا خوب کلان نیز خوانند مرشم با اول مفتوح  
 دنانی مکس و یای مجهول و سین منقوطة حسته بند را گویند ان جری باشد که هر جری  
 به بندند فصل لون مرزبه با اول مفتوح شش معنی دارد اول معروفیت دوم رشت  
 و گریه و نا هموار باشد مانند نر که او نردیو گویند حکیم سنای فرماید سه علم دنان خاصه  
 خدای بود علم خوان شون نر کدای بود مولوی معنوی گفته سه حبت خود الا  
 حق ان نر کمان بیش پای نره بیلان جهان حکیم سوزنی فرماید سه دانی که بنده  
 نر کد نیست شاعر است بر کوب او است هر چه کدای و تره سیوم نام پیر اسم است

که جبر است بوده در اول نیز خوانند حکیم ادبی بقید نظم آورده است توان بلوای  
 که کرارند بلوای زمین بویس و ادبی بر اسم بن نزد چهارم است رجولیت بود و بولوی  
 معنوی در صفت کنیزی که خرنری بجای خود اموضه بود و مسخه کوبیده یک کیزیک  
 خری بر خود فکنند از دفر شهوت از ادا کر نری ان خرنری لیکن خود کرده بود و حجاج ادبی بی پرده  
 بود یک کردی بود حلیت سارزه در نرسش کردی بی انداز راه در نرسش کردی که در ان مجوز بارود  
 بین ذکر وقت شوز که نیم تره خواند روی رود و ان لحم دال رود و ادیران شود حکیم سوزنی  
 راست است من در تو بنکرم که تو امثال ترستی من ان که کم که بدی بار تو تره من کفیم  
 این حدیث میان ان من مانند تره غالوی سخت تر شده بود بهیم موج آب را گویند  
 خواهر عمید لوی است از در بادین که چون سینه تیغ روی او تیغ صفت شکافته  
 شباب تره ششم مباد و رخت را نامند ترک و نه که تیغ اول و سکون ثانی و کاف  
 جمعی در تره باشد که مردمان سوار و پیاده بر تند چنانچه در شکار متعارف است و انرا  
 بره نیز خوانند ترک با اول مفتوح است و برود ام بود حکیم نزاری قهستانی راست  
 که کی بود بار خدا یا که به ششم خراب خان دمان در گوش سید با ترک نزد با اول مفتوح  
 بنالی رده و دمنی دار اول باری باشد ان معروف دوم نه درخت را گویند حکیم سوزنی  
 و مایه تو تو هر سحر خود تو باید مرز و درو و نیار و درم میوه نزد و در و بخاری است ای خداوند  
 که فضل و خیر و عجاوه تو ان جوچ است این جوچ و است ان جوچ است این جوچ از ان جوچ  
 بسیار است و ان جوچ و باید از ان جوچ است این جوچ و باید از ان جوچ است این جوچ  
 نام غایت و انرا شک و مرچک نیز گویند و نزاری عدس و بهندی منور خوانند  
 نزد با اول مفتوح بنالی رده نام سیر کوز راست و او از ملک اسکانیان بود نزد  
 با اول مفتوح بنالی رده و میم مضموم و داد معروف خبر یک و کنده را گویند نیم و نزاری  
 تا اول و ثانی نگسور نام بر اسم باشد و او را نریم نیز گویند حکیم فردوس قهرمان  
 به بر کفیت من پورست نام سوزن نیم نرم در جهان باید کار فصل و او در با اول مفتوح  
 بنالی رده است معنی دار و اول با جمیع معانی که مرقوم شد مترادف است دوم کی را گویند





بیت منصور سید لاری برین بیت و نالت میکند شکفت در چمن آسمان کوهش تزلزل  
 لاله شیرات غنچه عنایج بکشاوه دیده بینا ستاره چون نرگس در آب رفته گل افشاید  
 چون در تاج و در شمع باول مفتوح بنای زده و تاد فوقانی و حیم مکتور عجمی و با معروف  
 نام جانور لیست که شبیه به تنه و دل و تپه و کوه و حاکم بود و انرا اودنه نیز گویند و بنای  
 سبوی نامند حکیم طبری فرماید که کشته در چنگل عشق جو گرفتار دلم با محو  
 در پنج که در چنگل با است اسیر برج با اول مفتوح بنای زده و و معنی دارد اول  
 قدر و مرتبه باشد و انرا از آن نیز گویند امیر مغری راست ساری بوج کامکاری  
 بانی اسفند یار دی بعدل کاهه نامداری نایب نوشیروان سید ذوالعقار  
 شتر و از گفته قطب دین اعظم آنابک شمل سلجوق آنکه جان راست دارد  
 در خرد و از تنگ دوم مبنی کنان آمده و انرا از آن نیز خوانند ابو نصر احمد رافعی فرماید  
 سیر افرازان دولت را بفرانیزی باور ستمکاران دولت را بوج حیدر قاهر  
 در پنج با اول و بنای مفتوح بخار و حیم موقوف رشت و کریم را گویند حکیم سوزنی  
 گفته تیر کو اوار دارد در پنج این شتر که بچین شتر و در شتا نیم در و نه با اول مفتوح  
 بنای زده و دال مکتور چون باشد که هر دو شتر شمل یک بود و میانش کشیده که با  
 بیان تنگ و پهن سازند و انرا اوج و بتواره و کرده نیز خوانند و هندوی بلین گویند  
 و در دوک و در دوک با اول مفتوح بنای زده و دال مضموم و او معروف خانه را  
 گویند که بعلف پوشیده باشند و انرا بهندی چهر نامند و در و نه با اول مفتوح بنای  
 زده و دال مفتوح و اخفا و نا برج کبوتر بود و در پنج با اول مفتوح بنای زده و دال مکتور  
 و بای معروف بخت در پنج است که معروف شد و شتا و گوید است هلاک ساختن این مرغ  
 نیم بسمل خویش سحر که در حالت شبنم از برج است و در و نه با اول مفتوح  
 سه مرغی دارد و اول حاصل کردن باشد حکیم نورانی گفته و در دوک و در و درم و در  
 بخت این شتم چون کرم نمیت شتم به شتر و کف را و تو و دریدن صدمه  
 بختیدن در و در و درم به دوم کشت زراعت بود که با که این معنی نیز از معنی خاصه

چنانچه رعایت سهیم حاصل کردی باشد حکیم فردوس است به فریدیم خوان  
 و کادان از آنکه سنگی بود که گاه کشتن بحیرا حکیم تناسی نظم نموده است گوشت تریا و  
 زده بگویند زینت مرد و پس است بهمنز مسویم عمل و خرفه را گویند حکیم فردوسی  
 سه شهادت میر مانند خورم بود به برامش موی دارش خود روید و ز رسی سنگ کرون  
 باشد در جام جم شمع او مدی بسته به بهر پرچم در و در و در آمد باطلای دوست  
 در زین کن به خوشین را بلند و درش کن به اندر از شیشه در بار است از تو بادوست  
 است از زری مزاج را گویند حکیم فردوس گویند مکان تن و زری و تخم کاه و دان  
 تخم بنگان دل کشت از آن کشت تخم که اید و دست ز خون خور داب و یکس مرک  
 رست باول مفتوح بناله زده و اول منقوط و کاف بجای کوزه بر آب را گویند و درم  
 باول و ثانی مفتوح بر منقوط زده التاش باشد حکیم سوزنی فرماید سه تیر بر تیراب  
 بود و دیده به خواه تو باد تو بود و است تیر که از تاب زدم درس باول مفتوح بناله  
 زده و معنی دارد اول ریسمان را گویند دوم جویی باشد که درین ستر کشته و در غلی  
 گیاهی باشد زده که در ولایت بمن که بیشتر از جابای دیگر بهرست و در ساد و و معنی  
 دارد اول او مطلق و اول است و گویند که مرد و اول دوم مقامی باشد در ساد باول و ثانی  
 مفتوح معری را گویند که بال اوقات که از کتد و انرا بنادی و طیفه خوانند  
 عسری فرماید به خدا یا توی جمله را دستگیر و رشتا و جودت ز ملک و در سیم  
 باول مفتوح بناله زده و سیم مفتوح تندر دشن باشد و در سیم باول  
 مفتوح بناله زده و سیم مسود به معروف و حیم موقوف شقف خانه را گویند  
 و انرا رشتانه نیز خوانند شمش غری نظم نموده سه به بین که قبه تعظم او کجا باشد چو  
 نیست کیوان صد یانه و بر شمس از در سیم و رشتن باول و ثانی مفتوح بنشین منقوط  
 زده و ثانی و ثانی مفتوح بمعنی شستن بعد و رشتن باول مفتوح بناله زده  
 و شستن منقوط مفتوح حایمه بود که دارد و در ران به بنیدند و در بعضی از فرنگها و در  
 تقدیم بنین بر راه مرقوم است در سیم باول و ثانی مفتوح است و منقوط زده است

گویند و قیاس است به شفع باشد بر این دلالت: چو مطلقه بگوید مرد شتار  
 و زرع با اول مفتوح بناله و ماکسور و با اول مفتوح بناله زده مرد و صحیح است و معنی  
 دارد اول بند را گویند که خوب و علف و کل در پیش رود خانه بانه بندند و ستاد و فرخی  
 گویند و اول بر در این بر دم نشود گفتا که چه سودت و زرع عاب بر حکم اسدی است  
 به بال سال که پسندیده بدش اند که از خوب و از خارد زنی به بند که کرد را نسو که با آن  
 نیست از سوی ریک بیکار و زرع: دوم نور زو شسته باشد و ستاد و ماکسور کل را  
 چه که در خورده کلاب زن: ماکسور و زرع بند و زرع خرد خدالت: و با اول و ثانی مضموم  
 تیرگی و کدورت باشد و رعیت با اول مفتوح بناله زده و عین مفتوح به  
 شبن زده بمعنی ترغیب بود که مرقوم شد حکیم سوزنه راست سه خونرا بکون در  
 کرم این کیمزبان با وده خیر خابنده و رعیت و قان با اول مفتوح و ثانی مضموم  
 بمعنی تهنیت بابت تنگ سگاک گویند و دو سیس چون با کینه از شوق با نرزش بکیمیا  
 دوست را پس تو من در خان خود آورده ام و رک با اول و ثانی مفتوح خاریت  
 که التماس بابت سیر باشد و ثانی نامان انرا بگوید حکیم سوزنه فرماید به بی عطا  
 و سگاک فرماید که عطای کلچر و کشت به بخت باید کلچر پیش از خیزد بکانه این یک دو  
 روز و زده شکست و در عین شش را گویند با اول مفتوح بناله زده هم در غزی  
 تکه کردن بود سرن در کاک با اول مفتوح بنالی زده مرغ در غرور را گویند و ستاد  
 فرخی گویند که بگوید و نطش اندر جای بکتر آمد های از در کاک و رکوه با اول  
 مفتوح بناله زده نام شمشیر از غلظت محم که بر مایه فقه اشتها دارد و انرا بر کوه  
 دارد کوه نیز نامند و اول و ثانی مفتوح نام جانور است شمشیر شفقور و  
 فرق میان و اول و شفقور است که و اول در میانها باشد و شفقور و رود و اول  
 و نزدیک سر و اول بهین است و شفقور با یک و کشیده در یک و اول از دی  
 بود برخی با اول و شش و رت و شش و رنگ شفقور آبلق بود از سیر و زرد  
 و سیاه و سفید و بنفش و مس و سوز و رنج با اول و ثانی مفتوح بنون زده

بمعنی خریش و حساب سرآمده حکیم سوزنده فرموده است بطل جان سعادتمند جان  
 رنج در پنج طرح کرم در پنج بلاول و ثانی مفتوح بنون زده و حیم مفتوح تلم مرد الای کنه  
 مساند شکر دوس بعد و رنجین و رنجین بلاول و ثانی مفتوح بنون زده میلی باشد از طلا و نقره  
 و غیره آن که عورات در دست و پا کنند و انرا بر رنجین نیز گویند و آنچه در دست کشته دست و رنجین  
 دست رنجین و آنچه در پا کنند و بر رنجین خوانند و در واره بلاول مفتوح ثانی زده  
 حجه را گویند که بر بلای حجه باشد و انرا بر باره نیز خوانند و در واره بلاول و ثانی مضموم  
 و در واره بلاول و مضموم دارد تیر که در دست باشد و انرا در واره نیز گویند و در واره نظم نموده است  
 بیاس قی آن اب صافی در واره که از دل بر دزدان در واره دوم معنی اول آمده و در واره  
 اول مضموم و ثانی مضموم دایای مجهول بمعنی مخوف باشد حکیم اسدی راست است به بود امن گوه  
 اندر در واره یکی دشت دیدند بر فرزند ریب فصل نام هر بلاول مفتوح و مضموم دارد و اول  
 کلام است که افاده بمعنی عموم در واره چون هر جاد بر کس و آن موقوف است دوم وانه باشد  
 که در میان کندم بر وید و خوردن آن مضموم و بنا برین از کندم جدا کشته بهندی بهیوه مانند  
 و در واره ناخوش و مکر و کلاه و بلاول مضموم تر سبدن و از جای رفتن و آن بود و بلاول  
 مضموم است که بدان که سفند انرا السوی خود خوانند و در واره دوم معنی دارد و اول نام  
 زنی بود دوم که را گویند و انرا به نیز گویند هر بلاول مفتوح ثانی شد و بلایه بود کلاههای  
 زین و سپین و امثال انرا که در ساخت زین قید کنند بنا بر مسابقت بهیله را خوانند  
 حکیم خاقانی فرماید به پای زور چو اختر در کستولان جو خرج افکند تخت زور عیدی بر آتش  
 انترالدین اختکی راست به برای نجوم میزنند و بار بار کو بوسام او هم و بعضی شورا می  
 متقدمین و متخرین بمعنی ساخت زین نظم نموده اند هیچ معلوم نیست که بیان معنی رسیده  
 اند بآنکه بمعنی برآمده خفا که کمال اسمعیل گوید به همی باز و فلک برای بکل بند کالانش را  
 ز ماه چارده طاسک ز زلف تیره بر حتم افضل الدین حکیم خاقانی فرماید به مردان دین به  
 عذر نهند که ظل از آتش کم سوار بر آرد و هم دین معنی حکیم خاقانی فرماید به  
 برای زور چو اختر در کستولان جو خرج افکند تخت زور عیدی بر آتش و بلاول مضموم

مملکتی از اول مجریست و در ششیدن باشد شیخ نظام این دو معنی را نیز  
 مرقوم منظوم ساخته است از برای حمد زمرای شیخ شده اب خون در دل تیغ پیونم  
 اداری مهیب باشد مانند اولد سباج و در حوش حکیم فردوس در صفت شنب گفته  
 مه نه لولای نه برای و در میان زبان بسته از یک دید حکیم اسدی راستی زمرای  
 در زندگانی جنگ دیو شنبه شب بر جنگ کسان خدیو و با اول مکتور و معنی دارد اول  
 یعنی فردیست که نام شهرست مشهور که از راهی و مرآت غیر طعنند این دو  
 معنی را شیخ نظامی نظم نموده سه بترتبی که رقم شده تبسم آورده سه زمرای مجتبی  
 جویدرام کوف به بیل زبانش مری نام کرده دوستاد فرخی فرموده سه از فرادوان دیوان  
 برای زمرای کشت و دیده اندر چشم هر سیده از عیار بر اس با اول مفتوح نام در شیت  
 بهار و با اول مکتور کس و بیم باشد با اول مکتور جوید را گویند که میان کشت  
 زار استاده کشد گاه و لقمه بنده و گاه صورت لب از زنده با جانوران بر سینه درم کرده کشت  
 ناله در بانید بر شش و در آتش با اول مفتوح نه و شکوفه باشد شهادی است سه از  
 توبه بکنه خواجیه چاکه روزه قدیمی بخور و راست کند زود هر اس شمس غنی گفته سه  
 حدیث حاتم کسری زمانه در پیچید چنین که در کرم و عدل شد خشنه فاس نه از سال  
 بایده است کنز امادی لوله فتاده است ز بس استلای باز بر شش و در غزل جنگ  
 از اختن بیکانرا گویند بر آینه و مر آینه با اول مفتوح شبانه زده یعنی ناچار و نیشک بود  
 بر با سب با اول مفتوح شبانه زده نشین موقوف و یا و غمی بمعنی ستاره و سیاره بود  
 و جسم آن هر سبیل باشد هر با اول مکتور شبانه زده و با مفتوح خاتم آتشکده و قاصه  
 آتشکده پرستانرا گویند و آنرا برید نیز خوانند هر سه با اول مفتوح شبانی زده و تحسین  
 منقطع لیلای را گویند از اختیارات بدیعی مرقوم شد هر کاره با اول مفتوح  
 شبانی زده و یک مسکن را گویند حکیم فردوس گفته سه سیاه دزن از خانه ماشوی  
 گفت که هر کاره وانشش هزار نهفت بکون تا بدوش من را کاو نیز توای کار هر کاره سانی  
 گیر هر با اول مضموم شبانی زده و کاف غمی موقوف منقلب و مهبوت الحق را گویند



هر کس با اول مصنوم بنانی زده بمعنی اهر من آمده حکیم نام خسر و نظم نموده سه لوزه  
 نام محو یکدیگر اند کوی بقل هر س هر کس هر روز و هر فرد و هر س و هر سبت با اول  
 مصنوم بنانی زده و بیم مصنوم نبره منقوط زده چهار معنی دارد اول نام فرشته است  
 که تدبیر امور مصالحی که در روز هر روز واقع شود به متعلق است حکیم فردوس نظم  
 کرده سه بر لور و سر لورین کرد و گفت: مباد اجر از هر جو بیت حفت: که هر فرد با اول درین  
 بارگاه: جو پیش بکند از فرج کلاه دوم روز اول بود از هر ماه شمس او ستاد غرضی نماید سه  
 بیکری شش شهزاده ملک طبع و ملکه زده: ز دست و بران باوه بدین هر فرد شش روز از دست  
 بر لم گفته سه بشه گفت خدا هر فرد روز جو پیدا شود شمس کیت فرود بغضای نام هر انی  
 سپاه: بیانیکه درین بارگاه: نیک است روز سفر کردن: و جابه نویدین و پوشیدن و هر  
 بکاخذ و خزان نهادن شش بدین روز و ام دادن سیوم نام ستاره برجین است و انرا  
 بتازی مشتری خوانند حکیم ثنای راست سه قوس حوت است بخانه هر فرد جدی و دو  
 از محل خود بدو: چهار اسم بر چن بن اسفند یار باشد هر س با اول مصنوم بنانی زده بیم  
 مصنوم بنانی زده نام حکیمی باشد که در عهد سکندر بود و اهل هفت حکیم مقرر بود در با اول  
 مکتوب ثنای مفتوح بنون زده و معنی دارد اول نام رودیست در نواحی حیان که منبع از کوه  
 و بناوری منوری شود و از خواستش همه بدان میریزد و مردای بدوی بودند چند اهل  
 انبیل از بسیاری غلبه سنگهای که انرا بگرداند و دقتان بزرگ را از هیچ بر کند و نبات  
 رود و جوشش است که هیچ افزوده را حرارت و قدرت ان باشد که از ان عبور تواند  
 نمود مگر نبات و نباتی این میان نظم نموده سه سخنه حشمتیم که در دست  
 روان: چون هر دس بر دانی سوی حیران کشند: هر دهم با اول مفتوح و ثنای مصنوم  
 و ثنای فوقانی مصنوم هر دو وار و مجبور: نیم اسبند را که سینود در عزایند و ثنای حشمتیم هر دو  
 با اول مفتوح بنانی زده بسیارستان شد و انرا مارستان تیر خوانند تجاری و در انستغای  
 خوانند حکیم فردوس نماید سه بفرمود که این را بهر دانه: مردنش و اگر کنند که  
 شمشیری در نظم آورده سه و شمشیر کرجه ادبی شکل است: بهت کرب ز بهانه

در این کتاب  
 از کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۳۵۷۰۰۰۰۰۰۰۰

هست یوانه حکم کن شاه که برزندش بسوی مردانه هر کس با اول مفتوح تبتانی زده دواول مفتوح  
 یکایف روزه نام خسرو و بر سر است و این لغت ازجااست نامه نوشته شده در  
 با اول مفتوح تبتانی مضموم و دو معنی دارد اول نام ولایت است شش تقاطعی فرماید  
 هر شش لغت بود و از انجام کار کنون بر دشمن خواند امور کار دوم شهر زمان باشد  
 فردوس است سه لغت بود و تافیل شود زردم بر نامه نزدیک شهر مردم فرماید  
 اول مضموم و تالی مشد و مفتوح و دو معنی دارد اول مقدر گویند و انرا بر ضم اول نیز نامند  
 دوستدار دخی سمرقندی در صحبت راه گوید سه دروزه راه پیش گرفته جو مردمان  
 با بیفت نیست کرده و ده بانزده باز کو پیش بان هر دو راورد سر هم و شش بان  
 مسد نهاده بیمار با او ستاد و نکی مراد در صفت رسته و نیکی کاغذ ز قوه گفتند  
 تک تار یک چون در میر زشت بزرگ همچو نام زمان دوم نام کیا هست که در ایام زرا  
 جو و کندم هر دو بد و غوره کند کنکه و لا مانند غوره لاله و در اندرون آن چند دانه معدود باشد  
 و خور و شش مست و دیوانه آورد بمبانه که آدمی را بی شعور سازد انرا کالبتک و نیک نیز  
 و تریان هندی خوش و ملل خوار گویند هر بن با اول و تالی مکتور و بیای مجهول طامعوت  
 زوار الهیب را مانند مانند او از سبیل و خوشش و انرا بر اثیر گویند هر یوه با اول و تالی  
 مکتور و بیای مجهول و دوا و معروف سه معنی دارد اول کسی را گویند که منسوب بشهر  
 هری باشد دوم در خالص رایج باشد منوچری راست سه بدان خانه باستانی شد  
 بهنجار چون از مایش کری یکی خانه دیدم رنگ سیاه کندگاه آن تنک چون حزی  
 کشاوم در آن نامه افرونگری چراغی گرفته چنان چون بفر زرد و بر صخری سیوم زن  
 فاشه باشد و اهلش شهیدی گفته سه چند پروان زرد و هر دو خورش نشود با ده بر  
 و دوشش نوشت راست کوی که در کلوش کشته منوشکی را همه مالک کوش فصل بیای تختای  
 با اول مفتوح تنک بود که در اندام که در اندام و خزان افتد و انرا بر یکدی و کجکی نیز نامند  
 و با اول مفتوح بمعنی از نفعان باشد برمان با اول مفتوح تبتانی زده نام شهر سمرقند  
 برع و برع با اول مفتوح السیر را گویند که از بسیاری سواری بیدار کرد و باب زو

منقوط فصل از ارباب اول مکتوب و تک باشد حکیم انور می فرماید که این کتاب در سواحل  
 دریای حبه توه بسیار غوطه خورده و کم از آن یافت و در غرض و معنی دارد اول این کتاب را که در  
 شلوار بود از ارباب اول مکتوب و در آن منقوط اول یافت کشیده و در آن منقوط ثانی متوقف  
 و در آن مکتوب علم غالی است که آنرا ابو بکر بنیر گویند از بر و از بر و از بر مکتوب  
 ثانی زده و یا مکتوب و در آن اول و ثانی و یا مکتوب و یا معروف و در آن ثانی است  
 یعنی یاد کردن بود و تباری حفظ خوانند حکیم خاقانی فرماید که روزی هزار بار خوانم کتاب  
 صبر حسیمت لا حرم از بر نمیشود بشیخ سعدی گفته که اگر خود هفت سب از بر بخوانی  
 چو شفق الف تانان که او استاد و حسی نظم نموده که با عطار و بصری و کمالی و کمالی  
 بر دینری که بدینان کند آنرا تقریر از بی رسم در امواجش نامرکنند نام خواند بر زبان و در آن  
 از بر از در مکتوب ثانی زده و در آن مکتوب بر او زده یعنی لایق و سب از ارباب اول  
 حکیم خاقانی فرماید که صورت مردان طلب که رسیدن آن به نقش بر الوان چه سود  
 و لا سفند باز روز از برم است شرب از در خوردن به هر چند به نیت کنون از در دیدار  
 از دست جمعی مطیع و محکوم و زیر دست باشد حکیم شای فرماید که من از دست  
 آنیم و آن من کنون دست راست سلطانم از دست نرا و از دست نرا در دست اول  
 با ما عجمی مکتوب و در آن ثانی با فاد مکتوب ثانی قطیر را گویند از دست مکتوب  
 ثانی زده نام میوه است سنج زنگ که نهال آن از زمین نوره روید و آنرا بر کوبه  
 نیز خوانند از زنگ مکتوب ثانی و در آن مکتوب ثانی زده و کاف عجمی خا باشد  
 از مکتوب مکتوب فرزند را گویند از مکتوب مکتوب ثانی زده و در آن اول مکتوب  
 بسیار را گویند سیوم یعنی همه باشد از مکتوب مکتوب ثانی زده و در آن مکتوب  
 باشد و در غرض یعنی فریه باشد از مکتوب مکتوب ثانی مکتوب یعنی از برای آن باشد  
 و آنرا از بر نیز گویند مولوی معنوی فرماید که نکودا که کردم نکرده از بر غم و خون  
 کم نکرد از مکتوب مکتوب و ثانی مکتوب و یا معروف و یا مکتوب یا تک و ناله باشد مولوی معنوی  
 فرماید که و ناو یک بهانه و نیز گای مستم این کز یک من غیر زنی سب از خیرت

و رشک کنیز به مادر و فرزند دارد و صد از میز مادر و فرزند را پیش خفتهاست و زن در خوردن  
 بخور و جفاست فصل باب اول مفتوح و دو معنی دارد اول این درویش در رسم باشد  
 دوم نام را بر زمین بود حکم سوز را است سه حوره در میان و بلالین کولار شغل ریش  
 طرز حرفت زین بر امیر خسرو در جلدی اسببان گفته سه یک بر از باو بران گشت  
 دشت مکر خاک کوه باو گشت از یک شال کربو یکسم سخن باو باید فلم از دست من نه  
 سیوم مخف بزم بعد و با اول مضموم نام حافظ است معروف که بگری باشد و در غزلی  
 نام ای مشد و جامه ریشمالی را خوانند با اول مکتوب زینور را خوانند حکم خاقانی فرماید  
 شاید اگر در حرم سک ندر باب دست به زبید اگر چه در حرم بر نبود میوه چنین بران درانه  
 درین با اول مفتوح معنی و زنده باشد مکتوب و سلمان راست سه نادر بهارم که چندین  
 کیم بناد برانم که چندین بیوم امیر خسرو بنظم آورده است ولایت ارم و کج خانه سیاهی  
 نیز چون باو بران به حکیم سنای فرماید سه به ایاز از زمان چنین فرمود که سخن پیش  
 ازین ندارد سیوه زین علامان مایکی بکین که رود زین است چو باو برین بر دلع با اول  
 مکتوب دست افزار باشد که بدانی ز یک دینم و تیغ و امثال آن بر تو اندوه اندر آیداری  
 مصلحه خوانند منصور شیرازی گفته سه و در صبا همه آینه رخت کاتراه بود ز خاطر  
 شاه فلک محل نزاع بر دوان با اول مکتوب معنی پاک کردن بود رشک با اول و تاملی  
 مکتوب برین زده حکیم و طبیب و خراج اگویند و انرا بعضی از صاحب نهلمها میاد  
 عجبی نیز نصیح کرده و رشک بجم غزل نیز درست است حکیم نامر خسرو معنی حکیم  
 بنظم آورده سه عرب بر رشاه داری سواری برشکی نمودند مردان یونان حکیم  
 السدی معنی طبیب حکیم گفته سه خورش باو از میریان کونه کون رشکفتن کرن  
 که خردزان داکو بود غیر زمان خوش زمان رشکی نه خوب ایاز از میریان حکیم ازرقی  
 معنی جراح گفته سه باو خور ز می جو شکین دل رشک و ستمکار حبیب بر جاده  
 دارد استین بر منبت بر رشک با اول مضموم و تامل مفتوح بستم نری را گویند  
 ازین بر و دید انرا این نه بر آورده تا بیند از آن سال بیافند و انرا مظهر میخوانند

شیخ سعدی شیرازی نظم نموده به یارم تو فراموش دیدم که بر شمش آرد و چون نیک  
 کردم سپس آمد ششم آرد بزغ با اول ثانی مفتوح نام جانور است که از اندام و شکل و یک  
 گویند شیخ نظامی فرماید سه اگر خود شود عرقه و در زمره از نخوانند بزغ اگر شفت به پنهان  
 شفت سفوفه نظم نموده به ماهی از یاد داری بزغ و کم سخن است کوه از شسته آواز شده  
 خاموش است بزغ با اول ثانی مضموم بعین زده و سین و ویم مفتوح و ناو محقق بهتری  
 باشد مانند ابریشم که در میان آب بهم رسد شیر از زبان چل یک گویند فیروز کاش گفته  
 غنچه بر درختن چون بزغ در بر عینه نهان بزغ با اول مضموم ثانی زده و عین منقوطه  
 مضموم گویند که درخت بسته یک ال میوه باغی را دارد و یک ال سیمونان مفرد را را چه  
 گویند و بهیمه را بزغ نامند بزغ با اول ثانی مفتوح جلیا سه را گویند و با اول مضموم  
 ثانی زده و عین مفتوح و ناو محقق و است از انری باشد که شاخ درخت را با آن میزند  
 و اندامه تیر مانند بزغ با اول مفتوح ثانی زده و و معنی دارد اول مجلس شراب  
 و مهمانی و خوشحالی را گویند حکیم قهستانی گفته سه اسباب طرب جمع کن و ترم ساری  
 الطباق سموات چه گسترده و چه می و و مهویت از پوانات گویند که یکی از امام زاهدان  
 موفون است و در غزل و و معنی دارد اول کریدن بود بدندان بسین دوم و و شیدین  
 شیر باشد یا بکست کسانه و وسطی تر نمونه با اول مفتوح نام دوم و و است از پاهای  
 یکی بزغ با اول مفتوح از برمه نرم او قیامت نمودار از زم آو بزغ با اول ثانی مفتوح  
 و اخفا که و و معنی دارد اول گناه باشد حکیم سنای فرماید سه یکی که در خانه بر غنچه  
 و زوز بزغ یک که را که بجز طاعت و اعمال مانده حکیم فردوسی راست است بزغ  
 نظم را استم به نغمه در و هر چه خود خواسته اگر چه دلم بود زان با نغمه هیچی کاشتم تخم و زوز بزغ  
 دوم شخصی مانند مسکین و مظلوم را گویند بزغ با اول مضموم ثانی مکسور و بای  
 معروف بچه نر را گویند و انرا تباری انرا احلوان خوانند و بعضی معنی بزغ جلی ترم  
 نموده اند مخاری راست سه ازین بزغ که ادکیا بزغ بل خون سبز خون حوزد خواهد  
 عید لومی است سه مخالفان تر احوال بزغ سلاج سه به از علمیت با و چهار مسلخ



برشته با اول مضموم زمانی مکسور و بای مجرای زوده کنی باشد فصل با عجمی براختن  
 اول مفتوح بمعنی که اختل آمده نبرده با اول مفتوح داشته را گویند که در آن طرف بطلین  
 و خشت و آنک و امثال آن میرند امیر خسر و نظم آورده سه زین و نیز با طاس سقالین  
 که مجوی کاغذ نبرده و یک تپی می نرو کلال با اول مفتوح شبانی زوده خون را گویند  
 و در بعضی فرنگها بمعنی همان مرقوم است بزم با اول مفتوح شبانی زوده مشیم را گویند و آنرا  
 نینک تیر گویند نیز آن با اول مفتوح مضموم شبانی زوده است که چون در دیگر می بیند  
 بلی خواستی آنکه از وی زیاده شود بخلاف که در اول زوال مطلوب است و از آن شبانی  
 خط خوانند فصل ثانی فوقانی تر با اول مفتوح شبانی زوده است بمعنی که در اول میرفتن  
 بود حکیم سوز فرموده است خواهیم مکرر از بهر آنرا که مکرر خوردن سر کنند بر  
 دوم نام مرغیت که بیشتر در بوستانها بود و نیکو نتواند برید و اول از حنین داشته باشد  
 و در حیر و لون مانند خیمه بود و استوار و در کشته است با یک نرود و با یک نای  
 و با یک تیر و سیوم یک نو بر آمده باشد نزلت با اول مفتوح شبانی زوده مرده باشد و  
 و بعضی از فرنگها که فرود است کردن آسپا بود با اول مفتوح شبانی زوده و لاف مفتوح  
 و نیز برشته بود که در زیر نواد و دیگر استهای زرد بر نرند و خالین مینو بیری در صفت  
 لاشه که نوعی از لاش از است گوید از خیمه متهاب گفته سخن در قرآن و لغات  
 کن خوان و در بخش و بخش مرقوم سبز اندک و تر لب فراوان تر نک با اول  
 مضموم شبانی زوده مناسات فوقانی مفتوح با لاف زوده نفک وین را گویند فصل چهارم  
 با اول مفتوح شبانی زوده خنبره را گویند حکیم فرود سه زیاده بسیار گمانی بر مرقوم  
 یکی کار دل و دیدم از خبر و نیز و با اول مکسور نبرشته بود که در بر استهای ارد بر نرند  
 و از آن تر لب خرد و خرج نیز خوانند با اول مکسور شبانی زوده و با اول مفتوح و نیز را گویند  
 که بهر بالای اسن ارد بر نرند و از آن تر لب نیز خوانند خرد با اول زمانی مفتوح خرد و است  
 که مرقوم شد خرد با اول زمانی مفتوح نام مرغیت که مرغانه را بدو و آنچنان باشد  
 که بن بر سوراخ شود و نیکو سب رسد فصل پنجم عجمی خرد با اول مفتوح شبانی زوده خا نوز

کی باشد مانند طبع که در نالستان بسیار شود و بهر هر چند میسر گرم کرد و فرماید او بیشتر کند  
 و بعضی از دلاست مردم فقیر به اضاغت انرا از زبان کرده بخورند حکیم الوزی فرماید منسک  
 انداختن شدت که مال را تا ندر تموز بلکه جزو اوقات خورشید جوانک صورت است و مشتاقی  
 و هشتان راست سه خروش جزو میان شراب وقت نوالی چنانکه ناله علی بود میان  
 سیر حکیم نانی راست به ان بابک خردیشنو میروم همچون سفال تو که مالش فرو برند  
 جرع و حرک با اول مفتوح بنای زده و با کاف بجای خاریشت را گویند فصل خاخران  
 با اول مفتوح است معنی دارد اول روز هشتم بود از شهر و ریاه و ان روز در جنس مناسبت  
 دوم نام فصلی است از وصول بار و ان مشهور و معروف است و انرا از هر کان در هر کس  
 نیز نامند بیوم ماه هشتم باشد از ان اهدای ملک با اول دانی مفتوح نام و دلاست  
 که در مای کلان که مردم بخل طفرم میکنند منسوب به دوست چه قدر نام موضوع است از دلاست  
 بمن که اندر مابین ان موضع منسوب گشته و از ان با اول دانی مفتوح و دو معنی از  
 اول بمعنی خاریشت که مرقوم شد حکیم خاقانی فرماید سه که خور و دوم ترک حسام تواند  
 نیست و معنی که نهاده ام بخوبی است نرم و دوم یکی نام از مبارزان تو ان بود خرنده با اول  
 دانی مفتوح گنای باشد مانند استال و استاد و نظم نموده سه که کجای بود  
 قصار نبود حاجت بشمار خرنده و ترک کبک باشد و بهندی بسو گویند خرنده با اول مفتوح  
 خاریشت الارض را گویند حرک با اول مفتوح و دانی مضموم و واد معروف است  
 که در ان باشد و انرا بتبازی جعل خوانند فصل دال و سا اول مفتوح کوشک را گویند  
 حکیم فردوس گفته سه به ان خور می روز هرگز نبودی بروی راه بی و نبود در کجای  
 فلور را گویند در با اول مفتوح بنای زده و دال مفتوح کواکت سیاه را گویند و  
 فرماید سه بر ادت چون نکرد و ناقبامت و در جرع اگر تو در سر اندایم مهر و ما و ما  
 و ک با اول دانی مفتوح کاف زده و ستار باشد و در بعضی از کجاها بمعنی و ستار  
 چه آمده است و دو کی فرماید سه ای طرفه غریب من ای شوره سی لب را از ک  
 یکی بابک از می شمسی خرمی راست سه نوی حقیقت معقود خلق بعد در شکل

نه زان به چنان که نداشتند چو کله زودک از سبب او ستاد و دوی هر دو معنی اخذ می توان  
 کرد و اما از بهیبت شمس خجری غزل و ستاره مستفاد نمیکرد و زنده با اول مکتوب  
 و ثانی مفتوح بقون زوه و وال مکتوب دیای مجهول معنی همانا بود و او ستاد و دوی فرماید  
 اگر چه در بی وفا سینه و لیس نمیدانند قدر من در ندیس و ضل را از زبا اول مفتوح  
 چهار معنی دارد و اول عوزه انگور و زکورا باشد چنانچه این ابیات مستند دلالت  
 برین معنی کند او ستاد و دوی معنی تازه انگور بنظم آورده است اگر مخالف تو را نشاند  
 اندر باغ بوقت بار غنا برود بوقت غنیمت و حکیم سوزنی معنی انگور گفته است پس  
 لفظ او شکر خیال است که اندر پیش شکر عوزه زر و دم باغ را گویند مولوی معنوی  
 فرماید از روضه جو در دال پر زخود رفتم همچو در دال شکر از گلین مجیدم ز زبان  
 باغبانرا گویند انگور در صفت شرب گفته است باز را بچه بدارد بده بود سخت  
 نخست روان روشن بستند بقر از دزدان بیوم رنگ بود شیخ نظامی راجه  
 که را که جانش ماین کرم دلس جامها در میان از م حکیم غافانی منظوم است  
 سر انگشت می از اول بر مده انگشت می کردنی نی از می بخت آن دو جامه  
 لاوردی می ز زونی نی چهارم زهر را خوانند حکیم فردوسی نظم نموده است  
 بزه کردان تبر که بیکانش را داده بدای و زنده با اول مکتوب خفیف زنده  
 باشت مولوی معنوی فرماید چون سحرگاه در مکنش بت عیار اند چه به  
 ضره جهان که بیکبار اند که درین خک بیابان تو زران حشر حیوان و د  
 غلوان کل خندان نزل عار آمد زرم با اول مفتوح ثانی زوه خجک و بدل  
 باشد ظمیر فارابی گفته است چاکرانت که زرم جو حیاطا نند که چه خیال نهیای  
 ملک کشور کرد بکر نتره سر خیم می بجایند تا بیزند بشیر و بدوزند به شیر و درگاه  
 و بیکاه و زرم که و خیمه نیز گویند او ستاد و دوی راست است که آن و شنت را  
 که ز که تو بود مران در بای خون روان شود و کوه استخوان دوم سیرم بود و در  
 همه نیز خوانند شرح این دو ذیل لغت عام قوم خواهد شد ان شاء الله تعالی زنده

نام روز یازدهم باشد از ماه ملکی زده با اول و ثانی مفتوح و در معنی دارد اول ثانی  
باشد و انرا از جهتی که گویند دوم تا یک انگور باشد و انرا زده با نیک نیز خوانند  
و بجز عن الثعلب گویند در عربی باشد بدست معنی دارد اول بمعنی حلقه در آید  
که بر استانه در باشد دوم فعل را گویند سیوم بمعنی روزن آمده زده با اول مفتوح  
و ثانی مکتوب بمعنی استوار باشد حکیم الوزی فرمایند نکته مکتوب از زانست رای عقل را  
سخت شد بر او چنین گفت خامش چه جای این سخن است و وصف رای این  
بود که درین روز غزله و دو معنی دارد اول از مریده بود دوم جبری کردن بوزن و کران  
مایه را گویند فصل بین سر با اول مفتوح سه معنی دارد اول سر او را و لایق باشد  
حکیم ناصر خسرو فرماید که تو گوی چون نهان کردی بر از بار از خویش من  
چه گویم گویم از حکم خدا دیدن سر دوم مولی را نامند سیوم یادش نیکی و  
جی را گویند سه با اول مکتوب ثانی زده بمعنی سخنی آمده سه با نوسن بفتح اول  
و کز ثانی و بای معروف و ضم تاء فوقانی و و او معروف و کز نون و فتح بای  
فوقانی بمعنی رفتن باشد از کتاب زده نوشته شد فصل عن غرر با اول مفتوح  
بسیار و بسیار شدن باشد غرر غرر با اول مفتوح ثانی زده و غین منبسط  
مفتوح و دو معنی دارد اول و یک را گویند حکیم سوری از زبان فرزندی که در کم  
بود حکیم گفته بود و بیانی که زما تا تو بر فتنه در خانه ما پیش نه و دوست  
نه غرر غرر و بعد دوم بمعنی عرض است که در و نبل این مرقوم خواهد شد عن  
اول مفتوح بویست غرر کیمخت گویند و انرا غرر غرر و لغت سر خوانند غرر نام غرین  
باشد کمال اسمعیل گفته عالم اسوده از قریب فتق غرر مر عدل را زده مکتوب  
و انرا عاده نیز خوانند غرر با اول مفتوح ثانی زده خداوند باشد غرر  
و غرر با اول مضموم زده و بر مخرج بود فصل فاء و با اول مفتوح التثانی  
باشد و انرا ابنه و نزه نیز خوانند فصل کاف کرا با اول مفتوح خامه کهنه را گویند  
کاف با اول مضموم کیم نیست که خوبان بر بارونی فرود آمده به بندند و شازی را خوانند



که با باول مفتوح ثباتی زده نوعی باشد از الواس شمش ختری راست سه اکثر بگفت  
 شمش بیدی در لبر شدی ز بر جد و فوزه نیکو گزینا که شامی که از رخت وقت برادر  
 و کند که با باول مضموم ثباتی زده در ای مفتوح دو معنی دارد اول کبابی باشد خوشبو دوم  
 کشتی را گویند که شراب باشد کرب با باول مضموم که کرب است که مضموم شد کرب با باول و ثانی  
 مفتوح بسیار باشد و آن در روی است سیاه و بدوی کشتی مانند شمش ختری گفته سه همی تا  
 بهیئت خواندن توان سه سرق و البسوق و حرف و بحرف درج دوستان تو باد و مفید دل و شمعان  
 تو همچون گرفت و در بعضی از فو نکها بمعنی بسم سوخته مرقوم است که در مع با باول مفتوح میره کرد  
 باشد او ستاد عسجدی گفته سه بر خنی کردی در اخور و کرده چنین حرب سازند مردان مرد  
 فصل کاف عجمی که با باول مفتوح پنج معنی دارد اول معروف است دوم گرفته و امر از گردید و  
 سیوم درختی باشد که بیشتر در کنار رودخانهها و جویهای آب روید حکیم سوزنی این سه معنی را  
 نظم آورده سه شکران به نبر من که با او شوم از طاس کوزینه شکر گزیند که بهنای طاس  
 و در طاس شکر باشد گفته همی از که بجز و سوزد از برخوان چو اندر پیش خر که ترکمان گزیند نسبت  
 ثانی معنی اول و از زیت اول معنی ثانی مراد است چهارم نوعی از تار است و از اگر زه تیر گویند  
 حکیم فردوس فرماید سه بدو گفت کامی بر تر از مار گزیند بیدان که پوشد زه زبر خمر حکیم تزلای  
 قبشانی راست سه نکردی مسورت اما درین کار نهادهای بای و در بنال کرماره پنجم نوعی  
 از تیر باشد بی برو بیکان که هر دو سرش باریک و میانش گنده بود و آن مشهور است  
 و با بول مسور و ندان را گویند و از کار نیز خوانند که با باول مفتوح گزند و گزند بسیار بنده  
 خوانند او ستاد عنصری نظم نموده سه حقا که شکر تلخ شود و هر کران بان که تمام خلافتش  
 نیکاری بشکر بر پیشخ سعدی شیرازی فرماید سه تریاک در دمان رسول او بدی حق صدیق را  
 جرم بود از زمین کران و با باول مضموم دو معنی دارد اول را کردن بود و چنانچه گویند  
 فرض خود را کرد یعنی او انمود پیش سعدی فرماید سه خدا ترس باید امانت گذارد  
 این که تو ترسد امیش ملازم دوم بمعنی نفس کردن آمده که از ش و کراره با باول مضموم  
 سه معنی دارد اول بمعنی نبر است بود دوم شرح و تفسیر باشد حکیم ثانی فرماید سه



کندش چنین میکند و هر می سخن را بیا قوت اسکندری حکیم ناصر خسرو فرماید سخن محبت  
 که انداخت زبیا که لفظ اوست منطق را گذارد: سیوم بمعنی گفتن آمده حکیم قطران نظم نموده  
 که کردار و نظم باز و لفظ او در نظم که نویسد نیز باز و ملک بود و نشر کرات و کرافه بابل و کسور  
 دو معنی دارد اول بمعنی مزرعه و بهیوده بود اوستاد گفته است زبیه جهول که معصوق او بخانه داد  
 لبوی خانه نیاید کرات می گوید حکیم ناصر خسرو فرماید: پیش جانان منکن کرافه بنویسد  
 که در بهقان تخم مرکز نکلند در یک سوستان: دوم بسیار و بحساب را خوانند حکیم از تقی نظم نموده  
 توان کسی که ز به کرات بخشیدن در رسم خلق می کند رسوم حساب: مولوی معنوی بنظم  
 آورده است می ده کرافه سابقا تا کم شود خوف و رجا: کردن بدون اندیشه مالزیا اول از کجا  
 کرز و کرزد بابل مضموم و ثانی مفتوح چاره باشد حکیم الوزی باشد است تا باشد آسمان  
 از دور تا نکرد و آفتاب از نور فرو: باد همچون آفتاب آسمان: در نظام کل و صورت ناکرزد کرز  
 نامه بابل مضموم کباب تعمیر را گویند کرز شایگان کرزی باشد بمقدور رنگ مرزش دینم لوی  
 مستوی الحلقه و بعضی گفته اند که کرز یک ارش هم چیرگی کمتر است و این کرز و ولایت حیران  
 رواج دارد و اندک کرنگ نیز خوانند کرنگ بابل مفتوح بنانی زده و لام مکسور نوعی از قلم  
 تراش باشد که سران برشته و بناله اش باریک باشد و بیشتر از ولایت مهر از خاقان  
 فرماید که یک شاه سعد دایم دان: که برنج ماند اگر کرز بابل مفتوح درخت کرز یا  
 گویند کرز بابل مضموم افت و اسب باشد کرز و لکان بابل مفتوح بمعنی شتاب باشد  
 اوحدی مراعی بنظم آورده است ماه از آن میرو و کرز و لکان: که کند کرد خانه تو طواف کرز  
 بابل مفتوح کرز رسانده را گویند اوستاد عنصری فرماید: خفا که شکر تلخ شود زمر  
 کرز یان: که با دخلافش بکداری شکر بر کرزین و کرزید بابل مفتوح و ناله مکسور بمعنی  
 دارد اول زری را گویند که از زعایا بگیرند و آنرا تنبازی خراج خوانند حکیم فردوسی فرماید  
 همه پادشاهان شده با بختن زمین به بختد بزور ریس: کرزین نهاده اند بر بکیرم که ایدج  
 و بهقان نکرد و درم نهادیم روی زمین را خراج: درخت کرنت از بی تحت و علاج بیخ  
 نظامی گفته است کرزیده را بخوام چون دهم: بخود بر چنین خواری چون اهرم: دوم زری باشد

که از کفاد می باز یافت نمایند سیوم خبریر انا منند که از میان بسیار خوشش کرده پسندیده  
 نموده گیرند خواه مال و اسباب باشد خواه جامه دار و آنچه از کفاد می گیرند مسرب ان  
 جزیه باشد حکیم سوزنی و نماید کتاب خوش خوانیم و زو علی کنیم که تا گیرند ستانده مان  
 جز از این کتاب و با اول مضموم معنی پسندیده بود جهان ملک نیت سعود شده گفته تا دیده  
 و بیرویت سیداب شوق را نده تا گیرند محبت از جهان طبع هر یکم که می رسم با اول مضموم ثباتی  
 مکتور جاره باشد و تا گیرند معنی ناچار بود حکیم سنای و نماید بهستم از هر که هست جمله گیرند  
 تا گیرند مرا قوی بدیدیم هم او کوبید از همه چیزیم که برست از هر جان و دولت و ان بوی  
 که کل عالم تا گیرند مکتور که نیت با اول مفتوح و ثانی است معنی دارد اول نوعی از کرین باشد  
 که است انکه است و انرا بر دوش است قسمی بدو رود و انرا نیک بود و قسمی در دست  
 بخانه میان طرف عمیق را توانند گرفت انرا کرین خوانند مثال خاقانی فرماید  
 تعلیم اگر سر حد اکتی چون مشی نکوید این سر و طبع کرین من و دم کنجیه بود و مجر سلیقانی  
 است که در دست بر و نظم روزان کرین ام کردون بعد قرن نماید خرین ام  
 سیوم که میس را گویند که از ان خیمه و سراپرده و شاه میانه بسیارند فقیر و غریب بسیار  
 کنند و با اول مضموم پسندیده بود فصل لام لزوم با اول و ثانی مضموم کمان نرمی باشد  
 که کمان از ان بدان مشتق کمان کشیدن کنند و انرا نیزم نیز خوانند حکیم سوزنی راست  
 بیست سخت کمانی نوازیم از تو طبع و کر کمان سپهر ادیت کمان لزوم هم او کوبید  
 ای بیادری همت تو شده مرفک را کمان کمان لزوم و در عود به معنی لازم شدن با  
 فصل بیستم مرد و نه انرا گویند که کس را مهاله بخانه دارند و هر قدری که خرج طعام و شراب  
 ایشان شده باشد بعد از طعام خوردن بایشان بدهند و این مضموم نیز احکیم خاقانی  
 بنظم نموده ازین دندان بدندان مرد تو جان و هم جای و کر جهان مشوه انرا و نذر  
 مرد نیز مانند مرزه با اول مفتوح ثباتی زده و را مفتوح چرا عدان باشد و در بعضی از نسخ  
 تقدیم را نزاری منقوطه مرقوم است نرکت با اول مکتور ثباتی زده و کاف عجمی مکتور مسجد  
 گویند سنج زوز بهان فرموده که ای بیادری ندانم تا ب است کن ظن که ویر و کاهی مرکب است